

فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی

مبانی، اهداف، اصول
(طرح کرامت)

پایه اول



فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی: مبانی، اهداف، اصول (طرح کرامت) دوره ابتدایی: پایه اول/تهیه و تنظیم معاونت آموزش عمومی و امور تربیتی؛ تغییر ساختار و تدوین مهدی مرادحاصل... [و دیگران].. تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۱.

[۲۲۲]ص: مصور، جدول. عنوان دیگر: فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی (پایه اول). کتابنامه به صورت زیرنویس. ۱. شاگردان - ایران - فعالیت‌های فوق برنامه. ۲. معلمان - ایران - راهنمای آموزشی. ۳. معلمان - ایران - روابط با شاگردان. الف. مرادحاصل، مهدی ۱۳۳۲. ب. ایران، وزارت آموزش و پرورش، معاونت آموزش عمومی و امور تربیتی. د. ایران، وزارت آموزش و پرورش، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت. ه. عنوان: فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی (پایه اول).

۳۷۱/۸۹۰۹۵۵

۷۷ ف/۷۱ LB۳۶۰

م ۸۱ - ۲۵۵۶۳

کتابخانه ملی ایران

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی (پایه اول)

تهیه و تنظیم: معاونت آموزش عمومی و امور تربیتی

تغییر ساختار و تدوین: مهدی مرادحاصل، اسماعیل کریم‌زاده، مهرداد سیادپشت، یعقوب حسین‌زاده،

حسن سعیدی، مریم جعفریان

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ پنجم: ۱۳۸۵

طراح روی جلد: مجید ذاکری

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مرکز گرافیک مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

لیتوگرافی: گرافیک‌گستر

چاپ و صحافی: کوثر

شابک ۰ - ۲۱۷ - ۳۴۸ - ۹۶۴

ISBN 964-348-217-0

تهران، خیابان نجات‌اللهی، بعد از چهارراه بسملیه، کوچهٔ بیمه، شماره ۵۰

نماینده: ۸۸۸۹۴۲۹۰

تلفن پخش: ۸۸۸۹۴۲۹۲

فهرست

۷	پیش‌گفتار.....
۱۱	مبانی.....
۱۷	اهداف و اصول.....
۱۸	آشنایی با واژه‌ها.....
۱۹	توصیه‌های اجرایی.....
۲۳	واحد کار (۱): مدرسه.....
۳۳	واحد کار (۲): یاد خدا.....
۴۱	واحد کار (۳): سحرخیزی.....
۵۱	واحد کار (۴): نظم اجتماعی مدرسه.....
۷۳	واحد کار (۵): مسؤولیت‌پذیری.....

- ۸۳ واحد کار (۶): رعایت حقوق مادی دیگران
- ۹۱ واحد کار (۷): خوشرویی
- ۹۹ واحد کار (۸): قرآن
- ۱۰۷ واحد کار (۹): رعایت بهداشت فردی
- ۱۱۵ واحد کار (۱۰): تشکر
- ۱۲۳ واحد کار (۱۱): احترام به پدر و مادر
- ۱۳۵ واحد کار (۱۲): دوری از الفاظ زشت
- ۱۴۳ واحد کار (۱۳): احترام به بزرگترها
- ۱۵۱ واحد کار (۱۴): قهر و آشتی
- ۱۵۹ واحد کار (۱۵): صداقت
- ۱۶۷ واحد کار (۱۶): بدرقه
- ۱۷۳ واحد کار (۱۷): خودباوری
- ۱۸۵ واحد کار (۱۸): گذشت
- ۱۹۷ واحد کار (۱۹): دوری از لجبازی
- ۲۰۵ واحد کار (۲۰): دفاع از مظلوم
- ۲۱۳ رهنمودهای برگزاری مراسم جشن اختتامیه
- ۲۱۵ دستورالعمل انتخاب مجریان برتر
- ۲۱۹ ضمایم (مهارت‌های مورد نیاز ارائه واحدهای کار)
- ۲۳۲ فرم گزارش کار واحد

ولقد کرمننا بنی آدم....

کرامت همچون دیگر خصایص و فضایل انسانی موهبتی است الهی که بلحاظ انسان بودن انسان در وی به ودیعت نهاده شده است. خلقت انسان به عنوان احسن مخلوقات، شاه بیت غزل اراده کریمانه الهی است. وجود انسان با کرامت آغاز شده و با کرامت نیز تداوم می‌یابد، چرا که سعادت و فلاح او در گرو این صفت! متعالی است.

رسالت آموزش و پرورش در هر کشوری تقویت نگرش انسانی به زندگی و ارتقای فلسفه آن و ایجاد توانایی در افراد جامعه برای زندگی سالم و سازنده می‌باشد. در کشور ما که فرهنگ آن بر گرفته از تعالیم الهی است، این نهاد باید در انجام رسالتش به کرامت ذاتی انسان توجه شایانی را مبذول بنماید.

طرح کرامت با الهام از این آموزه‌ها در سال تحصیلی ۷۳-۷۲ با پیشنهاد معاونت پرورشی و نظارت فکری و عملی مرحوم شادروان دکتر رجبعلی مظلومی و تلاشهای صادقانه زنده یاد مرحوم غلامرضا منفرد تدوین گردید و در همان سال در پایه اول در دو مدرسه منتخب در مراکز استانها به اجرا درآمد. استقبال مجربان و دانش‌آموزان تحت پوشش، کارشناسان این دفتر را بر آن داشت که طرح را در پایه‌های دیگر این دوره تعمیم دهند. بطوریکه باتدوین سالانه یک کتاب برای هر یک از پایه‌ها در سال تحصیلی ۷۸-۷۷ کلیه پایه‌های دوره ابتدایی تحت پوشش طرح درآمد و در ۵٪ مدارس اجرا گردید و از سال تحصیلی ۷۹-۷۸ در ۱۰٪ مدارس

به اجرا درآمد. در حال حاضر با توجه به تلفیق فعالیت‌های آموزشی و پرورشی در قالب فعالیت‌های مکمل کتاب‌های درسی در ۲۰٪ مدارس به اجرا درمی‌آید.

با عنایت به نظریات مجریان و دست‌اندرکاران محترم و همچنین اظهار نظر صاحب‌نظران و کارشناسان تعلیم و تربیت در مورد شیوه‌های اجرایی طرح، تصمیم گرفته شد در برنامه‌های ارایه شده تجدید نظر اساسی بوجود آید و مشکلات و موانع آن تاحد توان مرتفع گردد. کتاب حاضر، حاصل تلاش کمیته بازنگری طرح در دفتر توسعه و برنامه ریزی امور پرورشی است.

نکات برجسته و حائز اهمیتی که در تدوین کتاب حاضر مورد توجه بوده، به شرح زیر می‌باشد:

۱ - برای آشنایی کامل مجریان و دست‌اندرکاران اجرایی طرح، در بخشی از کتاب به مبانی، اصول و شیوه‌های اجرایی آن پرداخته شده است.

۲ - جهت آگاهی مجریان از کل شاکله این برنامه تربیتی کلیه مفاهیمی که قرار است در طول پنج پایه دوره ابتدایی و در قالب برنامه‌ها و واحدهای کار به دانش‌آموزان ارایه گردد، در بخش مقدماتی طرح آمده است.

۳ - کلیه واحدهای کار در هر یک از پایه‌ها به نحوی تنظیم گردیده‌اند که ارتباط طولی و عرضی آنها در ابعاد مختلف حفظ شود.

۴ - برای توفیق هرچه بیشتر مجریان محترم و روشن بودن موضوعات هر یک از واحدهای کار، کلیه پایه‌ها دارای مبانی، هدف، آزمون و شیوه‌های اجرایی می‌باشد.

۵ - از آنجا که بکارگیری شیوه‌های "فعال" و "دانش‌آموز محور" از اصول اولیه در طراحی این برنامه محسوب می‌شود و برنامه ریزان قبلی نیز به این اصل عنایت داشتند ولیکن در تدوین بعدی، این اصل بیشتر مورد توجه قرار گرفته و تلاش بر استفاده از این شیوه‌ها در سرلوحه سیاستهای دوره جدید قرار گرفته است.

۶ - بهره‌مندی از ابتکارات و نوآوریهای مجریان در اجرای واحدهای کار از دیگر اصول بازنگری و تدوین برنامه جدید می‌باشد. بدین جهت از همکاران محترم تقاضا می‌شود در اجرای هر یک از واحدهای کار، بعد از بهره‌مندی از دو شیوه اول و دوم مذکور در واحدهای کار (که الزامی است) شیوه‌های ابتکاری خود را در صورتی که مبتنی بر روش دانش‌آموز محوری و فعال باشد، بردیگر شیوه‌ها مقدم بدارند.

دفتر آموزش و پرورش دوره ابتدایی

بخش اول

اهداف، اصول

و شیوه‌های اجرایی

معنای لغوی کرامت و مشخصات انسان کریم

کرامت در لغت آنچنان که در لغتنامه دهخدا آمده است، بزرگی ورزیدن، سخاوت، جوانمردی، نوازش، احسان، بزرگواری، بخشندگی، داد و دهش، بزرگواری داشتن کسی، احترام، توقیر و... معنی شده است و مشخصات انسان کریم را مرحوم دکتر رجبعلی مظلومی^۱ به استناد منابع اسلامی چنین بیان می‌دارد:

انسان کریم کاری که مستوجب دوزخ است انجام نمی‌دهد (خود را آفاتر از آن می‌شمرد که کار دوزخیان کند) پس خود را از حرامها و عیبها به دور می‌دارد.

انسان کریم به فضلی و خصالتی که (باطناً و معنأً) دارد دلشاد است و لثیم به ملک و مال خود افتخار می‌کند.

انسان کریم را چون میل عطوفت کنی نرم و سازگار می‌گردد و با لثیم چون لطف شود سخت دل و بی عاطفه گردد.

انسان کریم مختصر عنایت دیگری را سپاسگزار است و لثیم بر عطای بسیار هم ناسپاسی می‌کند.

انسان کریم هرچه دارد، رو می‌کند و در اختیار قرار می‌دهد و پنهان نمی‌کند.

۱- نقل به مضمون از جزوات اولیه طرح کرامت به قلم آن شادروان

انسان کریم در قبال اساءة دیگران (بد کردن از روی جهل و غفلت) با خوبی کردن مقابله می‌کند.

انسان کریم اعمال کریمانه را "دین" خود می‌داند و در تلاش ادای آنهاست و لثیم اگر در گذشته احسانهایی داشته است، "دینی" بر دیگران به نفع خود می‌داند که باید ادا کنند.

انسان کریم وقتی که به کسی احتیاج پیدا کند، خود را پنهان می‌سازد که نطلبید و اگر کسی بر او محتاج گردد خود را در معرض قرار می‌دهد تا رفع نیاز کند. ولی لثیم اگر محتاج شود دیگران را به زحمت می‌اندازد و اگر کسی به او محتاج شود در مقابل ابراز حاجت و اظهار ذلت غنی می‌سازد.

انسان کریم با مال خود حفظ آبروی خویش می‌کند و لثیم با صرف آبرو به حفظ مال خویش می‌پردازد.

انسان کریم وقتی اطعام می‌کند می‌خواهد دیگران را در دل خود محبوب گرداند اما اطعام لثیم ضایع و بی‌ارج کردن دیگران است.

انسان کریم وقتی سرکار آید و دولتی پیدا کند "حُسن" هایش آشکار می‌شود و لثیم چون دولت و نعمتی پیدا کند از معایب و بدیها پرده برداری می‌شود.

انسان کریم به عهدها وفا می‌کند و لثیم وعده‌ها و گفته‌ها را انکار می‌کند.

انسان کریم بر عفو مبادرت می‌ورزد و لثیم انتقام‌گیری را می‌پسندد.

انسان کریم خیرخواه و خیرگویی دیگران است و لثیم فریب ده و آلوده کار دیگران می‌باشد.

انسان کریم وقتی عطا کند، خود خوشحال می‌شود و لثیم وقتی خوشحال می‌شود که دیگری را به ناروا جزا دهد.

انسان کریم از اینکه به دیگری اطعام کند لذت می‌برد اما لثیم از اینکه طعام دیگران را

بخورد لذت می‌برد.

انسان کریم....

اعتقاد بر این است که فردی که کرامت نفس دارد "خیر" نفس خود را می‌فهمد و با کمک

عقل و عاطفه آینه‌دانش را بر اساس "خیر" می‌خواهد و بدینجهت همه فعالیت‌های زندگی‌اش بر

"خیر" یعنی "کریمانه زیستن" و "با خلق خدا کرامت داشتن" بنا می‌کند و از آنجا که "کرامت"

امر ذاتی و جوهری است لذا می‌تواند در صورت "کشف" و "رشد"، تمام درون را رونق دهد و

باطن را از کرامت مملو سازد و به همه "حالات" و "عادات" رنگ و بوی کریمانه بخشد.

انسانی که واجد کرامت باشد، انسانیت خود را "قدر" می‌داند و "قدر" آن را می‌شناسد و آنرا جز به بهای بهشت نمی‌فروشد و به کمتر از "شرف" برای خود راضی نمی‌شود او خدای کریم را از آن روی می‌ستاید که او را "مطلق کرامت" و "معیار" آن می‌داند. آدم کریم النفس باور و ایمان دارد که: خدای کریم بر من منت فرمود و با لطف مرا خلق کرد و در خلق من همه لوازم کرامت را بنا نهاد (ولقد کرمننا بنی آدم...) و این من هستم که باید آن "قابلیت" را به "فعلیت" برسانم و آن فعل را به "ابراز در خُلق و عمل" بکشانم.

هدف طرح کرامت پاسداری از "کرامت" و "عزت نفس" دانش‌آموزان است و در صدد است فضایی فراهم سازد که در آن انسانهای کریم رشد و نمو یابند، قدر بینند و بر صدر نشینند. جای اصلی پاسداری از حرمت کریمان در "خانه" و در میان "خانواده" است. بچه‌ها باید در خانه مزه کرامت را بچشند و بفهمند که کریم بودن "ارزش" است و هرچه انسان کریمتر، بهتر و والاتر. "کودکان با کرامت" را باید در خانه همه "خوب" بشمارند و از او به "خوبی نظر" و "خوبی رفتار" و "خوبی احوال" یاد کنند.

اما مدرسه که هم شأن "خانه و خانواده" اگر نیست. ولی به منزله ادامه خانه است و اگر نیست باید آن را بدین "روال" و "منوال" درآورد. همانطور که مدرسه ضمیمه خانه و ادامه آن است در سها نیز باید به لحاظ کرامتی ادامه آن باشد و معلمین و مربیان، برادران و خواهران بزرگتر "بچه‌ها" باشند تا تداوم تربیت از خانه تا مدرسه "ژرفتر" و "هماهنگتر" باشد.

چشاندن مزه کرامت به دانش‌آموز به همان صورت است که در خانه عمل می‌شود با این تفاوت که در اینجا در فاصله‌های تدریس (نه در هنگام تدریس که "رسمی" است) و در همه وقاتی که رسمیتی برای دانش‌آموزان مطرح نیست، در آن لحظات و اوقات، بر دانش‌آموزان که "بچه‌ها" اطلاق می‌شوند و "زمان"، زمان آزادی (فراغت) و آزادی دل آنهاست و فراغت (نه معنای آسودگی دلشان از کار روز مره اشتغالی یا اجباری) تحقق می‌یابد، همان وقت باید قدامت‌های کرامتی صورت بگیرد و مزه کرامت چشاند: شود.

اعتقاد بر این است که "کرامت انسانی" همانطور که در معنای لغوی این واژه و همچنین در شخصیات انسان کریم ملاحظه گردید در فرایند تعلیم و تربیت یک هدف کلی است و برای دستیابی به این هدف باید از روشهای علمی و مرسوم در این حوزه مدد گرفت. لذا قبل از ادامه بحث به نکته‌ای در این مورد اشاره می‌شود.

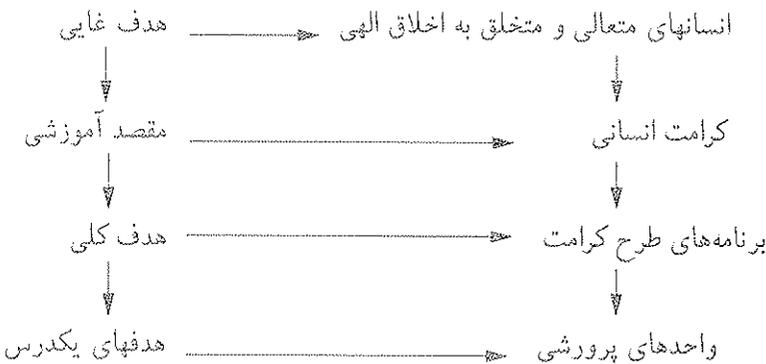
تعلیم و تربیت را می‌توان فعل و انفعالی میان دو قطب سیال (معلم و دانش‌آموز) دانست

که با طرح و نقشه‌ای خاص و با پیروی از اصولی در پی رسیدن به هدفهای خاصی است (دکتر هوشیار) و در این فعل و انفعال، برنامه، "وسیله تربیت" و معلم، "عامل تربیت" و دانش‌آموز "هدف تربیت" است.

هدفها در واقع مقصد نهائی تعلیم و تربیت نتایج را مشخص می‌سازد که انتظار می‌رود پس از اجرای یک برنامه آموزشی، بتوان آن نتایج را در رفتار یادگیرندگان مشاهده نمود.^۱

در مورد سطوح هدفها دیدگاههای متفاوتی وجود دارد و دانشمندان حوزه تعلیم و تربیت در این مورد نظرات متفاوتی ارایه نمودند و با ملاحظه متعدد آرا در مورد سطوح هدفها می‌توان دریافت که با توجه به وضعیت و نوع نظام آموزشی، سطوح مختلفی را می‌توان ارایه کرد، عدم توافق در این مورد مهم نیست بلکه مهم این است که بپذیریم هدفها "سطوح" دارند و هر سطحی از هدفهای سطح بالاتر از خود تحلیل شده است.^۲

با توجه به نوع نظام آموزشی کشورمان که شکل متمرکز دارد و با توجه به وجود یک نظام اعتقادی این سطوح را در طراحی "طرح کرامت" ملاک عمل قرار داده‌ایم.



صفحه بعد نمایشگر "برنامه‌ها" و "واحدهای" پرورشی دوره ابتدایی می‌باشد.

۱- کتاب روشهای ارزیابی آموزشی - دکتر غلیبرضا کیانمش

۲- کتاب برنامه ریزی درسی - تألیف دکتر حسن نملکی

برنامه‌ها و واحدهای کار پرورشی دوره ابتدایی

واحدکار / برنامه	پایه اول	پایه دوم	پایه سوم	پایه چهارم	پایه پنجم
آشنایی	مدرسه	محیط زیست	کتاب	اماکن منبرکه	خونان
خوشبختی	یاد خدا	-	اطلاعت از خدا	همسپنشی با مریکان	-
میت و تلاش	سخن‌جویی	-	توجه به کار	-	استقامت
مشارکت	مسئولیت - نظم اجتماعی	حسن روابط اجتماعی	مشارکت‌جویی - مشورت	-	خودرهمبری - تحمل عقاید دیگران
فناخت	رعایت حقوق اقتصادی دیگران	استفاده بهینه از امکانات	رعایت صرفه‌جویی	رعایت حقوق دیگران (وقت)	دوری از حرمس و طمع
محبوبیت	صداقت - خویش‌رویی	سخن گفتن در جمع - حرف شتوی	سختی - میاچ	سکوت بیجا - صبر	رازداری، حسن ظن، امانت‌داری و نای به عهد - اکرام بزرگان
شش‌شدن	قرآن	وقر	نماز	احکام	دعا
آراستگی	بهداشت فردی	پاکیزگی	سادگی	نظم در ظاهر	استعمال بوی خوش
قدرشناسی	تشکر	-	شکر نعمت	-	-
اب‌معاشرت	پدر و مادر - احترام بزرگترها	پدر بزرگ و مادر بزرگ برادر و خواهر	حقوق والدین - حقوق مهمان	اطرافیان - حقوق همسایه	صانه احترام
رفع عیبها	دوری از الفاظ زشت - دوری از اجبازی	دوری از تهمت	دوری از آزار دیگران	دوری از سبزه‌جویی	دوری از غیبت
دوستی	مهر و آشنی	صفاقت دوست خوب	صمیمیت و مهریابی	سخت نگرین بر دوستان	شیوه‌های دوستیابی
سفر	بازرفه	استقبال	در اردو	همراهگی با مسفران در اردو	-
عزت نفس	خودداری	نقادی	اعتماد به نفس	جرات و رزی	ایزاز وجود
فداکاری	گادشت	عذر پذیری	-	دوری از انتقام	تغافل
آزادگی	حمایت از مظلوم	شجاعت	شهادت به حق	ظلم‌ستیزی	حق‌طلبی
تفکر	-	-	دقت و توجه	تفکر دوباره انسان و جهان	فهمیدگی
خلاقیت	-	-	جانشین سازی	-	نوآوری
بازگشت	-	-	چیران خطا	معاد	عبرت آموزی
عدالت	-	عدالت در مدرسه	-	پرهیز از فساد و سطلحی	عدالت در خانه
یکوکاری	-	-	هدیه	دستگیری از مستندان	قربانی کردن
شرف	-	-	سختی	عفت	غیرتمندی
هدایت	-	-	-	شیوه‌های هدایت	شیوه‌های اصلاح
جمع	۲۰	۱۶	۲۳	۲۱	۲۵

- ۱ - ایجاد ملکه و درونی سازی مفاهیم اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی معین شده، در جهت نیل به کرامت انسانی و پاسداری از عزت نفس دانش آموزان.
- ۲ - فراهم سازی زمینه حضور فعال دانش آموزان در تولید و اجرای برنامه‌های تربیتی.
- ۳ - ایجاد بستری مناسب برای رشد تفکر خلاق و نقاد دانش آموزان

اصول

۱ - هدف نهایی طرح، "تکریم" دانش آموزان و حفظ حرمت "کریمان" در تمام مراحل اجرایی می باشد بنابراین انتخاب شیوه‌ها و ابزارها، تعامل و تقابل با دانش آموزان و اولیا و سایر افراد مؤثر در اجرای طرح، انتخاب زمان و مکان برای آن، دعوت از ارباب فن و اصحاب نظر و... همه و همه باید بطریق کریمانه انجام گیرد و هیچ عاملی از جمله نقصان کار دانش آموزان یا پیگیری ضعیف اولیاء و یا هر دلیل و علت دیگری نباید هدف اصلی طرح را تحت الشعاع قرار دهد.

۲ - استقبال مریبان و "قبول دل بچه‌ها" از طرح و شیوه‌های اجرایی آن "شرط لازم" توفیق طرح است و لازم است اولاً، از هرگونه تحمیل و فشار بر آنان خودداری گردد و ثانیاً شرایط ذهنی و عملی لازم، قبل از اجرای هر واحد فراهم شود.

۳ - در ایجاد و رشد خصایص اخلاقی طرح وجه مثبت خصایص مؤثرتر از ارایه صورت منفی آنهاست. بنابراین در اکثریت واحدها، وجه مثبت مفاهیم مدنظر بوده و از مطرح کردن وجه منفی آنها تماماً خودداری شده است از مجریان محترم استدعا دارد در اجرای طرح نیز تلاش نمایند تا حتی الامکان از مطرح کردن نکات منفی خودداری کرده و دانش آموزان را در این سنین بیشتر با "حق"ها، "خوبی"ها، "زیبایی"ها، "کمال"ها و "کرامت"ها آشنا سازند.

۴ - آخرین تحقیقات دانشمندان و آرای صاحب نظران حاکی از موفقیت روشهای "دانش آموز محور" در فرآیند تعلیم و تربیت است و در این طرح سعی شده حداکثر فعالیتها توسط دانش آموزان انجام گیرد و از شیوه‌های "فعال" استفاده شود؛ از مجریان محترم نیز تقاضا می شود عنایت خاصی به این نکته مبذول داشته و سعی نمایند در روشهای ابتکاری خود نیز این اصل را مراعات فرمایند.

۵ - استفاده مطلوب و بهینه از امکانات و پرهیز از اسراف و بکارگیری وسایل و ابزار غیر ضرور و جایگزین کردن امکانات موجود، خود زمینه ساز تقویت کرامت انسانی است و همچنین حتی الامکان از تحمل هزینه زائد بر خانواده‌ها پرهیز گردد.

۶ - و سرانجام اگر بخواهیم متری ما "نفس کریم" پیدا کند، معلم و مربی او نیز باید نفساً کریم باشد زیرا:

والا نگشت هیچکس و عالم، نادیده مر "معلم والا" را

آشنایی با چند واژه

۱- برنامه: در این طرح "برنامه" مفهومی نسبتاً کلی است که از وجه مشترک چندین مفهوم جزئی نزدیک به هم استنباط شده، مثلاً برنامه "محبوبیت" که یک مفهوم کلی است مشتمل بر مفاهیم جزئی تر: صداقت، خوش رویی، سخاوت، مزاح، رازداری، امانتداری، وفای به عهد و... می باشد "وجه مشترک" برنامه محبوبیت، "محبوب اطرافیان بودن" است.

۲- واحد: هر یک از مفاهیم جزئی بکار برده شده در "برنامه" های این طرح عنوان "واحد کار پرورشی" می باشد و هدف از اجرای هر یک از واحدهای کار پرورشی درونی کردن پیام عنوان آن است.

هر واحدکار پرورشی از اجزای زیر تشکیل شده است:

۱- ۲- هدف یا اهداف: نقطه یا مرحله مطلوبی است که دستیابی به آن نقطه یا مرحله در ارائه واحد مد نظر است.

۲- ۲- مبانی: شامل تبیین مفهوم عنوان واحد در شاکله کلی طرح کرامت و جایگاه آن در منابع اسلامی می باشد.

۳- ۲- آزمون: رفتار ذهنی یا عینی است که انتظار می رود پس از اجرای واحد در دانش آموز مشاهده گردد.

۴- ۲- محتوی روشها: انواع فعالیتهایی است که مجری و مربی بطور "مشترک" و "فعالانه" طی فرایندهای پیش بینی شده آن را عملی می سازند.

۳- ۳- جعبه وسایل کار: در بسیاری از واحدها شیوه هایی بکار گرفته شده که در آن دانش آموزان چیزی را می سازند یا مطلبی را می نویسند یا نقاشی می کنند و یا طرحی را بعد از بریدن قطعاتی، جور می کنند و یا جدولی را حل می کنند و یا با همکاری یکدیگر از کلاس چیزی را ساخته و در کلاس نصب می کنند و... بدینجهت نمونه ای از این موارد در اختیار مجریان قرار می گیرد که بدان "جعبه وسایل کار" گفته می شود.

توضیح: مواردی که باید در اختیار کلیه دانش آموزان قرار گیرد به تعداد آنان می باشد.

۴- دفتر شکوفه ها: از نخستین روز اجرای طرح یک پوشه خالی در اختیار دانش آموزان قرار می گیرد و به آنان توصیه می گردد که به مرور اوراقی را که طی اجرای واحدها، روی آنها کار کرده اند در آن پوشه بایگانی نمایند با قرار گرفتن نتایج فعالیتهای دانش آموزان در پوشه های مذکور در پایان اجرای طرح مجموعه ای از کارهای انجام شده توسط دانش آموزان در دسترس خواهد بود که می توان از آنها برای ارزشیابی یا تشکیل نمایشگاه یا هر استفاده مناسب دیگری بهره گرفت.

شیوه اجرا؛ همانطور که در جدول صفحات قبل مشاهده گردید، مقرر گردیده است که در پایه اول "۲۰ واحد کار پرورشی" در قالب ۱۶ برنامه اجرا گردد. بودجه بندی زمانی واحدهای پایه اول به شرح جدول زیر می‌باشد (مبانی، اهداف و شیوه‌های هر یک از واحدهای پرورشی بطور کامل و مشروح در صفحات آینده خواهد آمد).

ماه	هفته اول	هفته دوم	هفته سوم	هفته چهارم
مهر	-	-	۱ مدرسه	۲ یاد خدا
آبان	۳ سحرشیزی	۴ نظم اجتماعی مدرسه	۵ مسئولیت پذیری	۶ رعایت حقوق مادی دیگران
آذر	۷ خوشرویی	۸ قرآن	-	-
دی	۹ بنداشت فردی	۱۰ تشکر	۱۱ احترام به پدر و مادر	۱۲ دوری از الفاظ زشت
بهمن	۱۳ احترام به بزرگترها	۱۴ فهرست‌نویسی	۱۵ صداقت	۱۶ بندرفه
اسفند	۱۷ خود باوری	۱۸ گذشت	-	-
فروردین	-	-	۱۹ دوری از نجاستی	۲۰ دفاع از مظلوم
اردیبهشت	مرواراجدها	جشن اختتامیه	-	-

برای اجرای هر واحد شیوه‌های متعددی پیشنهاد شده و محتوای هر واحد به ترتیب اولویت ارایه گردیده‌اند. مجریان محترم به میزان "زمان و فرصتی" که به اجرای واحدها اختصاص می‌دهند می‌توانند شیوه‌های ارایه شده را به ترتیب انتخاب کرده اجرا نمایند. اگر چنانچه مجریان عزیز بخواهند در اجرای واحدها از شیوه‌های ابتکاری خود و کسان دیگر استفاده نمایند می‌توانند پس از اجرای دو شیوه شماره ۱ و ۲ ارایه شده در کلیه واحدها از شیوه‌های ابتکاری مورد علاقه خود در اولویتهای بعدی استفاده نمایند.

توصیه‌های اجرایی

۱ - واحدهای طرح به نحوی تنظیم گردیده‌اند که واحدهای بعدی مقوم، مؤید و مکمل واحدهای قبلی هستند و مجریان بزرگوار باید به نحوی عمل نمایند که این سیر تکاملی در

اجرای واحدها در عمل نیز مراعات گردد و به عبارت دیگر با اجرای واحدها، نباید اهداف آنها به بوته فراموشی سپرده شود بلکه در فرصتهای مقتضی و به مناسبات مختلف اهداف واحدهای قبلی مورد توجه قرار گرفته و به دانش‌آموزان در ارتباط انجام اعمال یا مراعات اهداف واحدهای گذشته تذکر داده شود.

۲- هیچیک از اوراق یا وسایل کمک آموزشی "جعبه وسایل کار" نباید قبل از اجرای واحدهای مربوطه به رؤیت دانش‌آموزان برسد. بلکه برای حفظ تازگی و ایجاد انگیزه در دانش‌آموزان فقط در موعد مقرر ارایه گردد.

۳- از آنجا که همکاری اولیای دانش‌آموزان در اجرای موفق طرح نقش بسزایی دارد بنابراین لازم است که در یکی از ایام مهر ماه از آنان دعوت به عمل آید و در مورد کلیه انتظاراتی که در اجرای طرح از آنان می‌رود توجه گردند. مطالب مذکور در ذیل حداقل مواردی هستند که باید در این نشستها با اولیاء در میان گذاشت.

۱-۳- اهداف واحدهای بیستگانه طرح و رفتارهای مورد انتظار از دانش‌آموزان.

۲-۳- چگونگی پیگیری اهداف طرح از سوی اولیاء از طریق دانش‌آموزان.

۳-۳- انواع فعالیتهایی که اولیاء باید انجام دهند.

۴-۳- نقش اولیاء در تنظیم دفتر شکوفه‌ها.

۵-۳- نوع و شکل همکاری مادی و معنوی اولیاء در ارتباط با کل کلاس. (نه فرزند خویش)

۴- برای حصول اطمینان از نحوه اجرای طرح در مدارس و همچنین بهره‌گیری از نظرات و تجربیات مجریان ارجمند فرمی تحت عنوان "فرم گزارش کار" پیش بینی شده است از این رو شایسته است همکاران محترم بلافاصله بعد از اتمام و اجرای هر واحد کار، تصویری از فرم نمونه مندرج در صفحه آخر را پس از تکمیل به اداره آموزش و پرورش ارسال فرمایند.

۵- طبق برنامه‌ریزی‌های انجام یافته مقرر گردیده است مجریان محترم قبل از شروع رسمی فعالیتها، در مورد نحوه انجام وظایف به نحو شایسته‌ای آموزشهای لازم را فراگیرند ولی اگر چنانچه علیرغم این آموزشها مجریان گرامی در طول اجرای طرح با ابهاماتی مواجه گردیدند شایسته است مراتب را با مسؤولین اجرایی در مناطق در میان گذاشته و مسایل و مشکلات مستحدثه را برطرف نمایند.

۶- برای اجرای موفق طرح در پایان کتاب مطالبی در ارتباط با مهارتهای ارایه طرح و بکارگیری شیوه‌ها و همچنین دستورالعمل اجرایی جشن اختتامیه و دستورالعمل انتخاب مجریان برتر ضمیمه گردیده است. از همکاران گرامی استدعا داریم نسبت به مطالعه و بکارگیری این فنون توجه بیشتری مبذول فرمایند.

توفیق مجریان و مسؤولین اجرایی طرح را از خداوند تبارک و تعالی مسألت داریم.

بخش دوم

واحد‌های کار

برنامه: آشنایی واحد کار (۱): مدرسه

مبانی

دانش‌آموزان پایه اول در نخستین روزهایی که وارد مدرسه می‌شوند به شدت احساس تنهایی و غربت می‌کنند. زیرا اغلب مشاهده می‌شود که در تعدادی از خانواده‌ها قبل از شروع مدارس از معلم، مدیر و علی‌الخصوص ناظم، در ذهن کودکان تصاویری سرسخت و ستیزه‌جو ترسیم می‌گردد و گاه نیز بر اثر رفتارهای غلط، محیط مدرسه نیز محیطی خشن و وحشتناک معرفی می‌شود.

مادامیکه مسئولین مدرسه دانش‌آموزان را با مهربانی و محبت نپذیرند و ترسهای موهوم را زایل نگردانند آنان همچنان در چنبره‌ای از اوهام خود ساخته و خیالی خود اسیر خواهند بود. بنابراین برای رفع این مانع بزرگ تربیتی اولین اقدام عاجل آن است که با فراهم آوردن محیطی عاطفی و فضایی صمیمانه، کلیه کسانی که دانش‌آموزان در مدرسه با آنها سرو کار خواهند داشت به طرز مناسبی معرفی شوند.

ترتیب چنین برنامه‌ای موجب می‌گردد علاوه بر از بین رفتن فویبای^۱ مدرسه، دانش‌آموزان با نقش هر یک از مسئولین مدرسه آشنا شوند و در نتیجه به هنگام نیاز به خدمات هر یک از آنها بی‌هیچ مشکلی مستقیماً به آنها مراجعه نموده و مسایل خود را حل کنند. و از طرف دیگر زمینه‌ای بوجود می‌آید که در آن شرایط می‌توان با سهولت به دیگر هدفهای تربیتی از جمله هدفهای طرح کرامت نایل آمد.

نکته حائز اهمیت در این واحد آنست که آشنایی دانش‌آموزان با مسئولین باعث می‌گردد

آنان با شناخت موقعیت و جایگاه مسئولین و واقف شدن بر نقش آنها بر وظیفه خود به عنوان دانش‌آموز در قبال معلمین و تربیت‌کنندگان خود نیز آشنا گردند تا در برخوردهای بعدی مراتب ادب و احترام را به عمل آورند که دستیابی به چنین هدفی از جمله اهداف عمده طرح کرامت است.

لازم به ذکر است که اهمیت معرفی اماکن و فضاهای مدرسه و همچنین امکانات و ابزار و وسایل مدرسه و نحوه استفاده مطلوب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است زیرا که مدرسه غالباً اولین محیط ناآشنایی است که کودک در طول عمر خود، آنرا تجربه می‌کند و لازم است برای رفع حوائج خود با این مکان و بخش‌های مختلف آن آشنا گردد.

اهداف

- ۱ - آشنایی دانش‌آموزان با عوامل انسانی مدرسه و نقش آنان (مدیر، معلم، مربی، ناظم و...)
- ۲ - آشنایی دانش‌آموزان با فضاهای موجود مدرسه و طرز استفاده از آنها.
- ۳ - آشنایی با وسایل و ابزار و نحوه نگهداری آنها.

آزمون

- ۱ - دانش‌آموزان می‌توانند عوامل انسانی مدرسه را از هم تشخیص دادند و نقش آنها را بیان نمایند.
- ۲ - دانش‌آموزان می‌توانند فضاهای مدرسه را شناسایی کرده و طرق بهره‌برداری از آنها را بدانند.
- ۳ - دانش‌آموزان می‌توانند با وسایل و لوازم تحصیل آشنا شده و نحوه نگهداری و استفاده از آنها را بدانند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: معرفی افراد بوسیله مجری

برای آشنایی دانش‌آموزان با افراد و اماکن مورد نظر به یکی از روشهای زیر عمل می‌شود:

۱-۱ - معرفی اشخاص مورد نظر توسط مجری: در این شیوه مجری با طرح سؤالاتی در

ክፍላቸው ይሰጣቸዋል።

ጸ-1 - ለሕገ-መንግሥት የሚያስፈልገውን የግብርና የግብርና ስልጠና ለሕግ ቤቱ ለማድረግ ማዘጋጀት ይገባል።

ይህንን ስልጠና ለማድረግ ለሕግ ቤቱ ለማዘጋጀት ማዘጋጀት ይገባል።

در این شیوه دانش‌آموزان در محل کار آنها حضور پیدا کرده تا ضمن مشاهده محل کار آنان نسبت به وظیفه و انتظاراتی را که از دانش‌آموزان دارند، آشنا شوند. به این منظور بهتر است فردی که قرار است معرفی شود از دانش‌آموزان کلاس در تاریخ و وقت معینی دعوت بعمل آورد. و در وقت تعیین شده دانش‌آموزان به همراه مجری کلاس به محل کار وی رفته و فرد مورد نظر ضمن خوشامدگویی و پذیرایی مختصر از دانش‌آموزان خودش را معرفی می‌نماید. توجه: از این روش برای شناساندن اماکن نیز می‌توان استفاده نمود به این نحو که دانش‌آموزان به اتفاق معلم خود باهماهنگی قبلی از اماکن مورد نظر بازدید بعمل آورده و معلم مربوطه یا مسئولین هر یک از اماکن توضیحاتی پیرامون نحوه استفاده دانش‌آموزان از آن اماکن ارائه نمایند.

شیوه شماره ۲: تکمیل برگه شکوفه

(همانطور که در بخش اول کتاب ذکر شده است در اجرای هر واحدی، برگه‌ای در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گیرد و از آنان درخواست می‌گردد طبق رهنمود ارائه شده، روی آنها کار کنند و پس از بازدید و اظهار نظر مجری، در دفتر شکوفه‌ها بایگانی گردد.) مجری محترم برگه شماره ۱ را در روز دوم اجرای این واحد در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌دهد و از آنان می‌خواهد این برگه را طی ۳ روز در اوقات فراغت رنگ‌آمیزی کنند. پس از اتمام مهلت ۳ روزه برگه‌های دانش‌آموزان مورد بازدید مجری قرار می‌گیرد و توضیحات لازم در باره افراد و اماکنی که در تصویر ملاحظه می‌شود ارائه می‌شود و در پایان از دانش‌آموزان تقاضا می‌شود برگه مذکور را بعنوان اولین کارشان در دفتر شکوفه‌ها بایگانی نمایند.

شیوه شماره ۳: اجرای شعر

نخست شعر زیر برای دانش‌آموزان اجرا گردد:

به من بگو بدانم	بهمن و مهر و اسفند	امسال پرو دبستان
عزیز و مهربانم	چه کس نهاده در شیر	با پرسش فراوان
دودوتامی شود چند	پنیر و ماست و سرشیر	آموزگار دانا
چه معنی می‌دهد پند	پس از سؤال فرزند	گوید جواب آنها
ماه را کنار خورشید	مادر او با لبخند	از او همیشه هر روز
چرا نمی‌شود دید	بر او صد آفرین گفت	دانش و دین بیاموز
چگونه می‌نویسند	به پاسخش چنین گفت	شعر از: محمود ابرالقاسمی

رضا در حالی که جعبه مداد رنگی را از خواهرش سمانه می‌گرفت پرسید: "سمانه جان مدرسه خیلی با خانه فرق می‌کند؟ آیا معلم هم مثل مادر و پدر مهربان است؟" سمانه خندید و در حالی که روی سر رضا دست می‌کشید گفت: "فکرش را بکن من هم چند سال پیش که به کلاس اول می‌رفتم گاهی از خودم می‌پرسیدم که مدرسه چه جور جایی است. مدیر و معلم و ناظم در مدرسه چه کاری انجام می‌دهند. وقتی چند روز به مدرسه رفتم. جواب همهٔ سؤالات خودم را گرفتم." رضا همان‌طور که با دقت به حرفهای سمانه گوش می‌داد، لبخندی زد و گفت: "اگر فردا خانم معلم به ما گفت که یک نقاشی بکشیم. من عکس یک مدرسه را می‌کشم مدرسه‌ای که مثل خانه ما در و دیوار و پنجره دارد. اما اتاقهایش از اتاقهای خانه مایبتر است." سمانه گفت: "آفرین درست گفتی ولی تا خودت از نزدیک مدرسه را نبینی نمی‌توانی همهٔ قسمت‌های آن را خوب نقاشی کنی. حالا برای اینکه بفهمی فردا چه چیزهای تازه‌ای یاد خواهی گرفت، یک ورق سفید بردار هر چه در بارد یک مدرسه شنیدای و یا دیدهای نقاشی کن. فردا که به مدرسه رفتی خوب در آنجا دقت کن و ببین در یک مدرسه چه چیزهایی وجود دارد. فردا شب هم یک نقاشی از یک مدرسه بکش آن وقت متوجه می‌شوی که این دو تا نقاشی چقدر باهم فرق دارند." رضا قبول کرد. یک نقاشی از یک مدرسه کشید و بعد آن را رنگ کرد. سمانه نقاشی رضا را گرفت و پیش خودش نگه داشت بعد به رضا گفت: "حالا مثل پسرهای خوب، کیفی که مادر بزرگ برایت خریده است بیاور، مداد، مداد تراش، پاک‌کن، مداد رنگی، دفتر خط دار، دفتر بدون خط، لیوان و دستمال تمیزی که قبلاً آماده‌کردی داخل کیف بگذار." رضا از جایش بلند شد و همهٔ آن کارهایی که سمانه گفته بود انجام داد، بعد مسواکش را زد و رفت توی رختخوابش تا صبح بتواند راحت از خواب بیدار شود. رضا آن شب خواب قشنگی در باره مدرسه دید اما صبح که از خواب بیدار شد فقط قسمت کوتاهی از خوابی که دیده بود به یادش آمد. او وقتی کنار سفرهٔ صبحانه نشست خیلی خوشحال بود. مادرش نگاهی به او انداخت و گفت: "رضا جان انشاءالله خوابی که دیده‌ای خیر باشد و تو ظهر که به خانه می‌آیی مثل الان خوشحال و سرحال باشی."

آن روز برای رضا و دوستانش روز خوبی بود. ظهر که به خانه می‌آمد، در راه مدرسه کسی او را صدا کرد. خواهرش سمانه بود. رضا تا چشمش به سمانه افتاد زود دفتر نقاشی اش را از کیفش بیرون آورد و در حالی که آن را به دست سمانه می‌داد گفت: "دفتر را باز کن ببین. من یک نقاشی کامل در بارهٔ مدرسه کشیده‌ام. مدرسه‌ای که کلاس دارد، کتابخانه دارد، دفتر مدیر و

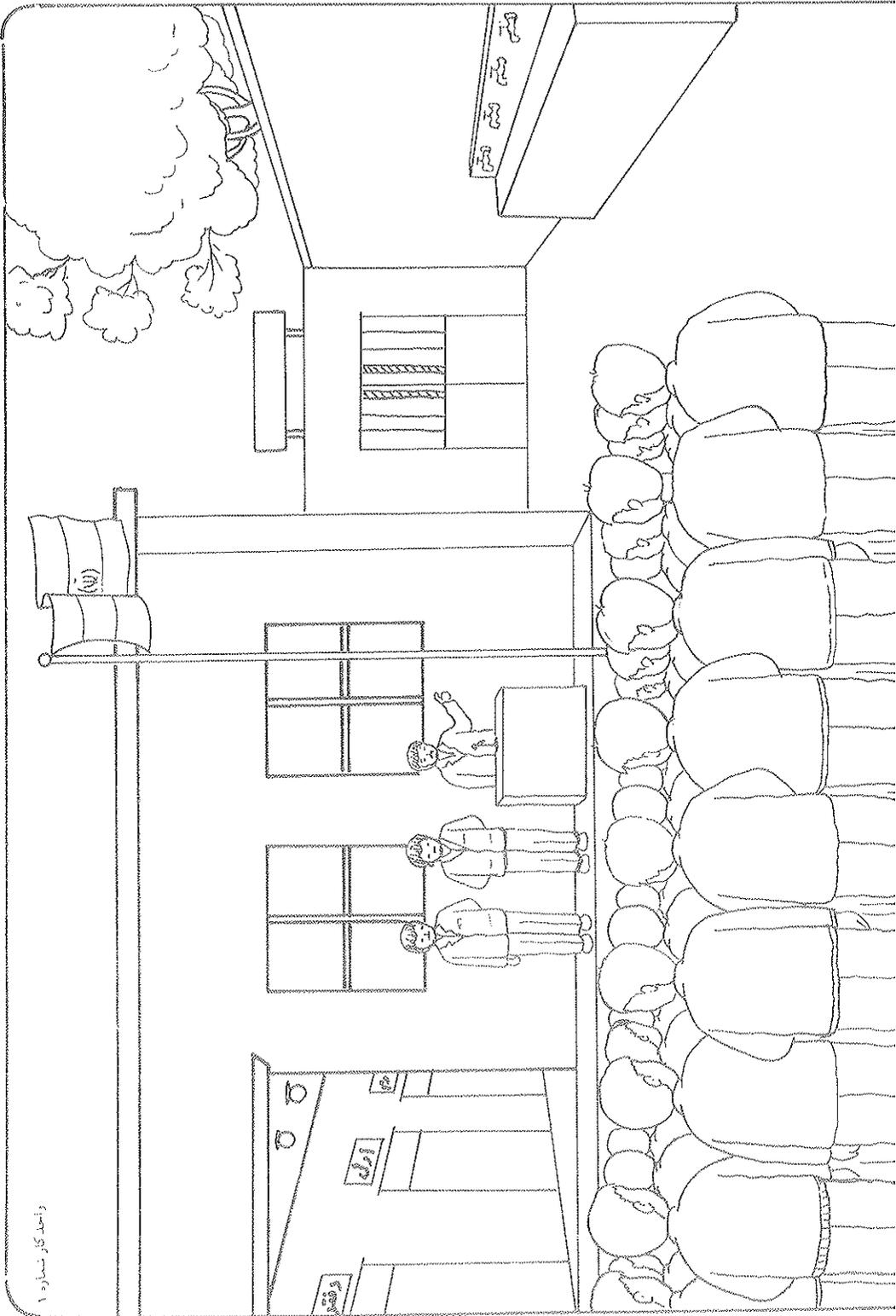
ناظم و معلمین دارد. در حیاطش بچه‌ها ورزش می‌کنند. من همه این چیزها را امروز یاد گرفتم. خانم معلم امروز به ما یاد داد که چگونه از وسایل خودمان استفاده کنیم مدادمان را زیاد نتراشیم و سعی کنیم از پاک‌کن کمتر استفاده کنیم. تازه یک چیز دیگر هم یاد گرفتیم. آقای مربی پشت بلندگو گفت: "مدرسه مثل خانه ما می‌باشد باید در مدرسه همه باهم مهربان باشیم."

نوشته: مهدی مرادحاصلی

شبهه شماره ۵: دعوت از مهمان آشنا

یکی از دانش‌آموزان سالهای بالاتر مدرسه (چهارم یا پنجم) که بتواند ارتباط خوبی با دانش‌آموزان این پایه برقرار نماید، شناسایی می‌گردد و از وی درخواست می‌شود که مسئولین مدرسه و اماکن آن را با زبان ساده‌تر به دانش‌آموزان معرفی نماید و به سئوالات احتمالی دانش‌آموزان پاسخ گوید.

توضیح: بهتر است قبل از اجرای این شیوه مطالب مورد نظر با دانش‌آموز مذکور مرور گردد تا کم و کاستی‌های احتمالی برطرف شود.



برنامه: خوشبختی واحد کار (۲): یاد خدا

مبانی

بعد از اجرای واحد مدرسه که نقش آماده سازی و مقدماتی را ایفا می‌کند، در واقع کار رسمی طرح کرامت با اجرای واحد "یاد خدا" بعنوان اولین واحد شروع می‌گردد. با اجرای این واحد در شروع طرح، قصد داریم به دانش‌آموزان این معنی را القاء کنیم که هر کاری باید با یاد خدا آغاز گردد؛ همانطور که خدا نیز سوره‌های قرآن را با "بسم الله الرحمن الرحیم" شروع کرده است و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در نخستین آیات خود فرمود: اقرأ باسم ربک الذی خلق یعنی شروع کار رسالت نیز با یاد خدا آغاز گردیده است. در قرآن آمده است که وقتی حضرت سلیمان می‌خواست ملکه سبا را به دین فراخواند دعوتنامه خود را با "بسم الله الرحمن الرحیم" شروع کرد. حضرت علی علیه السلام نیز می‌فرماید: "بسم الله" مایه برکت و ترک آن موجب نافرجامی است.

هدف از شروع کار با یاد و نام خدا و توصیه به یاد خداوند متعال در همه امور این است که انسان پیوسته به یاد خدا باشد و او را بر کلیه اعمال خود ناظر بداند زیرا که هرگاه انسان بطور پیوسته به یاد خدا باشد اولاً از آرامش قلبی و قدرت روحی بالایی برخوردار خواهد بود (الا بذكر الله تطمئن القلوب) و ثانیاً دلش از بصیرت و نورانیت الهی مملو خلاصه خواهد شد (بذكر الله تحیی القلوب) توجه انسان به خدا در واقع اتصال قلبی انسان به درگاه الهی است و روشن است که در این ارتباط و اتصال مواهب معنوی فراوانی نصیب انسان می‌گردد، زمانی که انسان روی دل به سوی خدا می‌دارد، همچون آئینه‌ای که در برابر تابش خورشید قرار گیرد، نور الهی را به تناسب استعداد و آمادگی خود دریافت می‌کند و هر اندازه دل از تیرگیها و آلودگیها منزهرتر و به صفا و پاکی نزدیکتر باشد به همان اندازه از دریافت انوار الهی از جمله کرامت نفس دراو بیشتر

و افزونتر خواهد شد.

اهداف

- ۱ - بردن نام خدا در آغاز هر کاری
- ۲ - ناظر دانستن خدا بر کلیه اعمال انسان.

آزمون

- ۱ - دانش آموز فعالیتهای خود را بانام خدا آغاز می نماید.
- ۲ - دانش آموز مصادیقی از ناظر بودن خدا را بر اعمالش نقل می کند.

شیوه ها

شیوه شماره ۱: قصه گویی

مجری گرامی قصه کوتاه "درهمه جا خدا هست" را به یکی از دوروش زیر اجرا نماید
(ترجیحاً روش اول)

روش اول

الف - مجری برای خود قصه را می خواند و از محتوای آن آگاهی می یابد.
ب - در جلسه ای که بناست این شیوه اجرا گردد مجری به تعداد دانش آموزان شکلات تهیه کرده و به کلاس می آورد.

ج - در پایان جلسه مجری شکلاتها را بین دانش آموزان توزیع کرده و از آنان می خواهد تا جلسه دیگر جایی را پیدا کنند که هیچ کس در آنجا نباشد و فقط در آنجا شکلات خود را بخورند.

د - در جلسه دیگر مطابق قصه عمل می نماید و اگر کسی از دانش آموزان مانند قهرمان قصه عمل کرده بود مورد تشویق قرار گرفته و نتیجه گیری مناسبی به عمل می آید.

ه - ولی اگر چنانچه همه دانش آموزان شکلاتپاشان را خورده بودند مجری می گوید:
بچه های عزیز حال بگذارید یک قصه ای برایتان نقل کنم که.....

روش دوم

مجری محترم قصه را برای دانش آموزان تا این قسمت می خواند که:

بچه از جایش بلند شده شیرینی اش را نزد معلم آورد و گفت: خانم بفرمائید من شیرینی ام را نخورده ام وقتی قصه به اینجا رسید مجری از بچه ها می پرسد که: به نظر شما چرا یکی از بچه ها نتوانسته بود شیرینی اش را بخورد؟

اگر از بچه ها کسی به موضوع اشاره کرد مجری هم او را تشویق می کند و اگر کسی نتوانست علت آن را بیان کند مجری قصه را ادامه می دهد.

قصه

"در همه جا خدا هست"

وقتی صدای زنگ آخر مدرسه به صدا در آمد، معلم یک جعبه شیرینی از کیفش بیرون آورد. آن را روی میز گذاشت. بعد رو به بچه ها کرد و گفت: "چون شما بچه های درس خوان و مرتبی هستید، در امتحان ریاضی نمره های خوب گرفته اید، به همه شما یک شیرینی می دهم. فقط وقتی به خانه رفتید به جایی بروید که هیچ کس نباشد. آن وقت این شیرینی را بخورید." بچه ها خوشحال شدند. کیف و کتابشان را جمع کردند. ویکی یکی به کنار میز معلم آمدند. هر کدام شیرینی گرفتند و به طرف خانه دویدند.

صبح روز بعد وقتی معلم به کلاس آمد، از بچه ها پرسید "خوب بچه ها شیرینی ها را خوردید؟ خوشمزه بود؟"

بعضی از بچه ها دور لبشان را لیسیدند و بقیه گفتند: "بله خانم خیلی خوشمزه بود." خانم معلم خندید و گفت: "نوش جانتان" اما یکی از بچه ها دستش را بالا گرفت و گفت: "خانم اجازه".

معلم گفت: "بله، بفرمائید."

بچه از جایش بلند شد. شیرینی اش را به نزد معلم آورد و گفت: "خانم بفرمائید. من شیرینی ام را نخورده ام."

خانم معلم با تعجب پرسید "چرا؟ حتماً آن را دوست نداشتی؟"

بچه سری تکان داد و گفت: "نه خانم، من شیرینی را خیلی دوست دارم. وقتی به خانه رفتم همه جای خانه را گشتم. اما جایی که کسی در آنجا نباشد، پیدا نکردم. آخر شما گفته بودید جایی شیرینی را نخوریم که کسی نباشد."

خانم معلم گفت: "حتماً خانه شما خیلی شلوغ است، و افراد خانواده شما زیاد هستند."

بچه سری تکان داد و گفت: " نه این طور نیست اما هرچه گشتم، دیدم که در همه جا خدا هست. او مرا می بیند. برای همین جایی که تنها باشم پیدا نکردم."

معلم دستی بر سر شاگرد کشید و باخوشحالی گفت: " آفرین، تو بچه خدا پرست و با ایمانی هستی. راست می گویی خدا در همه جا هست. دلم می خواست بیشتر بچه ها مثل تو مقصود این حرف را می فهمیدند. حالا این شیرینی جایزه تو است. می توانی آن را همین حالا بخوری."

بچه باشادی شیرینی را خورد و از معلم مهربانش تشکر کرد.

شیوه شماره ۲: تکمیل برگه شکوفه

برگ شکوفه این واحد در دومین روز اجرای واحد در اختیار دانش آموزان قرار می گیرد و از آنان درخواست می گردد طی ۳ روز در اوقات فراغت آن رازنگ آمیزی کنند. پس از اتمام مهلت ۳ روزه برگهای دانش آموزان مورد بازدید مجری قرار می گیرد و در پایان از دانش آموزان تقاضا می شود که آن را پس از تشکیل نمایشگاه (موضوع شیوه شماره ۴) در دفتر شکوفه ها بایگانی نمایند.

توضیح: به دانش آموزان تذکر داده شود که هنگام کار با این برگ شکوفه سعی کنند وضو داشته باشند.

شیوه شماره ۳: تهیه "بسم الله الرحمن الرحيم" خطاطی شده: از دانش آموزان تقاضا گردد با کمک اولیای خود یک (بسم ... الرحمن الرحيم) خطاطی شده به قطع کاغذ A₄ (قطع همه برگه های دفتر شکوفه ها) تهیه کرده و در اول دفتر شکوفه ها قرار دهند (لزومی ندارد که بسم ... تهیه شده همه دانش آموزان به یک خط و شکل و قطع باشد و اگر چنانچه بسم ... تهیه شده بعضی از دانش آموزان بیش از حد کوچک بوده بهتر است با چسب روی کاغذ A₄ چسبانده شود).

شیوه شماره ۴: تشکیل نمایشگاه: قبل از اینکه (بسم ...) های تهیه شده در اول دفتر شکوفه ها قرار گیرد یک نمایشگاهی از آنها در کلاس تشکیل گردد تا دانش آموزان همه (بسم ...) را یکجا در کلاس مشاهده کنند و در صورت صلاح دید مسئولین مدرسه دانش آموزان دیگر کلاسها نیز از این نمایشگاه بازدید کنند.

تذکر

- ۱ - هرچه نمایشگاه ساده تر و کم هزینه تر برگزار گردد مطلوبتر است (بایک نخ ۱۵ متری و ۴ عدد میخ و گیره به تعداد کارهای دانش آموزان می توان این کار را انجام داد).
- ۲ - در برگزاری نمایشگاه از خود دانش آموزان کمک گرفته شود.

۳ - در صورت داشتن امکانات لازم از این نمایشگاه عکس یا فیلم تهیه گردد.

۴ - این نمایشگاه بعد از ۳ روز برگزاری جمع آوری گردیده و در دفاتر شکوفه‌ها قرار گیرد.

شیوه شماره ۵: اجرای شعر

شعر: بهار زیبا

در این شعر به نعمتهایی که خداوند در طبیعت برای ما آفریده است اشاره شده است
مجریان گرامی با توجه به اینکه ماهمیشه باید شکرگزار نعمت‌های خدا باشیم و نام ویاد خدای
مهربان را همیشه در قلب کوچکمان زنده نگه داریم. شعر رامی خوانند:

آن آسمان است	آن رودخانه	این باغ زیبا
این کوه و صحرا	این چشمه و گل	پربرگ و بار است
آن ابر و خورشید	به به چه زیباست	آن روستایی
این دشت و دریا	آواز بلبل	مشغول کار است
***	***	***

از شهر ما رفت	شکر خدا کن
آن سوز و سرما	با شادمانی
پرشد ز شادی	یاد خدا باش
جان و دل ما	تا می توانی
***	***

شعر از: ج - نوا

سپس مجری گرامی شعر کوتاه ذیل را چند بار سر کلاس می خواند تا بچه ها آنرا حفظ کنند

به نام آنکه باشد مهربان تر

برای ما زیبا و ز مادر

دهم پندی بکن آویزه گوش

مکن هرگز خدای خود فراموش

معلم گرامی پس از آنکه دانش آموزان شعر را حفظ کردند و به صورت گروهی خواندند،
می گوید حالا بیایید با هم سر یک سفره بنشینیم. سفره ای که شش نفر دور آن نشسته اند و

مشغول خوردن آتش می‌باشند. آماده‌اید؟ پس شعرش را بشنوید:

(یاد خدا)

خوردند باهم

یک خانواده

شش دانه قاشق

نان و غذا را

بامهربانی

شش دانه بشقاب

یک سفره خوب

با هم نشستند

نان و نمکدان

یک شام دلخواه

در سینه شادی

یک کاسه آب

بعد از غذا هم

بر چهره لبخند

الحمدلله

دیگی پر از آتش

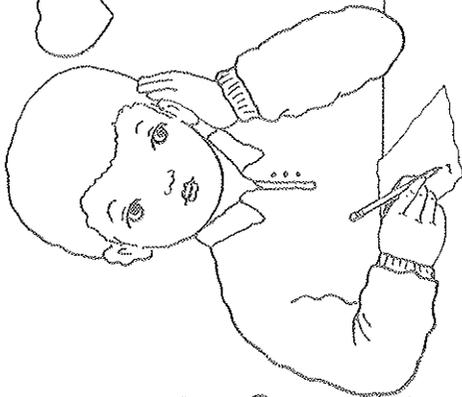
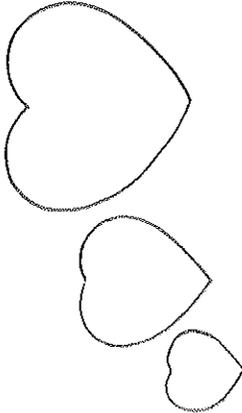
گفتند اول

یک شام ساده

شمر از: مصطفی رحماندوست

نام خدا را

در دوره سفره



برنامه: همت و تلاش واحد کار (۳): سحرخیزی

مبانی

منظور از اجرای این واحد در این پایه دوره ابتدایی فعلاً این است که دانش‌آموز زمانی از خواب بیدار شود تا بتواند همه کارهای خود را قبل از آمدن به مدرسه با آرامش و بدون اضطراب انجام دهد. فعالیت‌هایی همچون: عبادت، صبحانه خوردن، مسواک زدن، آماده کردن کیف و کتاب و لوازم تحصیلی و مرتب کردن آنها، پوشیدن لباس و حاضر شدن در مدرسه قبل از شروع رسمی برنامه‌های مدرسه.

اکثراً مشاهده می‌شود دانش‌آموزی که به هر علتی اندکی دیر به مدرسه می‌رسد و در اولین ساعت روز تحصیلی برخوردی با مسئولین مدرسه پیدا می‌کند تا پایان روز تحت تأثیر اتفاق ناخوشایند آن قرار می‌گیرد و یادگیری دروس و بهداشت روانی وی با اختلال مواجه می‌شود. اما هدف نهایی و اصلی این است که بتدریج این عادت در کودک بوجود آید که بدون تحمیل و فشار، زمانی از خواب بیدار شود که اعمال عبادی خود را در بهترین زمان انجام دهد و در ضمن فرصت مناسبی برای تفکر و برنامه ریزی روزانه و غیره داشته باشد.

در فرهنگ دینی و ملی ما، سحرخیزی در ابعاد گوناگون مورد توجه بوده است از جمله اینکه قرآن کریم می‌فرماید **وَإِذْ كَرَّاسَمُ رَبُّكَ بَكْرَةً وَعِشِيَا** یعنی خدایت را در صبحگاهان و شامگاهان یاد کن.

و یا در روایات ائمه معصومین آمده است که فضای زمانی بین الطلوعین شبیه هوای بهشت است و همچنین اشاره شده که رزق و روزی افراد در صبحگاهان تقسیم می‌شود و بیشترین و بهترین سهم از آن سحرخیزان است.

در روایتی دیگر از امام سجاد علیه السلام نقل شده که در زمان بین الطلوعین و غروب بچه‌ها را

مواظبت کنید که آن ساعات غفلت است یعنی از آنجا که این ساعات بهترین زمان عبادت و استجاب دعاست نباید از این فرصتهای پرفیض غفلت ورزید و با خداوند غنی بالذات راز گفت و نیاز خواست زیرا فقط اوست که می‌تواند از بندگان رفع حاجت نموده و مرهمی بر آلام قلبی و روحی مؤمنانش بگذارد و از کرامت انسانی بدور است که نیازمندی نیاز بر درگاه نیازمندی دیگر (غیرخدا) ببرد.

اهداف

- آشنایی دانش آموز با فواید سحرخیزی.
- (با تأکید بر اختصاص وقت کافی برای هر یک از کارهای قبل از مدرسه)

آزمون

- دانش آموز فواید سحرخیزی را نام می‌برد.
- دانش آموز به مرور به سحرخیزی عادت کرده و بعد از انجام همه کارهای بین بیدار شدن و مدرسه آمدن، به مدرسه می‌آید.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: اجرای نمایش

نمایش عروسکی "علی و قلی"

مجری با استفاده از دو عروسک به نام علی (دست راست) و قلی (دست چپ) اقدام به اجرای نمایشنامه عروسکی می‌کند.

مجری به عنوان قصه‌گو؛ یکی بود یکی نبود غیر از خدای مهربان هیچکس نبود.

خانه‌ای بود

توی این خانه

بود یک "قلی"

عاشق خواب و رختخواب

یادش می‌رفت شاگرد کلاس اوله

صبح شده بود

وقت رفتن به دبستان شده بود

اما "قلی" هنوز خوابیده بود

مادرش می‌گفت: "قلی جان! پاشو از خواب پسرم دیرت شده."

قلی می‌گفت: "هنوز که خیلی وقت دارم. برای رفتن عجله‌ای ندارم."

قصه گو: "قلی می‌خوایید، ناگهان از خواب می‌پرید و با گریه فریاد می‌زد"

:- "دیرم شده مادر جان. کجاست کتاب و دفترم؟ چه خاکی کنم من به سرم."

قصه گو: قلی صبحانه نمی‌خورد با دل درد و با سر درد از خانه بیرون می‌رفت.

یک روز قلی دیر آمده بود. معلم از قلی پرسید چرا ناراحتی؟

قلی گفت: "شرمنده‌ام از درس و مشق جا مانده‌ام."

قصه گو: "علی دوست قلی در حالیکه نزدیک او می‌آمد به او گفت:"

:- "آی قلی جان آی قلی! شبها باید زود بخوابی. آماده کنی کیف و کتابت. صبح زود پاشی از

رختخوابت. صبحانه را خوب بخوری تا دل درد نگیری. فهمیدی؟

قلی جان باید زود بیایی مدرسه، بی برنامه بودن دیگه بسه!"

علی به بچه‌ها نگاه می‌کند و می‌گوید:

علی کوچولو پا می‌شه

به من می‌گه علی جان

وقتی خروس طلایی

دست و روشو می‌شوره

نشومثل قلی جان

با پاهای حنایی

قبل از طلوع آفتاب

سپیده زد سپیده

قو قولی قو قومی خونه

نماز شو می‌خونه

وقت سحر رسیده

تو کوچو و تو خونه

کیف و کتاب دفتر

منظم است و بهتر

می‌ره سوی دبستان

خوشحال و شاد و خندان

شیوه شماره ۲: تکمیل برگه شکوفه

در دومین روز اجرای واحد مجری برگه شکوفه شماره ۳ را در اختیار دانش‌آموزان قرار داده و توجیه می‌نماید که برگه‌هایی که در اختیار آنها قرار می‌گیرد حاوی دو بخش می‌باشد بخش اول تصاویر داستان دانش‌آموز مرتب و بخش دوم تصاویر داستان دانش‌آموز نامرتب و از دانش‌آموزان می‌خواهد که ۳ روز فرصت دارند تا تصاویر برگه را در اوقات فراغت در خانه رنگ‌آمیزی نمایند بعد از اتمام مهلت مقرر برگه‌های دانش‌آموزان مورد بازدید مجری قرار گرفته از آنها می‌خواهد بطور داوطلب در باره تصاویر رنگ شده توضیحاتی ارائه نمایند. بعد از تکمیل توضیحات دانش‌آموزان توسط مجری دانش‌آموزان برگه‌های رنگ شده را در دفتر شکوفه‌ها قرار می‌دهند.

توضیح: در صورت امکان دانش‌آموزانی که رنگ‌آمیزی بهتری نموده یا توضیحات مناسب‌تری ارائه نموده‌اند مورد تشویق قرار گیرند. ضمناً ترتیبی اتخاذ گردد که همه دانش‌آموزان به بهانه‌های مختلف در اجرای برنامه‌های متعدد مورد تشویق قرار گیرند.

شیوه شماره ۳: اجرای شعر

معلم قبل از خواندن شعر "وقت نماز است" از بچه‌ها می‌پرسد:

"بچه‌ها! تا بحال فکر کردید از من و شما سحرخیزتر هم وجود دارد؟"

حالا خوب به این شعر گوش کنید تا ببینید چه کسانی زودتر از من و شما از خواب بیدار می‌شوند:

صبح است، صبح است	الله اکبر
برخیز از جا	یک بار دیگر
پیش از تو برخاست	از خواب بلبل
بیدار گشته	هم غنچه هم گل
با جیک و جیکش	گنجشک زیبا
بیش از تو گفته	شکر خدا را
شب را سپیدد	بر خاک افکند
وقت نماز است	برخیز فرزند

* شعر از: مصطفی رحماندوست *

مجری گرامی قطعاً توجه داشته است که بچه‌ها به "بلبل"، "غنچه"، "گل" و "گنجشک" اشاره خواهند کرد.

سپس مجری شعر دیگری به نام "نماز صبح" را می‌خواند. این شعر قبلاً به صورت سرود بارها از صدا و سیما پخش شده است و نوار آن موجود می‌باشد. در صورت تمایل مجری می‌تواند از جمع‌خوانی دانش‌آموزان با پخش نوار سرود، کلاس را فعال‌تر و با نشاط‌تر کند.

بازهم مرغ سحر	عطر ایمان آید	آمده از راه دراز
بر سر منبر گل	***	باز در دشت و دمن
دمدم می‌خواند	کودک خوش سخنم	چشم نرگس شده باز
شعر جان پرور گل	شب فراری شده باز	***
***	دیده را باز یکن	خیز از بستر خواب
باز از مسجد شهر	شده هنگام نماز	کودک زیبا رو
صوت قرآن آید	***	وقت بیداری شد
با نسیم سحری	باز خورشید قشنگ	خیز و تکبیر بگو

شیره شماره ۴: نقل قصه

- با ایجاد فضای مناسب در کلاس "قصه سحر خیز باش" برای دانش‌آموزان نقل گردد. بعد از نقل قصه پیرامون محتوای قصه با دانش‌آموزان پرسش و پاسخ بعمل آید به گونه‌ای که دانش‌آموزان به سمتی هدایت شوند که با فواید سحر خیزی آشنا شده و از تنبلی و سستی دوری جویند. توضیح: از دانش‌آموزان درخواست گردد قصه‌ای را که یاد گرفته‌اند برای اولیای خود تعریف نمایند.

سحر خیز باش

هر روز صبح زود، همین که مادر بزرگ چراغ را روشن می‌کرد، لیلای هم از خواب بلند می‌شد، وضو می‌گرفت، نمازش را می‌خواند و دیگر نمی‌خوابید. سحر خیزی را از افراد خانواده‌اش یاد گرفته بود. پدرش همیشه صبح زود بیدار می‌شد و بعد از نماز و صبحانه، به سر کار می‌رفت. مادر و مادر بزرگش هم عادت نداشتند بعد از نماز بخوابند. فقط برادرش - رضا - بود که شبها دیر می‌خوابید و صبحها خوابش می‌برد و خیلی از

روزها مدرسه‌اش دیر می‌شد. هر چه قدر هم مادر و پدرش به او می‌گفتند که شبها زودتر بخوابد و صبحها زودتر بیدار شود، فایده‌ای نداشت.

آن شب هم مثل شبهای دیگر، لایلا زودتر خوابید. اما رضا نشست به بازی کردن. آخرهای شب بود که مادرش گفت: "من دیگر دارم از دست تو عصبانی می‌شوم. از عصر تا حالا همین طور راه می‌روی و بازی می‌کنی. مشقهایت را هم که ننوشتی الان هم خوابت می‌گیری... بین خواهرت چه زود کارهایش را کرد و خوابید..."

رضا با بی‌حالی و بی‌حوصلگی جواب داد: "لایلا همه مشقهایش را ننوشت. ولی من همه مشقهایم را می‌نویسم و بعد می‌خوابم."

این را گفت و با خستگی، شروع کرد به نوشتن، اما چند دقیقه بعد، خوابش گرفت. سرش را گذاشت روی دفترچه‌اش و خوابش برد.

مادرش که خیلی ناراحت شده بود، گفت: "باز هم خوابش برد و مشقهایش را هم ننوشت. صبح زود هم که بلند نمی‌شود."

پدر گفت: "من یک راهی به نظرم رسیده." و آن وقت رو کرد به مادر بزرگ و گفت: "خانم لطفاً فردا صبح، رضا را با اصرار از خواب بیدار نکنید. بگذارید هر چه دلش می‌خواهد بخوابد." صبح زود، مثل همیشه، همه از خواب بلند شدند و نمازهایشان را خواندند. لایلا هم نشست و سر فرصت بقیه مشقهایش را نوشت. پدر هم صبحانه‌اش را خورد، لباسهایش را پوشید و موقع خدا حافظی پول روزانه لایلا را داد و راه افتاد که برود. مادر با تعجب پرسید: "مگر پول برای رضا نمی‌دهی؟"

پدر خندید و گفت: "آدمی که خواب است، پول می‌خواهد چه کند؟"

پدر این را گفت و رفت.

ساعتی بعد، وقتی لایلا آماده شده بود که به مدرسه برود، رضا تازه داشت صبحانه می‌خورد. لقمه‌اش را فرو داد و با ناراحتی به مادرش گفت: "پس چرا صبح زود مرا بیدار نکردید؟ حالا مشقهایم را چه کار کنم که ننوخته‌ام؟"

مادر گفت: "بچه‌ای که شب، زود نخوابد و صبح زود بیدار نشود، هم مشقهایش می‌ماند و

هم..."

لایلا خندید و گفت: "... و هم از پول روزانه خبری نیست."

رضا با شنیدن این حرفها، در حالی که گریه‌اش گرفته بود، زود لباسهایش را پوشید و به طرف مدرسه راه افتاد.



غروب وقتی پدر آمد، رضا نشسته بود و داشت مشقهایش را می‌نوشت. لایلا هم درسهایش را حاضر می‌کرد. مادر یک استکان چای جلوی پدر گذاشت و گفت: "رضا قول داده از امشب مشقهایش را زود بنویسد و زود بخوابد، تا صبح زود بیدار شود."
پدر گفت: "راستی؟ بارک‌الله پسر خوبم. اگر رضا از فردا سحر خیز بشود، همه کارها درست می‌شود."

رضا سرش را بالا آورد و پرسید: "آن وقت، با ز هم پول روزانه به من می‌دهید؟"
پدر خنده‌اش گرفت و گفت: "بگذار یک حدیث از پیغمبر برایت بخوانم. پیامبر اسلام فرموده‌اند سحرخیز باش سحرخیزی مایه برکت است. و بعد ادامه داد: "اگر از فردا، صبح زود بیدار شوی، هم نمازت را می‌خوانی، و هم پول روزانه‌ات را از من بگیری."
رضا خندید. بلند شد و روی پدرش را بوسید.

شبهه شماره ۵

تحقیق، بررسی فواید سحرخیزی از پدر و مادر و اطرافیان و ارائه آن در کلاس توسط دانش‌آموزان.

در این شبهه مجری در سومین روز اجرای واحد از دانش‌آموزان می‌خواهد که هر یک از آنها برای روز آخر هفته راجع به فواید سحرخیزی مطلبی را که از پدر و مادر یا برادر و خواهر بزرگتر از خود یاد گرفته‌اند در کلاس ارائه نمایند.

توضیح: در صورتیکه مجری در گزارشات دانش‌آموزان مطالب ابتکاری و نوی ملاحظه کرد آنرا به منطقه گزارش نماید.

شبهه شماره ۶: قصه گویی

قصه پسر سحرخیز

هرکاری می‌کردم، نمی‌توانستم عباس را وادار کنم تا صبح زود از خواب بیدار شود. هر روز صبح باید ده دفعه سراغش می‌رفتم و صدایش می‌زدم. گاهی قربان صدقه‌اش می‌رفتم، گاهی هم ناچار می‌شدم دعوايش کنم؛ اما هر بار غلٹی می‌زد، سرش را زیر لحاف می‌کرد، و دوباره می‌خوابید. بالاخره هم مجبور می‌شدم او را به‌زور از رختخواب بیرون بکشم.
وقتی دست و صورتش را می‌شست، یکدفعه خواب از سرش می‌پرید و تندتند لباس

می‌پوشید. من هم تند تند لقمه می‌گرفتم و در دهانش می‌گذاشتم. هر بار هم که از او می‌پرسیدم: "پسر جان! چرا اراده نمی‌کنی صبحها زودتر از خواب بیدار شوی؟"

جواب می‌داد: "آخر، خواب صبح خیلی شیرین است."

یک روز وقتی از مدرسه برگشت، با ناراحتی گفت: "امروز هم یک ربع دیر رسیدم. گفتم: "این، که کار هر روزت است. اگر صبحها یک ربع زودتر بیدار شوی، دیگر دیر به مدرسه نمی‌رسی."

عبّاس گفت: "مشکل من لباس پوشیدن است. فقط یک ربع طول می‌کشد تا لباس تنم کنم." می‌دانستم که وقتی عبّاس حرفهای عجیب و غریب می‌زند، خیالی در سر دارد؛ اما تا صبح روز بعد نفهمیدم چه نقشه‌ای کشیده‌است. صبح وقتی رفتم بیدارش کنم، تا کله زیر لحاف بود. گفتم: "عبّاس جان بلند شو! صبح شده است. باز هم مدرسه‌ات دیر می‌شود."

بر عکس همیشه که وقتی چند بار صدا می‌زدم، جواب نمی‌داد، این بار با صدای ضعیفی از زیر لحاف گفت: "مامان، من بیدارم؛ ولی نمی‌توانم از جایم بلند شوم."

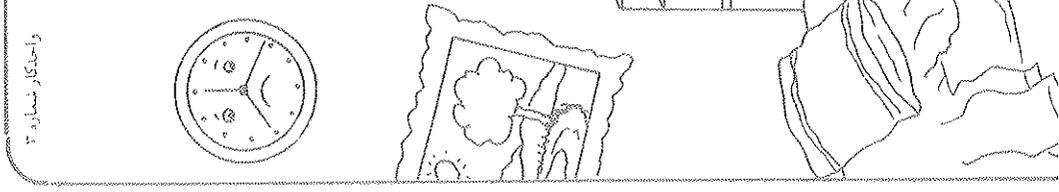
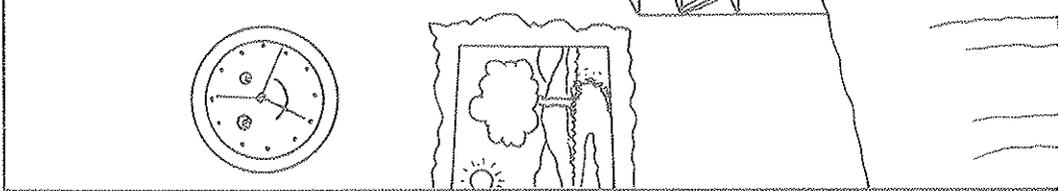
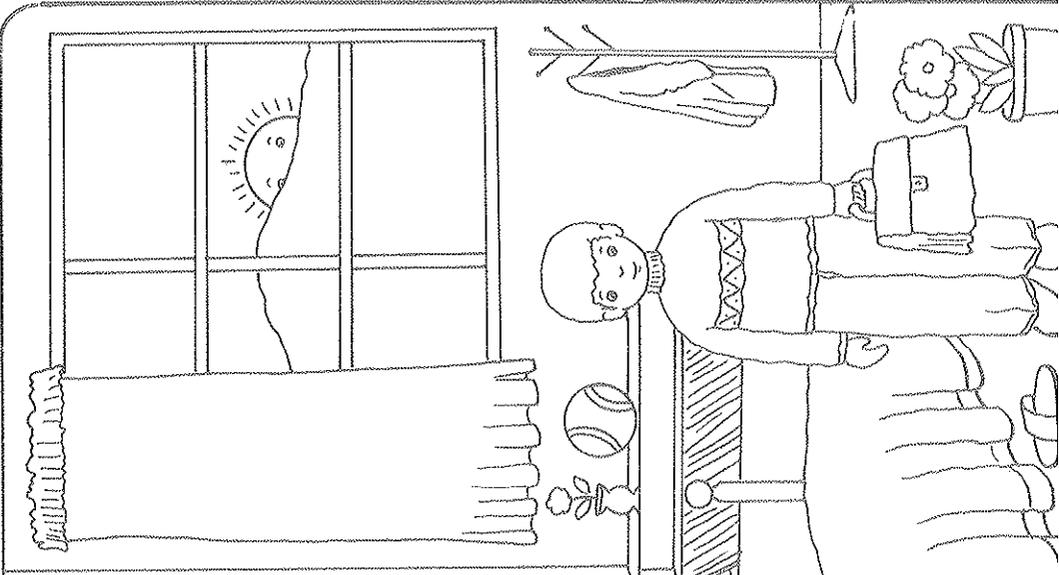
به طرف رختخوابش رفتم و با ناراحتی پرسیدم: "چه شده است؟ نکنند مریض شده‌ای؟" ولی وقتی لحاف را کنار زدم و آن منظره عجیب را دیدم، فهمیدم که چرانمی‌تواند از جایش بلند شود. عبّاس با تمام لباسهای مدرسه‌اش در رختخواب خوابیده بود. حتی پالتویش را هم پوشیده بود. با تعجب پرسیدم: "عبّاس، این چه وضعی است؟"

با التماس گفت: "مامان، اول کمک کن تا بلند شوم. اصلاً نمی‌توانم تکان بخورم." کمک کردم تا بلند شد و پالتویش را درآورد. صورتش از شدت عرق مثل لبو قرمز شده بود. وقتی پالتو، روپوش و پیراهن بافتنی خود را درآورد، نفس بلندی کشید و گفت: "آخیش. داشتم از گرما می‌پختم."

پرسیدم: "نمی‌خواهی بگویی چرا این کار را کردی؟" با شرمندگی گفت: "خوب! فکر کردم که اگر با لباسهایم بخوابم، صبحها برای لباس پوشیدن، یک ربع معطل نمی‌شوم و سروقت به مدرسه می‌رسم؛ ولی اصلاً نتوانستم بخوابم. این قدر هم سنگین شده‌بودم که نمی‌توانستم تکان بخورم."

کمک کردم تا به حمام برود و دوباره لباسهایش را پوشید. خوشبختانه چون آن روز صبح زود بلند شده‌بود، سروقت از خانه بیرون رفت و قبل از زنگ، به مدرسه رسید. وقتی از مدرسه برگشت، پرسیدم: "امروز چه طور بود؟"

خندید و گفت: "خیلی خوب بود. از این به بعد تا صدایم کنید، بلند می‌شوم." خوشبختانه عبّاس اگرچه بچه بازیگوشی است، ولی وقتی قول می‌دهد، به قولش عمل می‌کند.



امام علی علیه السلام در مهمترین اثر مکتوب خود (وصیت نامه اش) خطاب به فرزندان و شیعیانش بعد از تقوای الهی نظم در امور را توصیه می فرماید (اوصیکم بتقوی الله و نظم امرکم) شاید رعایت نظم در امور زیربنای تقوای الهی باشد که حضرت این خصیصه را در کنار تقوای الهی توصیه فرموده اند و بدینجهت می توان نتیجه گرفت یکی از طرق نیل به تقوای الهی و کرامت انسانی رعایت نظم در محیط زندگی و امور آن می باشد.

هدف

ترغیب دانش آموز به رعایت مقررات کلاس و مدرسه

آزمون

دانش آموز مقررات کلاس و مدرسه را رعایت کند.

شیوه ها

شیوه شماره ۱ - "کجای حرفم غلطه"

معلم به بچه ها می گوید من قصه ای برای شما تعریف می کنم هر جای قصه متوجه شدید، قهرمان قصه، یعنی "قلی" کار اشتباهی انجام می دهد با صدای بلند بگویند "غلطه آی غلطه!" سپس معلم قصه خوانی را شروع می کند:

یک روز قلی توی کلاس نشسته بود و داشت از پنجره کلاس بیرون را تماشا می کرد (غلطه آی غلطه) وقتی صدای زنگ تفریح به گوش بچه ها رسید. قلی با عجله از جایش بلند شد و در حالیکه بچه ها را هل می داد از کلاس خارج شد (غلطه آی غلطه) قلی آنقدر عجله داشت که پله ها را دو تا یکی پائین می آمد (غلطه آی غلطه) قلی قبل از آنکه به دستشویی برود با یکی از دوستانش مشغول بازی شد (غلطه آی غلطه) وقتی زنگ کلاس زده شد همه بچه ها صف بستند ولی قلی می خواست تنهایی بدون صف به کلاس برود (غلطه آی غلطه) قلی آن روز توی کلاس با خودش گفت که امروز خیلی خسته شدم اگر بخوام از خانم معلم اجازه بگیرم او نمی گذارد از کلاس بیرون بروم بهتر است بدون اجازه از کلاس خارج شوم (غلطه آی غلطه).

مجری گرامی می تواند مواردی که به نظم اجتماعی در کلاس و مدرسه کمک می کند در

قالب همین قصه "قلی" بیان کند و بچه‌ها هم با همخوانی (غلطه آی غلطه) به مفاهیم اصلی این واحد کار توجه بیشتری پیدا کنند و ضمناً مواردی که زیر آنها خط کشیده شده مصادیقی از عدم انضباط دانش‌آموز محسوب می‌گردد.

شبهه شماره ۲ - تکمیل برگه شکوفه

الف: برگه شماره ۴ در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گیرد و از آنان درخواست می‌گردد که پس از تکمیل مطالب آن به همراهی خانواده، قسمت تصویری آن را طی ۳ روز در اوقات فراغت رنگ آمیزی کرده و در باره موضوع آن با اولیایانشان صحبت کنند.

ب: در بخش غیر تصویری این برگه تعدادی جمله ناقص نوشته شده و از اولیاء خواسته شده که این جملات را برای دانش‌آموزان بخوانند و قسمت خالی این جملات را با مشورت هم تکمیل نمایند.

بهتر است جملات کامل شده چندین بار بوسیله اولیاء و دانش‌آموز تکرار گردد (مطالب متن برگه بوسیله اولیا و کلمات جدید بوسیله دانش‌آموز خوانده شود)
ذیلاً جملات برگه با جوابهای مناسب ارایه شده است.

بسمه تعالی

پدر و مادر عزیز، اولیای بزرگوار دانش‌آموز.....

با سلام و آرزوی سلامت و سعادت برای شما و خانواده محترم بدینوسیله ذیلاً ۱۴ جمله ناقص از مسؤولیتها و رفتارهای قابل انتظار از فرزند شما درج گردیده است. تقاضا می‌شود این جملات را برای نورچشمی بخوانید و او را طوری راهنمایی کنید که بتواند جواب جاهای خالی را به درستی حدس بزند. پس از اتمام این کار بهتر است جملات کامل شده، دوسه بار با دانش‌آموز مرور گردد این کار بنحوی انجام گیرد که متن جملات توسط شما و کلمات جدید توسط وی ادا گردد.

۱ - هر روز سر ساعت..... از خواب بیدار می‌شوم. (اولیا تعیین می‌کنند)

۲ - خود را بطور کامل صرف می‌کنم. (صبحانه)

۳ - بعد از صبحانه..... را مسواک می‌زنم. (دندانهایم)

۴ - قبل از رفتن به مدرسه خود را جلوی آئینه..... می‌کنم. (مرتب)

۵ - قبل از رفتن به مدرسه وسایل مورد نیاز آن روز را..... (بر می‌دارم).

- ۶ - بیش از وسایل مورد نیاز چیزی به مدرسه..... (نمی‌برم)
- ۷ - هنگام خروج از خانه..... می‌گویم. (بسم الله الرحمن الرحيم)
- ۸ - از کیف و کتاب و لوازم تحصیلی بخوبی..... می‌کنم. (مواظبت)
- ۹ - هنگام بازگشت از مدرسه به اهل خانه..... می‌کنم. (سلام)
- ۱۰ - بعد از بازگشت از مدرسه لباسهای مدرسه‌ام را..... کرده و در.... قرار می‌دهم (تا، جای مناسب)

۱۱ - بعد از بازگشت از مدرسه..... از کارهایم را در آن روز به اطلاع پدر و مادرم می‌رسانم. (گزارشی)

۱۲ - بعد از بازگشت از مدرسه..... را انجام می‌دهم. (تکالیفم)

۱۳ - بدون اجازه پدر و مادر از منزل..... نمی‌شوم. (خارج)

۱۴ - هر شب قبل از ساعت..... می‌خوابم. (اولیا تعیین می‌کنند)

شیوه شماره ۳ - دعوت از مهمان آشنا

یک نفر از دانش‌آموزان کلاس چهارم یا پنجم که از توانایی لازم برای ارتباط با دانش‌آموزان این پایه برخوردار باشد، انتخاب می‌گردد و از وی درخواست می‌گردد با زبان خاص دانش‌آموزان در باره مقررات مدرسه و باید‌ها و نباید‌هایش با آنان سخن بگوید و به‌سئوال‌تشان پاسخ دهد.

توضیح ۱: لازم است نکات مهم و مورد لزوم قبلاً با دانش‌آموز مدعو در میان گذاشته شود تا او در صحبت‌هایش به آن موارد اشاره کند.

توضیح ۲: همانطوریکه در جدول بودجه زمانی سالانه آمده است، در هفته آخر بهمن ماه واحدی به نام "بدرقه" ارایه می‌شود بنابراین لازم است هر فردی اعم از مسئولین، اولیا یا دانش‌آموزان دیگری که به کلاس دعوت می‌شوند به طرز مناسبی بوسیله مجری و دانش‌آموزان بدرقه شوند تا زمان طرح کردن واحد "بدرقه" به این موارد اشاره شود.

توضیح ۳: نه تنها این مورد خاص، بلکه از آنجا که هدف طرح کرامت، درونی سازی مفاهیم عناوین واحد است و آن به گونه‌ای است که دانش‌آموزان در غیاب معلم و دیگران، بطور خودانگیز پیغامهای طرح را عملی سازند بنابراین شایسته است از هر موقعیتی که پیش می‌آید به اشاعه فرهنگ کرامت، اعم از مفاهیم واحدهای گذشته و آینده مبادرت شود.

شیوه شماره ۴ - قصه سازی از روی تصاویر

تصاویری که در پایان این واحد کار درج گردیده است هر یک از آنها به موضوع خاصی اشاره کرده که دانش‌آموز باید در آن موقعیت، مقرراتی به مورد اجرا بگذارد. شایسته است در

طول هفته اجرای واحد هر روز یکی از این تصاویر در معرض دید دانش آموزان قرار گیرد و از آنان خواسته شود که در باره هریک از آنها، قصه‌ای بسازند و پس از اظهار نظر تعدادی از آنان توضیحات کافی و نهایی توسط مجری ارائه گردد.

توضیح ۱: دانش آموزانی که قصه بهتری می‌سازند مورد تشویق قرار گیرند.

توضیح ۲: در صورت امکان تصاویر مورد نظر تکثیر گردیده و در اختیار دانش آموزان قرار گیرد و در جلسه بعد قصه استنباط شده را تعریف نمایند.

شپوه شماره ۵ - قصه گوئی

قصه همه چیز به نوبت:

مادر نگاهی به ساعت انداخت و در حالیکه از جایش بلند می‌شد گفت: "با اجازه خاله کوکب و بچه‌ها می‌خواهم تلویزیون را خاموش کنم، دیر وقت است و از موقع خواب بچه‌ها کمی گذشته است."

مریم در حالیکه اخمهایش درهم رفته بود گفت: "مادر جان! اجازه بده آخرین برنامه را هم ببینم، من آن را خیلی دوست دارم، فقط همین امشب، خواهش می‌کنم!" مادر در حالیکه تلویزیون را خاموش می‌کرد، گفت: "امشب و فردا شب ندارد، وقت خواب، همه باید بخوابیم تا صبح، شاداب و سر حال باشیم."

مجید به خاله کوکب گفت: "خاله کوکب شما از مادر خواهش کنید، تلویزیون را روشن کند." خاله کوکب در حالیکه از جایش بلند می‌شد گفت: "هرچه مادران گفت، همان کار را انجام دهید، حالا تا من رختخواب‌ها را روی پشت بام می‌اندازم، شما هم مسواکشان را بزنید." مریم نزدیک خاله کوکب آمد و گفت: خاله جان! ممکن است امشب من به جای زمین روی تخت شما بخوابم؟"

خاله کوکب دستی به سر مریم کشید و گفت: "بله، چرا که ممکن نیست عزیزم!" تا خاله کوکب رختخواب‌ها را روی پشت بام انداخت مجید و مریم هم مسواکشان را زدند و آماده برای خواب شدند. مجید که چند لحظه زودتر از مریم روی پشت بام رسیده بود، روی تخت دراز کشید و گفت: "امشب من روی تخت می‌خوابم، مریم که همان موقع از راه رسیده بود گفت: "مجید آقا! چه کسی به شما اجازه داده روی تخت بخوابید؟ امشب نوبت من است مگر نه خاله کوکب؟"

خاله کوکب در حالیکه نخ پشه بند را محکم می‌کرد گفت: "درست است امشب نوبت مریم است که روی تخت بخوابد، چون او زودتر به من گفت." مجید گفت: "مگر نوبت مال کسی است

که زودتر بگوئید."

خاله کوکب روی تخت کنار مجید نشست و گفت: "بله مجید جان! هر کس زودتر بگوید، نوبت مال او می‌شود. برای من، تو و مریم هیچ کدام فرقی ندارید، قبل از آنکه ما به پشت بام بیاییم، مریم از من خواست که امشب او روی تخت بخوابد، من هم قبول کردم. پس با این حساب امشب نوبت مریم است که روی تخت بخوابد."

مجید گفت: "بسیار خوب خاله جان، من حرف شما را قبول می‌کنم؛ اما ممکن است بگوئید چرا هر کس زودتر چیزی را بخواهد باید نوبت را به او بدهند."

خاله کوکب گفت: "این را من نمی‌گویم، این را اسلام می‌گوید، قصه آن هم خیلی شیرین است."

مریم گفت: "چه خوب! خاله جان، امشب آن قصه شیرین را برای ما تعریف می‌کنی؟"
خاله کوکب گفت: "بله، چرا تعریف نکنم."
مجید با عجله از تخت پایین آمد و کنار خاله کوکب نشست و گفت: "خاله جان! من و مریم آماد داریم."

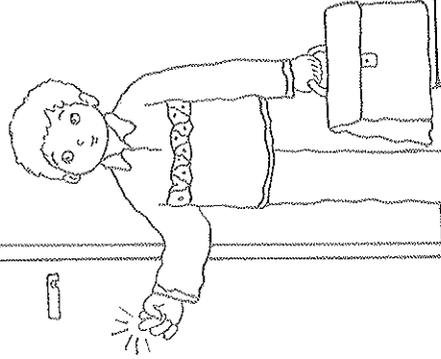
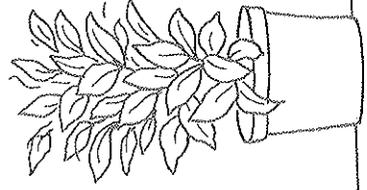
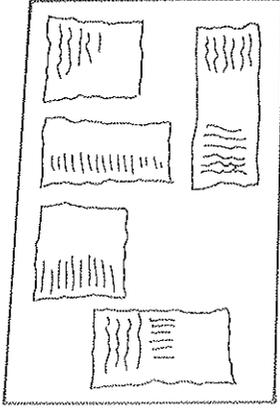
خاله کوکب هم در حالیکه سرش را روی بالش جابجا می‌کرد گفت: "بسم ... الرحمن الرحیم، یک روز حضرت محمد ﷺ در خانه دخترش حضرت فاطمه علیها السلام میهمان بود. حضرت محمد که خیلی کودکان را دوست داشت، همیشه با دو پسر حضرت فاطمه، یعنی حسن و حسین بازی می‌کرد. آنها هم جدشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را خیلی دوست داشتند و همیشه دلشان می‌خواست با پدر بزرگ مهربانشان بازی کنند. آن روز وقتی حضرت به خانه دخترشان رفتند، حسن و حسین هر دو خواب بودند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، منتظر ماندند تا بچه‌ها از خواب بیدار شوند. حضرت فاطمه علیها السلام با پدرشان مشغول صحبت شدند، پس از مدتی حضرت احساس خستگی کردند، همانجا در کنار حسن و حسین سرشان را روی زمین گذاشتند و استراحت کردند، هوا خیلی گرم بود، مدتی نگذشت که حسن فرزند بزرگ حضرت فاطمه علیها السلام از خواب بیدار شد، وقتی چشمش به پیامبر افتاد خوشحال شد، حضرت او را در آغوش گرفت و بوسید. حسن احساس تشنگی می‌کرد، پیامبر از اتاق بیرون رفتند؛ تا برای حسن آب خنک بیاورند، در این فاصله حسین، فرزند کوچک حضرت فاطمه علیها السلام نیز از خواب بیدار شد، پیامبر وقتی به اتاق برگشتند، پیش بچه‌ها رفتند و روی زمین در کنار آنها نشستند، اول حسین می‌خواست کاسه آب را از دست پیامبر بگیرد؛ اما پیامبر با مهربانی کاسه آب را جلوی دهان حسن گرفتند.

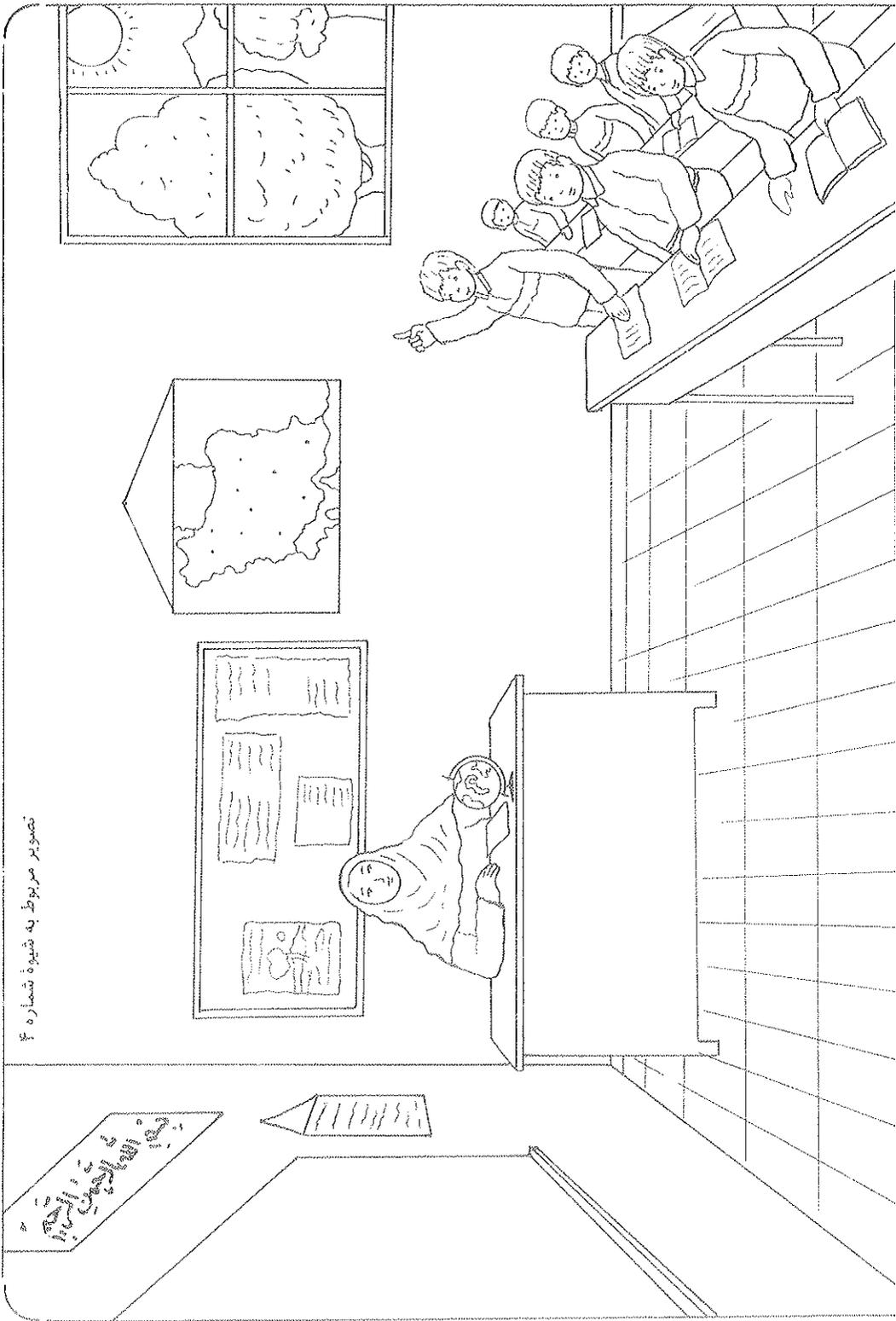
حضرت فاطمه علیها السلام که این منظره را می‌دیدند، از پدرشان پرسیدند: "آیا شما بین حسن و

تصوير مربوط به شیوه شماره ۴

کلاس دوم

کلاس اول

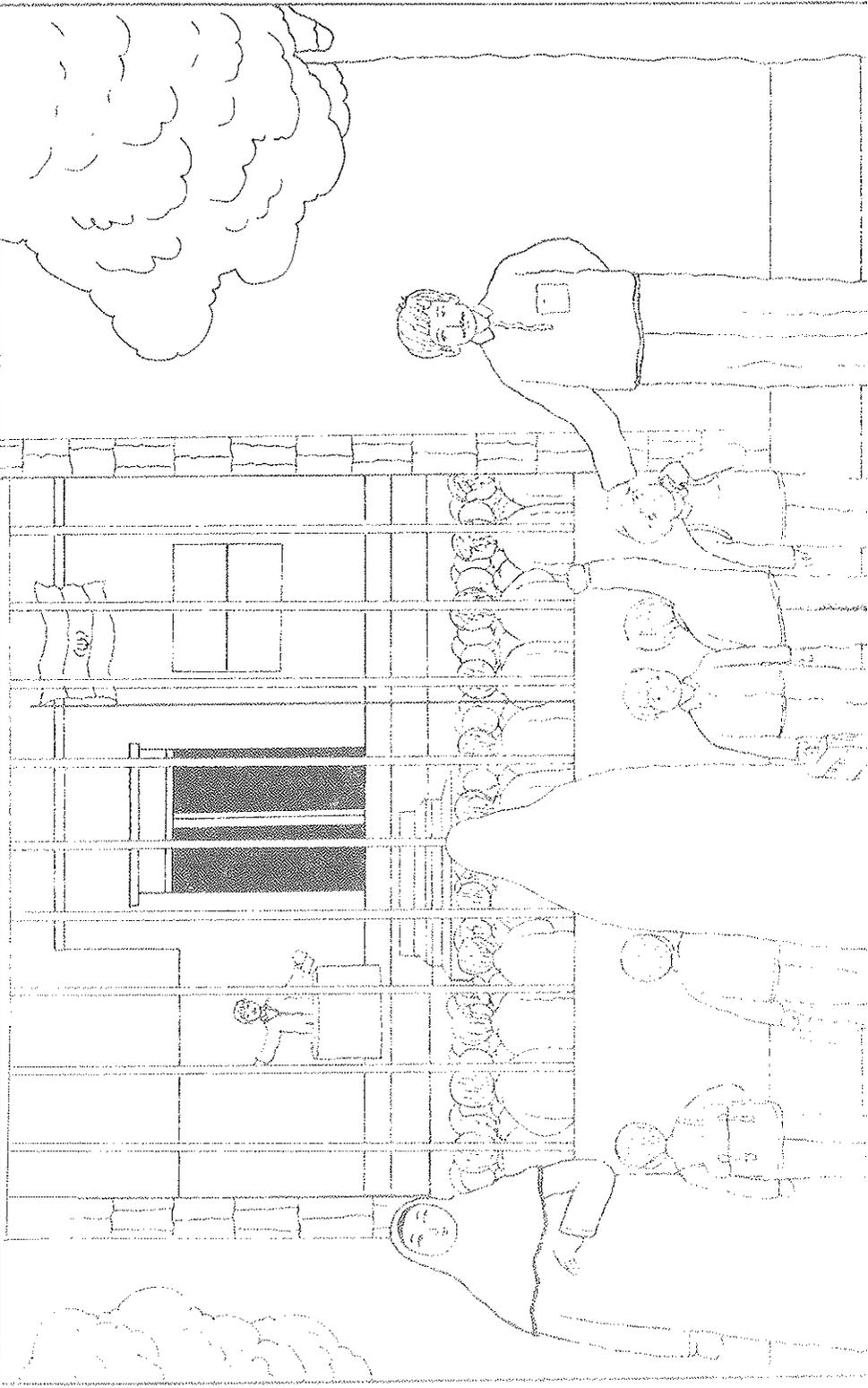




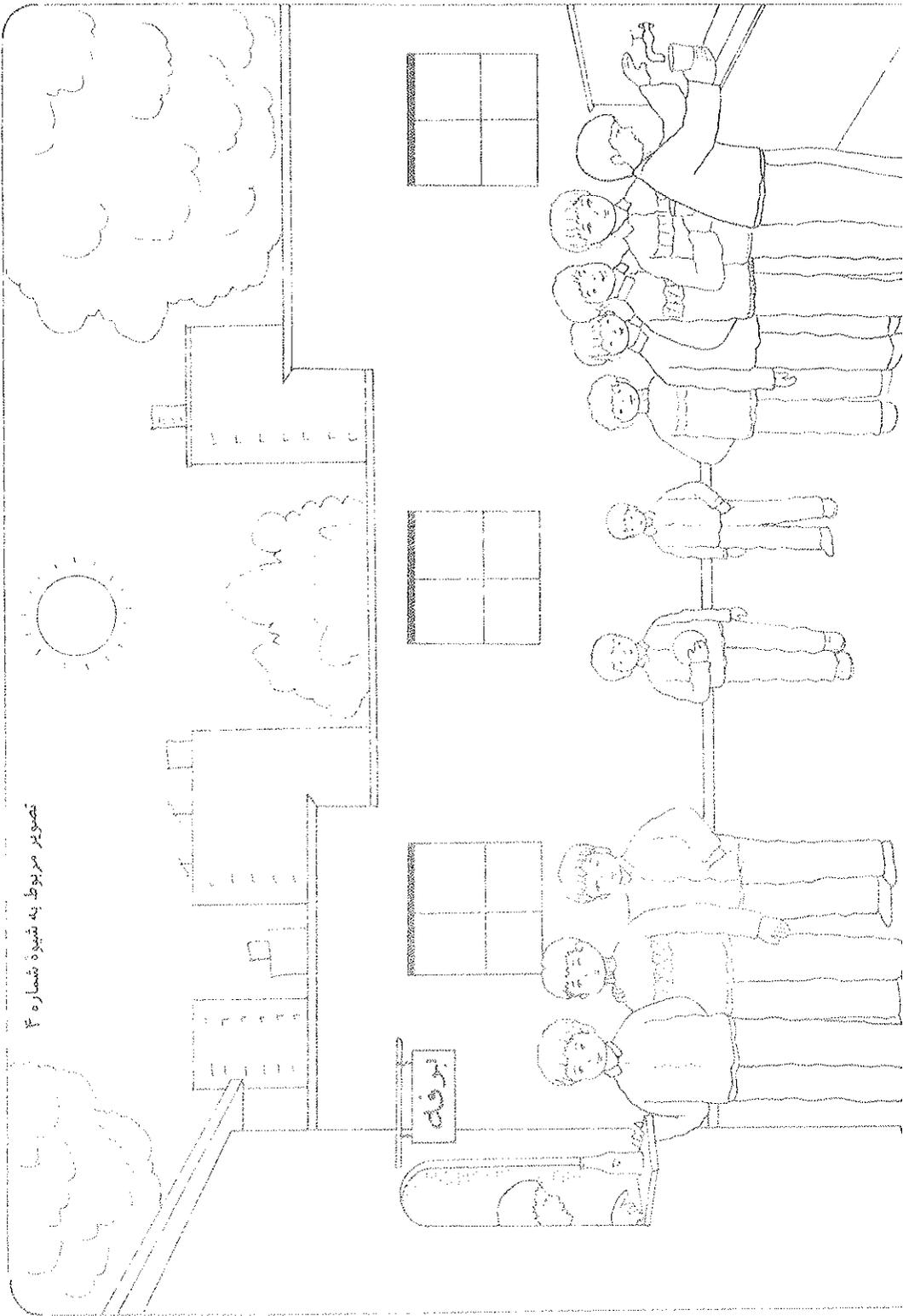
تصوير مربوط به شیوه شماره ۴

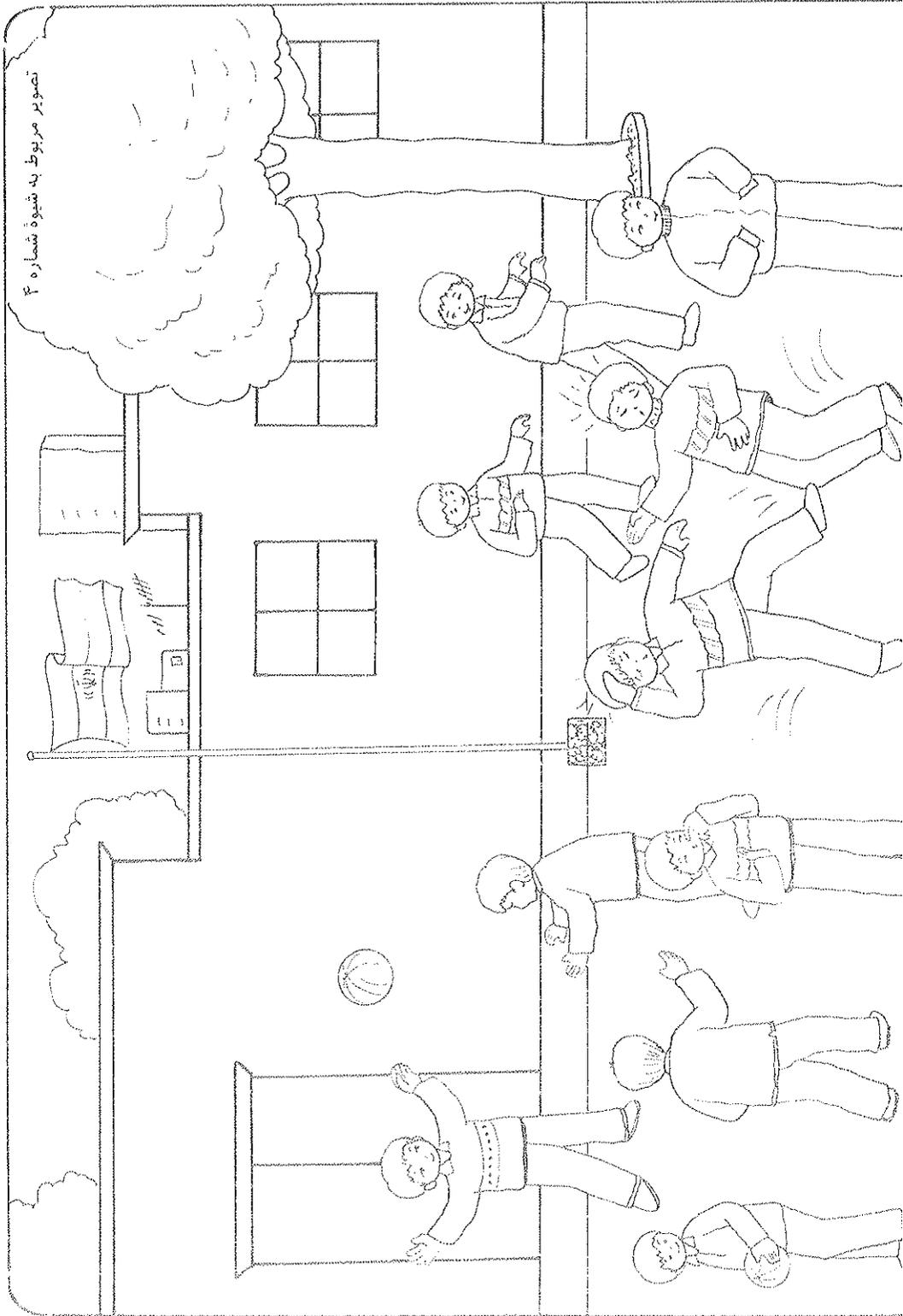
تصویر مربوط به شیوہ شماره ۴

دبستان امیر

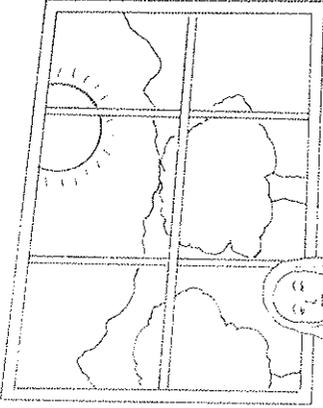


تصویر مربوط به شیوہ شماره ۴

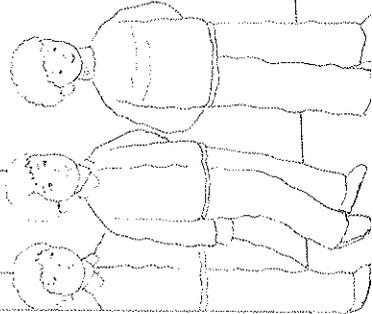
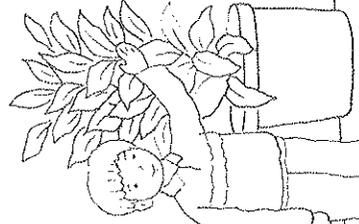


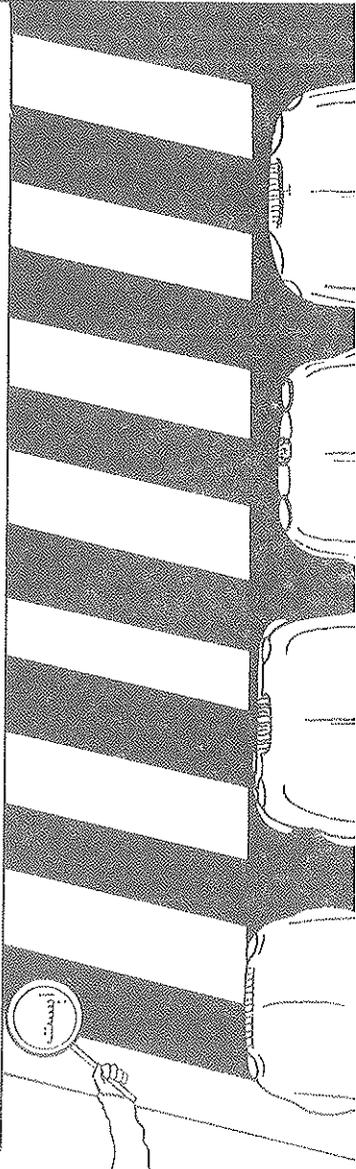
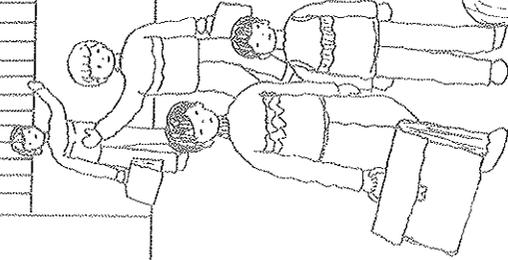
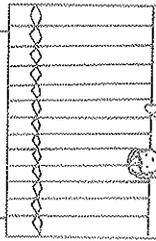


کلاس دوم



کلاس اول





- بسمه تعالی - پدر و مادر عزیز، اولین بزرگوار دانش آموز..... باسلام و آرزوی سلامت و سعادت برای شما و خانواده محترم. ذیلاً ۱۴ جمله ناقص از رفتارهای قابل انتظار از فرزند شما درج شده است. تقاضا می شود این جملات را برای نور چشمی بخوانید و او را بنحوی راهنمایی کنید که بتواند جواب جاهای خالی را به درستی حدس بزند. پس از اتمام این کار بهتر است جملات کامل شده را دو یا سه بار با دانش آموز مرور کنید. (این کار به نحوی انجام گیرد که متن نوشته شده جملات توسط شما و کلمات جدید، توسط وی ادا گردد.)
- ۱- هر روز سر ساعت..... از خواب بیدار می شوم.
 - ۲- خود را بطور کامل صرف می کنم.
 - ۳- بعد از صرف صبحانه..... خود را مسواک می زنم.
 - ۴- قبل از رفتن به مدرسه خود را جلوی آئینه..... می کنم.
 - ۵- قبل از رفتن به مدرسه وسایل مورد نیازم را..... می کنم.
 - ۶- پیش از وسایل مورد نیاز چیزی دیگری را به مدرسه..... می گویم.
 - ۷- هنگام خروج از خانه..... می گویم.
 - ۸- از کیف و کتاب و لوازم خود بخوبی..... می کنم.
 - ۹- هنگام بازگشت از مدرسه لباسهای رادر..... قرار می دهم.
 - ۱۰- بعد از بازگشت از مدرسه به اهل خانه..... می گویم.
 - ۱۱- بعد از بازگشت از مدرسه..... از کارهایم ربه اطلاع والدینم می رسانم.

۱۲- بعد از بازگشت از مدرسه..... را انجام می دهم.

۱۳- بدون اجازه پدر و مادرم از منزل..... نمی شوم.

۱۴- هر شب قبل از ساعت..... می خوابم.

برنامه: مشارکت واحد کار (۵): مسؤولیت پذیری

مبانی

ساختار نهادهای اجتماعی جوامع بشری ایجاب می‌کند که مردم خواسته یا ناخواسته در این نهادها و گروهها عضویت پذیرند و نقش‌هایی را ایفا نمایند. اقتضای پذیرش عضویت نهادها و گروهها برعهده گرفتن مسؤولیت و انجام وظایف مربوط به آن مسؤولیتها است. عضویت در بعضی از نهادها همچون عضویت در احزاب و گروههای سیاسی انتخابی و اختیاری و عضویت در بعضی از آنها مانند عضویت در گروه کلاس و مدرسه و خانواده و... اجباری و اجتناب‌ناپذیر است.

اجتناب‌ناپذیر بودن عضویت در بعضی از نهادها و گروهها اقتضا می‌کند که دانش‌آموزان این نکته را بپذیرند و خود را برای عضویت در آنها و "عضو خوب و مؤثر بودن" آماده نمایند. از آنجا که مدرسه جامعه کوچکتری است که دانش‌آموزان در آن برای زندگی بزرگتر و واقعی‌تر تربیت می‌شوند و انتظار می‌رود که دستگاه تعلیم و تربیت در اینمورد دو کارکرد مهم داشته باشد.

۱ - در دانش‌آموزان روحیه پذیرش مسؤولیت و ایفای نقش در نهادها و گروهها ایجاد و تقویت گردد.

۲ - با فراهم آوردن زمینه‌ای مناسب بطور عملی دانش‌آموزان را با نحوه ایفای نقش در مسؤولیتها آشناگرداند و قدرت آنها را در انجام وظایف گروهی و فردی در زمینه‌های مختلف بالا ببرد.

نکته حائز اهمیت است که موجب گردیده این موضوع در قالب طرح کرامت ارایه گردد این است که باید در فرایند اجرای این برنامه مرتباً به دانش‌آموزان القا گردد که اولاً در یک زندگی اجتماعی

آنجا که منافع جمع و ارزشهای دینی و اجتماعی اقتضا می‌کند باید مسؤولیتهایی را بپذیرند. (حضرت علی علیه السلام: اتقوا الله فی عبادته و بلادته فانکم مسؤولون حتی عن البقاع و البهائم. یعنی: در رفتار با بندگان خدا و شهرهایش تقوی را مراعات کنید زیرا شما حتی به اماکن و حیوانات مسؤولید) و ثانیاً وظایف مربوط به مسؤولیتهای به عهده گرفته شده را به طور متعهدانه و از روی علاقه انجام دهند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید انسان کریم النفس خود را به نیکو کاری و حسن عمل مدیون می‌داند.

هدف

تقویت حس مسؤولیت پذیری

آزمون

نموده‌هایی از مسؤولیت پذیری در رفتار دانش‌آموزان مشاهده گردد.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی

با ایجاد زمینه‌ای مناسب در کلاس قصه "خاله کوکب" برای دانش‌آموزان نقل می‌گردد؛ بعد از نقل این قصه پیرامون محتوی آن با دانش‌آموزان بحث و گفتگو به عمل می‌آید، و دانش‌آموزان به نحوی هدایت می‌شوند که به مجموعه‌ای از فعالیتها اشاره نمایند که در کلاس می‌توانند انجام دهند.

در زیر فهرستی از کارهای قابل انجام توسط دانش‌آموزان آمده است. لازم است برای تقویت حس مسؤولیت پذیری دانش‌آموزان ترتیبی فراهم گردد تا همه دانش‌آموزان طی برنامه‌ای از روز اجرای این واحد تا پایان سال عهده دار انجام این مسؤولیتها در کلاس باشند:

۱ - جمع کردن ابزار و وسایل (اوراق امتحانی، دفتر، کتاب و...) از دانش‌آموزان

۲ - آوردن وسیله‌ای از دفتر به کلاس و بالعکس

۳ - تمیز کردن تخته سیاه

۴ - نظافت فردی و جمعی کلاس

۵ - خواندن آیاتی از قرآن در شروع کلاس

... יתחנך

... ויהיה לו חלק גדול בהתפתחות המדינה והעם...

... והוא יבין את חשיבות התורה והמצוות...

... ויבין את חשיבות התורה והמצוות...

مجید پرسید: "خاله جان! پیامبر خدا چه سفارشی کردند؟"

خاله کوکب جواب داد: "پس بنشینید تا برایتان بگویم."

مجید و مریم نشستند. خاله کوکب گفت: "سفارش پیامبر خدا به افراد خانواده و دوستان این بود که همه باید در کارها به هم کمک کنند. مثلاً یک روز که پیامبر با عده‌ای از یارانشان به مسافرت رفته بودند، بعد از نماز می‌خواستند غذا بخورند، قرار شد که گوسفندی را سر ببرند و غذایی تهیه کنند. یکی گفت: بُریدن سر گوسفند با من. یکی گفت: پوست کندن گوسفند هم با من. سومی گفت: من هم غذا را می‌پزم. همین که نفر چهارم خواست چیزی بگوید، پیامبر گفت: آوردن چوب برای روشن کردن آتش هم با من. یاران پیامبر همه گفتند: یا رسول الله، مگر ما می‌گذاریم شما زحمت بکشید؟ شما همین جا بنشینید تا ما غذا را آماده کنیم.

پیامبر خدا، فکری کردند و گفتند: ولی خدا دوست ندارد که کسی بنشیند و دیگران کارها را انجام بدهند. این را گفتند و بلند شدند و به دنبال پیدا کردن چوب رفتند. مدتی گذشت، پیامبر با مقداری چوب برگشتند و با کمک دیگران آتش روشن شد."

حرف خاله کوکب که به اینجا رسید، صدای زنگ در بلند شد. خاله کوکب خندید و گفت: خوب، این هم نان تازه، مادرتان آمد، بروید در را باز کنید."

مجید گفت: "من می‌روم در را باز می‌کنم."

مریم هم گفت: "من هم سفره را پهن می‌کنم."

خاله کوکب هم در حالی که سینی چای را به طرف شیر آب می‌برد، خندید و گفت: "من هم زود استکانها را می‌شویم."

چند دقیقه بعد، همه دور سفره نشسته بودند و با خوشحالی مشغول خوردن صبحانه بودند.

نوشته: مهدی مراد حاصل

شبهه شماره ۲ - تکمیل برگ شکوفه شماره ۵ "من می‌توانم"

این برگه جملات ناقصی است از نوع فعالیت‌هایی که دانش‌آموزان می‌توانند مستقلاً یا با کمک اولیای خود در منزل انجام دهند. شایسته است در دومین روز اجرای واحد توسط دانش‌آموزان برای اولیاء ارسال شود و طبق رهنمودی که در بالای برگه آمده است تکمیل گردد و سپس حاشیه مربوط توسط دانش‌آموز رنگ‌آمیزی شود. بعد از پایان مهلت سه روز برگها جمع آوری و پس از اظهار نظری در دفتر شکوفه‌ها بایگانی می‌گردد. ذیلاً به مطالب برگ شکوفه این واحد اشاره می‌گردد:

دینار	۱۰۰	۱۰۰

.....

- ۱ - (.....)
- ۲ - (.....)
- ۳ - (.....)
- ۴ - (.....)
- ۵ - (.....)
- ۶ - (.....)
- ۷ - (.....)
- ۸ - (.....)
- ۹ - (.....)
- ۱۰ - (.....)
- ۱۱ - (.....)
- ۱۲ - (.....)
- ۱۳ - (.....)
- ۱۴ - (.....)
- ۱۵ - (.....)
- ۱۶ - (.....)
- ۱۷ - (.....)
- ۱۸ - (.....)
- ۱۹ - (.....)
- ۲۰ - (.....)

قصه همکاری

اکرم و دوستانش که کلاس اول بودند یک روز موقع خروج از کلاس خانم سجادی را دیدند که داشت برای نظافت به کلاس وارد می شد. اما او که همیشه صورتش شاد و مهربان بود این بار خیلی خسته به نظر می رسید. اکرم رفت و از پشت پنجره او رانگاد کرد. خانم سجادی موقع مرتب کردن میز و نیمکت ها دستپایش را به کمرش می زد و کمی ناله می کرد. چند بار هم موقع کار روی صندلی بچه ها نشست تا خستگی رفع کند. آخر خانم سجادی دیگر پیر شده بود و نمی توانست مثل گذشته کارهای کلاس را به تنهایی انجام بدهد. خانم سجادی مهربان و دوست داشتنی، لبخندهایش خسته و بی رمق شده بود، اکرم که این صحنه را می دید، خیلی ناراحت شد، پیش خودش گفت. من باید کاری بکنم. بعد دوستانش را در حیاط جمع کرد و به آنها گفت: - بچه ها، بچه ها ما باید به خانم سجادی کمک کنیم، او دیگر نمی تواند کلاس ما را تمیز و مرتب کند.

فاطمه گفت: آخر ما که کاری بلد نیستیم چه کمکی می توانیم بکنیم؟

صدیقه گفت: اما اگر ما باهم از مادر و خانم معلم اجازه بگیریم می توانیم کلاس را مرتب کنیم.

اکرم گفت: خوب می خواهید برویم و از خانم معلم بپرسیم؟

بچه ها همگی گفتند: باشد و آنها همگی رفتند پیش خانم معلم.

وقتی خانم معلم از کار و فکر بچه ها با خبر شد خیلی خوشحال شد و گفت: آفرین به شما که به این خوبی و زیبایی فکر کرده اید. من فکر می کنم باید همه کلاس با هم این تصمیم را اجرا کنیم.

سرکلاس خانم معلم به دانش آموزان گفت: تعدادی از دوستان شما می خواهند نظافت کلاس را خودشان قبول کنند و باید شما هم به آنها کمک کنید.

روز بعد بچه ها زودتر از همیشه به مدرسه آمدند.

صدیقه و اکرم کلاس را جارو کردند. حمیده و فائزه هم شیشه ها را تمیز کردند.

نازنین و شکوفه هم گرد و خاک میزها را گرفتند، خلاصه هر یکی از بچه ها یک کاری به عهده گرفت تا اینکه کلاس تمیز تمیز شد.

روز اول خانم سجادی وقتی کلاس را دید فکر کرد شاید آنجا را خودش تمیز کرده، اما هر

روز که از کلاس اول گل نسترن رد می‌شد می‌دید که کلاس تمیز شده تعجب کرد و تصمیم گرفت علتش را پیدا کند، برای همین یک روز صبح زودتر از همیشه به مدرسه آمد تا ببیند چه اتفاقی در کلاس می‌افتد.

تا اینکه دید، اکرم و صدیقه، نازنین و شکوفه و... آهسته آمدند و از کنار او که رد شدند سلام کردند و به طرف کلاس رفتند.

خانم سجادی هم رفت پشت پنجره و دید که بچه‌ها همگی مشغول نظافت تخته سیاه و کلاس و میز و نیمکت‌ها شدند، آنقدر تعجب کرده بود که قطره‌های اشکش سرازیر شد.

خانم محمودی مدیر دبستان که دید خانم سجادی گریه می‌کند به طرف او رفت و علتش را پرسید:

خانم سجادی با آن قیافه مهربان و دوست داشتنی فقط گریه می‌کرد و با دست داخل کلاس را نشان داد. خانم مدیر وقتی بچه‌ها را مشغول کار دید فهمید که قضیه از چه قرار است.

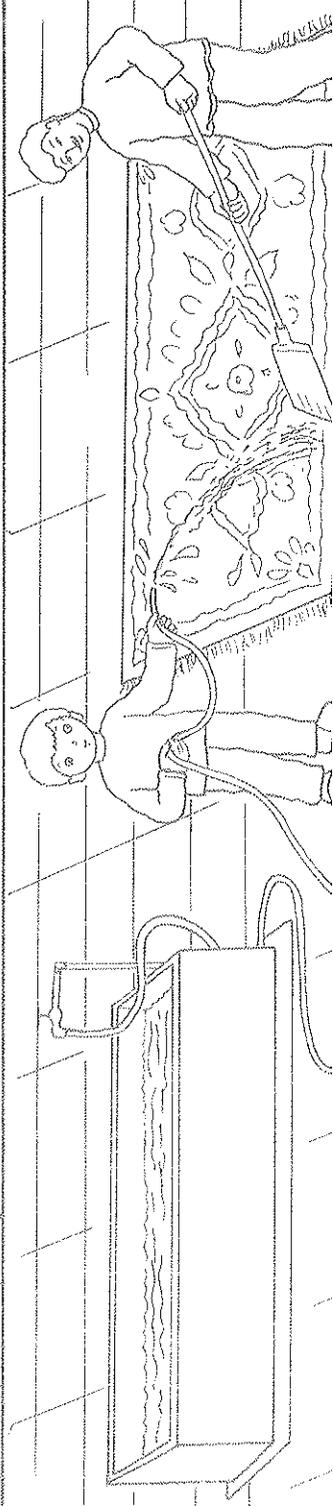
زنگ صبحگاه بود و همه دانش‌آموزان به قرآن گوش می‌کردند. بعد از شنیدن قرآن خانم محمودی که یک دسته گل همراهش بود آمد پشت بلندگو و گفت: بچه‌ها من می‌خواهم چند نفر از دختران عزیزم را که در کارهای کلاس تلاش کرده‌اند و احساس مسئولیت از خود نشان داده‌اند به شما معرفی کنم.

همه منتظر بودند ببینند که این دختران چه کسانی هستند؟ تا اینکه خانم مدیر گفت: این بچه‌ها اکرم، صدیقه، نازنین، شکوفه و فاطمه... از کلاس اول نسترن هستند.

بچه‌ها که نمی‌دانستند خانم مدیر چگونه متوجه کار آنها شده به هم‌دیگر نگاه کردند و به طرف خانم مدیر دویدند. خانم مدیر آنها را بوسید و یک شاخه گل به آنها هدیه کرد. آیا می‌دانید برای چه چیزی از آنها تشکر کرد.

پسندم فعالی - پدر و مادر ارخصند، اولیای گرمی دانش آموز..... باسلام و تحیات، ازاینکه در انجروی طرح کرامت نهایت همکاری را با ما داشته اید سپاسگزاریم. دراین بزرگ شکوفه ها، تعداد ۱۴ فعالیت که فرزندان می تواند به تنهایی، یا با کمک دیگران انجام دهد، لیست شده است. خواهشمندیم آنها را برای نورچشمی بخوانید و او را به نحوی راهنمایی فرمائید که بتواند از جورابهای خالی را حدس بزند. بهتر است بعد از تکمیل این لیست درباره نحوه انجام هر یک از آنها پادانش آموز گفتگو کنید.

- ۱- من می توانم کیف، کتاب، نوبام تحصیل و اسباب بازیهایم را خودم.....
- ۲- من می توانم لباسهایم را خودم.....
- ۳- من می توانم کفشهایم را خودم.....
- ۴- من می توانم در حمام دست، پا و صورت خود را خودم.....
- ۵- من می توانم غذایم را خودم.....
- ۶- من می توانم موی سرم را خودم.....
- ۷- من می توانم در..... سفره کمک کنم.
- ۸- من می توانم در..... غذا به مادرم کمک کنم.
- ۹- من می توانم در..... وسایل خانه کمک کنم.
- ۱۰- من می توانم در..... ظرفها کمک کنم.
- ۱۱- من می توانم در..... خانه کمک کنم.
- ۱۲- من می توانم از میزبانها..... کمک.
- ۱۳- من می توانم از برادر و خواهر کوچکم..... کمک.
- ۱۴- من می توانم..... آب بدهم.
- ۱۵- من می توانم.....



برنامه: قناعت واحد کار (۶): رعایت حقوق مادی دیگران

مبانی

یکی از وجوه تمایز خانه و مدرسه برای کودکان سنین پایین، این است که کودکان قبل از تجربه مدرسه، تفاوت چندانی بین ملک خود و دیگران قایل نیستند. یعنی در محیط خانواده کودکان برای بازی کردن یا رفع نیازهای خود از وسایل در دسترس، اعم از مال خود و دیگران استفاده می‌کنند و اکثر اختلافاتی که بین بچه‌ها بروز می‌کند ناشی از این است که بچه‌های کوچکتر بدون اجازه بچه‌های بزرگتر از اسباب‌بازیها و دیگر وسایل آنان استفاده می‌نمایند و این بدان خاطر است که آنان لزومی برای اجازه گرفتن نمی‌بینند و خیال می‌کنند که از هر وسیله موجود در خانه می‌توانند استفاده نمایند.

اما محیط مدرسه اولین محیطی است که کودک مجبور است حدود مالکیت خود را بشناسد و بین وسایل خود و دیگران تفاوت قایل شود. مدرسه به او می‌آموزد که استفاده از وسایل دیگران در هر شرایطی ممنوع است مگر اینکه این کار با کسب اجازه و جلب رضایت مالک آن انجام گیرد.

برای اینکه این هدف تربیتی به راحتی میسر گردد باید به زیر ساختهای این موضوع دقت کرد و به دانش‌آموزان آموخت که به "داشته‌های خود قانع باشند و در حد امکانات و وسایل خود برنامه ریزی نمایند و چشم به وسایل و ابزار دیگران نداشته باشند.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این مورد می‌فرمایند: *مِنْ عِزِّ النَّفْسِ لَزُومُ الْقَنَاعَةِ* (یعنی از شرایط عزت نفس قانع بودن است) و در کلامی دیگر می‌فرمایند: *فَمَرَّةُ الْقَنَاعَةِ عِزٌّ* (یعنی میوه قناعت عزت نفس است).

از این دو کلام مبارک نتیجه گرفته می‌شود قانع بودن کرامت نفس را به ارمغان می‌آورد و

کرامت انسانی نیز زمینه ساز قانع بودن است.

اهداف

- ۱ - تقویت حس تمایز بین ابزار و وسایل خود و دیگران
- ۲ - دادن آگاهی و شناخت جهت عدم استفاده از وسایل و ابزار دیگران بدون اجازه قبلی

آزمون

- ۱ - دانش آموز بین ابزار و وسایل خود و دیگران تمایز قایل می شود.
- ۲ - دانش آموز بدون کسب اجازه دیگران از ابزار و وسایل آنان استفاده نمی کند.

شیوه ها

شیوه شماره ۱: اجرای نمایش (زهرة و زهرا)

معلم بعد از اجرای نمایش زهره و زهرا بحث و گفتگو را شروع می کند و از دانش آموزان می پرسد که از نمایش چه نتیجه ای گرفته اند بعد از آنکه دانش آموزان نظرات خود را مطرح کردند معلم می گوید:

بچه های عزیز ما باید در خانه و مدرسه دقت کنیم که همیشه حق دیگران را رعایت کنیم. مثلاً در کلاس مواظب باشیم پشت میز و نیمکت که می نشینیم جای دوستانی که در کنار ما نشسته اند اشغال نکنیم. پارسال من یک دانش آموزی را می شناختم که از توپ و وسایل ورزشی مدرسه بیشتر از دیگران استفاده می کرد و بیشتر بچه ها در زنگ ورزش از او ناراحت بودند. یک روز معلم کلاسشان با آن دانش آموز صحبت کرد و به او گفت که ما باید از وسایلی که مربوط به همه می شود در مدرسه بطور مساوی استفاده کنیم.

در این موقع معلم از بچه ها می پرسد که به نظر شما برای آنکه ما حق دیگران را در مدرسه رعایت کنیم به چه چیزهایی باید توجه کنیم؟ بعد از آنکه بچه ها به چند مورد اشاره کردند معلم ادامه می دهد: هیچ کس نباید بدون اجازه به وسایل دیگران دست بزند. موقع استفاده از آبخوری و خرید از بوفه مدرسه بهتر است که در صف بایستیم و نوبت را رعایت کنیم. راستی بچه ها آخرین نکته ای که می خواهم برای شما بگویم این است که وقت معلم در کلاس مال همه بچه هاست، اجازه گرفتن برای صحبت کردن و یا سؤال کردن شما باید به شکلی

باشد که معلم بتواند وقتش در اختیار همه دانش آموزان قرار دهد.

نمایش زهره و زهرا

بازیگران: زهره و زهرا

مکان بازی: کلاس

زهرة و زهرا پشت میز نشسته‌اند. زهرا سرش را روی میز گذاشته و گریه می‌کند.

زهرة: چرا گریه می‌کنی؟

زهرا جواب نمی‌دهد فقط گریه می‌کند

زهرة: بگو چرا گریه می‌کنی. شاید بتوانم کمک کنم

زهرا: نمی‌توانی

زهرة: چی شده؟ باز هم مادرت مریض است.

زهرا: نه!

زهرة: بچه‌ها اذیت کرده‌اند؟

زهرا: نه! نه!

زهرة: گرسنه‌ای؟ من کمی نان دارم.

زهرا: نه! نه!

زهرة: باز هم دلت درد می‌کند؟

زهرا: نه!

زهرة: آهان! فهمیدم. دلت برای خواهرت تنگ شده.

زهرا: نه! نه!

زهرة: پس چرا گریه می‌کنی؟ از دست من ناراحتی؟

زهرا: نه! از دست تو ناراحت نیستم.

زهرة: از دست کی ناراحتی؟

زهرا: از دست کسی که مداد قشنگم را برداشته.

(زهرة کمی مکث می‌کند. بعد از جیبش مدادی را در می‌آورد.)

زهرة: این مداد را می‌گویی؟

(زهرا سرش را بلند می‌کند و مداد را نگاه می‌کند.)

زهرا: آره کجا بود؟

زهره: من برداشته بودم.

زهره: چرا به من نگفتی؟

(زهره عصبانی است زهره جواب نمی‌دهد و سرش را پائین می‌اندازد)

زهره: مگر خانم معلم نگفت بی اجازه به وسایل کسی دست نزنید؟

زهره: ببخشید!

زهره:.....

(بچه‌ها به نظر شما زهره چه می‌گوید؟ چکار می‌کند؟ آیا زهره را می‌بخشد؟)

با کمک دوستانتان داستان نمایش را تمام کنید و آن را در کلاس اجرا کنید.

شیوه شماره ۲ - تکمیل برگ شکوفه

در دومین روز اجرای واحد برگ شکوفه شماره ۶ در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گیرد و توصیه می‌گردد که این برگ‌ها از دو بخش کاملاً متضاد (یک بخش رفتارهای مناسب و قابل قبول و بخش دیگر رفتارهای نامناسب و غیر قابل قبول) تشکیل شده است. دانش‌آموزان باید با کمک اولیای خود در خانه تصاویری را که می‌خواهند آنگونه باشند رنگ آمیزی نمایند بعد از اتمام مهلت ۳ روزه برگهای دانش‌آموزان مورد بازدید قرار می‌گیرد و ضمن تشویق دانش‌آموزان موفق از چند دانش‌آموز داوطلب خواسته شود تا پیرامون تصاویر مذکور داستانی را ارایه نمایند و علل رفتارهای مناسب و نامناسب را تشریح نمایند. در پایان مجری با عنایت به توضیحات دانش‌آموزان راهنمایی‌های لازم را به عمل می‌آورد و دانش‌آموزان را به رعایت حقوق دیگران ترغیب می‌نماید.

توضیح: قبل از رنگ آمیزی برگ‌های شکوفه لزومی به راهنمایی مستقیم و کامل نیست ولی اگر چنانچه دانش‌آموزان در باره هر یک از دو بخش سؤالاتی نمودند به میزان لازم راهنمایی بشوند.

شیوه شماره ۳: اجرای قصه (عینک مادر بزرگ)

مجری محترم قصه زیر را برای دانش‌آموزان می‌خواند و پس از پایان با همکاری و بحث با دانش‌آموزان آنها را به نتیجه مطلوب هدایت می‌کند.

عینک مادر بزرگ

نزدیک غروب بود. مجید و مریم وارد اتاق شدند و بدون آنکه حرفی بزنند، کنار خاله کوچک نشستند.

خاله کوکب پرسید: "درسهایتان را خوانده‌اید؟"

مریم گفت: "بله"

خاله کوکب گفت: "فردا شنبه است. کیف و کتاب و وسایل مدرسه‌تان را آماده گذاشته‌اید؟"

مجید گفت: "بله"

خاله کوکب گفت: "آفرین! پس بروید در حیاط بازی کنید."

مجید و مریم کمی به هم نگاه کردند و بدون آنکه حرفی بزنند، همان‌طور ساکت نشستند. خاله کوکب نگاهی به آنها انداخت و گفت: "شما دو نفر چرا امروز این قدر ساکت و کم حرف شده‌اید؟ طوری شده؟"

مریم گفت: "طوری نشده... ولی یک اتفاقی افتاده است که من و مجید خیلی ناراحت هستیم."

خاله کوکب نگاهی به مجید و مریم کرد و گفت "بگویید ببینم چه دسته‌گلی به آب داداید؟" مجید که سرش را از خجالت پایین انداخته بود گفت "من و مریم عینک شما را برداشته بودیم که نگاهش کنیم، ولی از دست من افتاد و شیشه‌اش شکست!"

مریم هم گفت: "ما کار اشتباهی کردیم. هم شما و هم مادر، چند بار به ما گفته بودید که بدون اجازه به وسایل دیگران دست نزنیم اگر هم آنها را برمی‌داریم، مراقب باشیم که این وسایل شکسته، پاره و یا خراب نشود. حالا هم پیش شما آمدیم که معذرت بخواهیم."

خاله کوکب در حالیکه سرش را تکان می‌داد لبخندی زد و گفت: حالا فهمیدم چرا شما از یکی دو ساعت پیش، این قدر ساکت و آرام شده‌اید. کار شما مرا یاد قصه‌ای می‌اندازد:

مردی از پیغمبر خواهش کرد که پندی به او بدهد. پیغمبر به او گفت اگر بگویم، آن پند را بکار می‌بندی؟

مرد گفت: بله، ای پیغمبر خدا.

پیغمبر باز پرسید: اگر بگویم، آن پند را به کار می‌بندی؟

مرد گفت: بله، ای پیغمبر خدا

پیغمبر وقتی اطمینان پیدا کرد که مرد اهمیت آن پند را فهمیده است، فرمود: "هر وقت تصمیم گرفتی کاری را انجام بدهی، اول به نتیجه و عاقبت آن کار فکر کن. اگر اطمینان پیدا کردی که نتیجه کار درست است، آن کار را به آخر برسان. اما اگر فهمیدی که عاقبت آن کار

چیزی جز پشیمانی نیست، آن کار را آغاز نکن،
 مجید خندید و گفت: "از این به بعد، من و مریم هر کاری را که خواستیم بکنیم، اول در
 بارداش فکر می‌کنیم تا دیگر از این اتفاقها پیش نیاید."
 خاله کوکب هم خندید و گفت: "بارک الله... بچه‌های خوب! حالا بیایید با هم برویم وضو
 بگیریم و نماز بخوانیم تا بعد از نماز، یک قصه قشنگ دیگر برایتان بگویم."

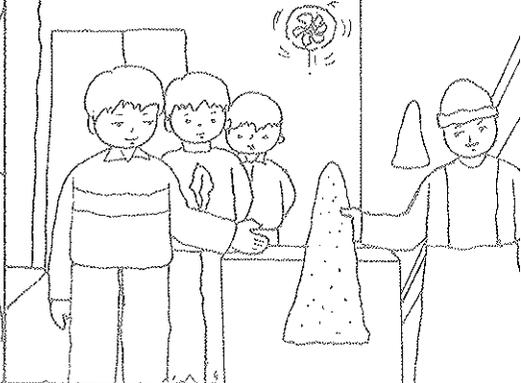
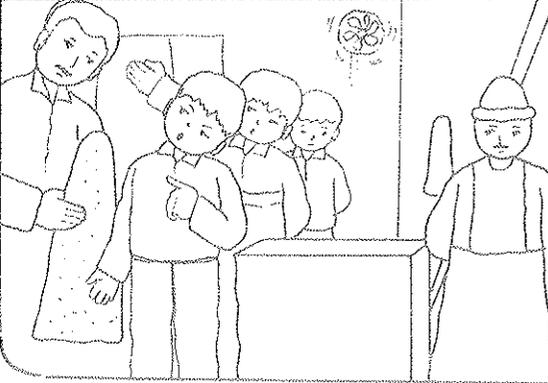
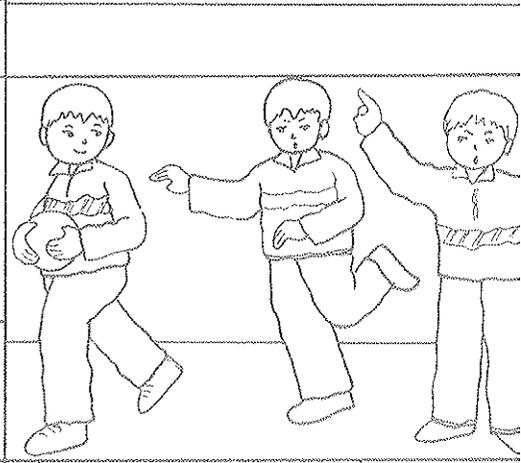
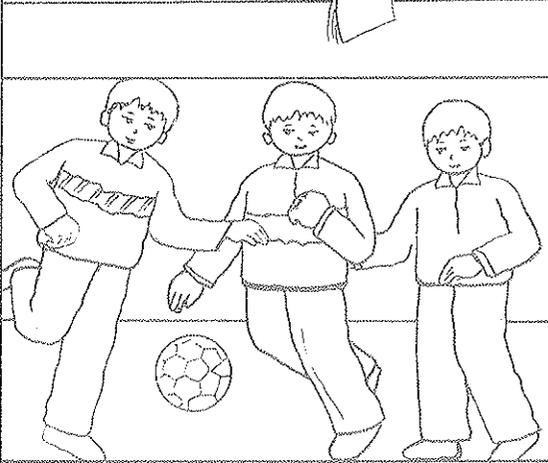
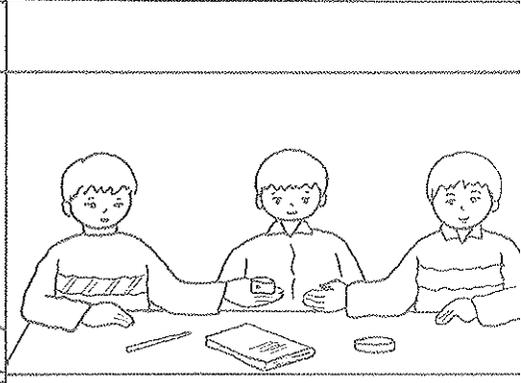
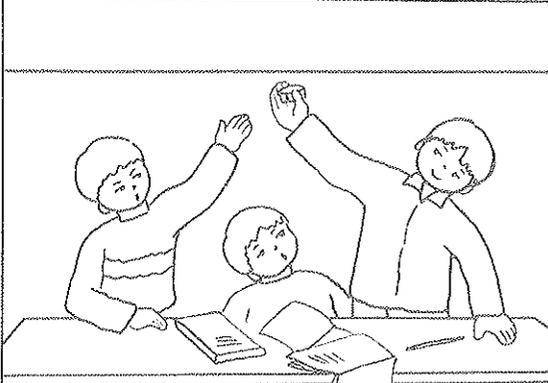
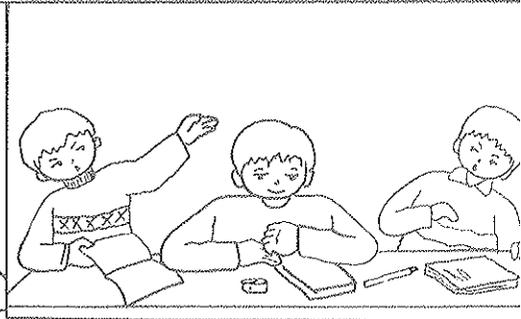
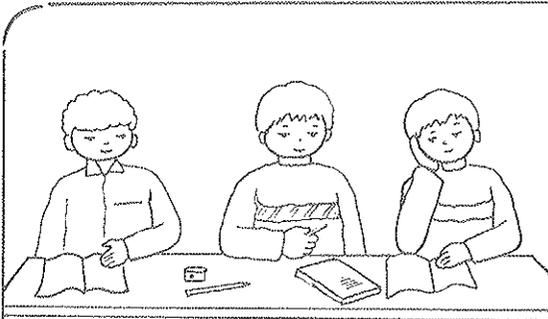
نوشته: مهدی مرادحاصل

شبهه شماره ۴ - اجرای شعر

کلاغ زرد

آهای آقا کلاغه	کلاغی جوجه‌ام را
تو بردی جوجه‌ام را	همین امروز دزدید
بدم می‌آید از تو	خدا یا کاش اصلاً
برو از خانه ما	کلاغ اورا نمی‌دید
چرا باز آمدی تو	دل خیلی گرفته
سر آنتن نشستی	که دیگر جوجه‌ام نیست
تو با کاری که کردی	برای اینکه جایش
دل من را شکستی	میان خانه خالیست

شعر از وحید نیکخواه آزاد.



برنامه: محبوبیت واحد کار (۷): خوشرویی

مبانی

از نظر اسلام روابط عاطفی بین انسانها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در آموزشهای اسلامی جزئیات و ظرایف مربوط به روابط انسانی به دقت مورد توجه قرار گرفته است. از نظر اسلام، روابط خشک، بی روح و عاری از فروغ عاطفی فاقد ارزش واقعی است و درخور انسانهای کریم نیست.

اسلام دستورات دقیق بسیاری برای برقراری و تنظیم روابط عاطفی بین مسلمانان دارد که از نزدیکترین خویشاوندان تا دورترین افراد جامعه را در بر می‌گیرد. یکی از این دستورات خوشرویی در ارتباط بین مومنان است.

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: **حُسْنُ الْخَلْقِ بَرَهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ** یعنی خوش خلقی نشانه نجابت و کرامت است.

و در حدیثی دیگر می‌فرماید: **مَنْ أَحْسَنَ الْمَصَاحِبَةَ كَثُرَ أَصْحَابُهُ** یعنی کسی که خوش برخورد باشد دوستانش زیاد می‌شود.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: خوش اخلاقی باعث ادامه دوستی می‌گردد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: اصل و پایه عقل، بعد از ایمان به خداوند متعال مهرورزی و محبت کردن با مردم است.

دانش‌آموزان پایه اول ابتدایی نخستین سالی است که در محیط مدرسه با افرادی به غیر از اعضای خانواده و فامیل خود روبرو می‌شوند اگر چنانچه به این دانش‌آموزان نحوه ارتباط مناسب عاطفی با اطرافیان و دوستان آموزش داده شود در واقع سرمایه عظیمی در اختیار آنان قرار می‌گیرد که بتوانند تا پایان عمر زندگی توأم با آرامش روحی داشته باشند. زیرا انسانهایی

که بتوانند به راحتی و خوشرویی با اطرافیان خود ارتباط پیدا کنند مخاطبین را نسبت به خود خوش بین می‌سازند و تقابل این خوش بینی‌ها از عوامل مُعَدّه کرامت انسانی است.

هدف

ترغیب دانش‌آموز به خوشرویی در ارتباط با دیگران.

آزمون

دانش‌آموز بیش از پیش در ارتباط با دیگران از خود خوشرویی نشان می‌دهد.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: اجرای شعر و بحث و گفتگو

مجری شعر زیر را برای دانش‌آموزان اجرا می‌نماید:

خُسنده گل

ای گل بخند تا عطر	ای گل اگر بخندی	ای گل بخند تا ابر
خوشبو کند هوا را	بر ما جهان بخندد	بر باغها بیارد
شادی و شور بخشد	این خنده راه غم را	براین زمین تاریک
دلپای پاک ما را	برجان ما ببندد	نور صفا بیارد

شعر از: محمود کیانوش

سپس با اجرای این شعر و تکرار چندین مرتبه آن فضایی ایجاد می‌شود تا دانش‌آموزان آمادگی بحث و گفتگو در باره خنده رویی و خوش خلقی پیدا کنند. مجری باید بحث‌ها را بنحوی راهنمایی و هدایت کند تا دانش‌آموزان به این نتیجه برسند که خوشرویی موجب می‌گردد تا انسان:

- ۱ - عصبانی نشود.
- ۲ - پرخاش نکند.
- ۳ - توهین نکند.
- ۴ - به کسانی که با آنها صحبت می‌کند احترام بگذارد.
- ۵ - مهربانی کند.

۶ - از حرفهای منطقی دیگران پیروی کند.

شبهه شماره ۲ - تکمیل برگ شکوفه

در دومین روز اجرای واحد، برگ شکوفه شماره ۷ در اختیار دانش آموزان قرار می‌گیرد و از آنان در خواست می‌شود که از بین روزنامه و مجلات چهره‌های خندان و عصبانی و ناراحت را پیدا کرد. و پس از برش مناسب آنها را در دو بخش مجزای مشخص شده بچسباند. با اجرای این شیوه دانش آموزان به شادابی و روح افزایی چهره‌های خندان پی برده و از چهره‌های عبوس و گرفته دوری خواهند کرد.

شبهه شماره ۳ - قصه گویی

پیرمرد کلاه فروش

یکی بود، یکی نبود.

در کنار یک جنگل بزرگ، روستای کوچکی بود و پیرمردی آخمو در آن زندگی می‌کرد. کار این پیرمرد، کلاه فروشی بود. پیرمرد مغازه نداشت؛ برای همین کلاههای فروشی اش را روی کلاه خودش می‌چید، آنها را روی سرش می‌گذاشت و توی کوچه و خیابان، راه می‌افتاد. آن روز هم، مثل روزهای دیگر لباسهایش را پوشید، کلاه قهوه‌ای خودش را بر سرش گذاشت، بعد بقیه کلاههای رنگارنگ را روی آن چید و از خانه بیرون رفت.

بچه‌ها، مثل همیشه برایش دست تکان دادند و بزرگترها با مهربانی به او لبخند زدند. اما پیرمرد مثل همیشه آخم کرد و فقط داد زد: "کلاه دارم... کلاههای خوب دارم... کلاههای رنگارنگ دارم."

این اخلاق پیرمرد بود که همیشه آخم می‌کرد و لبخند نمی‌زد!

مردم روستا، خیلی دلشان می‌خواست که او خوشرو باشد و این قدر آخم نکند؛ ولی اخلاق پیرمرد عوض نمی‌شد!

آن روز، پیرمرد هرچه توی کوچه‌ها و خیابانهای روستا راه رفت، هیچ کس از او کلاه نخرید! مردم، تصمیم گرفته بودند تا روزی که پیرمرد آخمه‌ایش را باز نکند، از او کلاه نخرند. برای همین، مردم فقط از کنارش گذشتند، به او لبخند زدند، اما یک کلاه هم از او نخریدند!

پیرمرد، خیلی راه رفت و هرچه داد زد: "آی کلاه دارم..." هیچ کس به سراغش نیامد.

پیرمرد بجای این که بپرسد چرا از او کلاه نمی‌خرند، باز آخمه‌ایش را درهم کرد و با ناراحتی به طرف جنگل رفت. در نزدیکیهای جنگل، زیر یک درخت بزرگ نشست و به تنه آن تکیه داد. پیرمرد از بس خسته و عصبانی بود، چشمهایش را روی هم گذاشت و همان طور که کلاهها روی سرش بود، خوابش برد.



پیرمرد نفهمید چقدر خوابیده، ولی همین که بیدار شد، یاد کلاههایش افتاد و متوجه شد که از

هیچ

کدامشان خبری نیست! فقط کلاه قهوه‌ای خودش را دید که روی زمین افتاده بود!

خیلی تعجب کرد! همین که خواست کلاهش را روی سرش بگذارد، چشمش به میمونهای روی درخت افتاد میمونها هر کدام یکی از کلاههای او را بر سرشان گذاشته بودند و از خوشحالی جیغ می‌زدند!

پیرمرد فریاد زد: "کلاههای مرا پس بدهید!"

اما میمونها، سرهایشان را تکان دادند و جیغ زدند!

پیرمرد، دوباره فریاد زد: "با شما هستم! کلاههای مرا پس بدهید..."

ولی میمونها باز سرهایشان را تکان دادند و بلندتر جیغ زدند!

این دفعه، پیرمرد که عصبانی شده بود، پای راستش را به زمین کوید و فریاد زد: "می‌گویم

کلاههای مرا پس بدهید."

میمونها هم، پاهایشان را به شاخه‌ها زدند، جیغ کشیدند و از این شاخه به آن شاخه پریدند!

پیرمرد، دیگر نمی‌دانست چکار باید بکند! کلافه شد؛ با خشم کلاه قهوه‌ای اش را از سر

برداشت و محکم به زمین کوید و فریاد کشید: "ای دیوانه‌ها! کلاههای مرا پس بدهید..."

و آن وقت، با تعجب دید که میمونها هم کلاههایشان را از سرشان برداشتند، جیغ کشیدند و

آنها را محکم به طرف زمین پرتاب کردند!!

آخهای پیرمرد، کم کم باز شد! لیکن روی لبهایش آمد و ناگهان شروع کرد به خندیدن!

آنها چه خندای...

میمونها هم شروع کردند به جیغ زدن و بالا و پایین پریدن!

آن وقت، پیرمرد کلاهها را از روی زمین جمع کرد. آنها را روی کلاه قهوه‌ای خودش چید و

بر سرش گذاشت و همان طور که می‌خندید به کوچه‌ها و خیابانهای روستا برگشت.



مردم، از کوچک و بزرگ، همین که خوشرویی و خنده پیرمرد را دیدند، خوشحال

و چند تا از کلاههایش را خریدند.

از آن روز به بعد، پیرمرد همیشه به مردم لبخند می‌زد!

شيوه شماره ۴ - نقاشی

از دانش آموزان می‌خواهیم با سکه‌های ۱۰۰ و ۲۵۰ ریالی ۴ دایره رسم نمایند و در آنها

چهره‌های خندان، عادی، عصبانی و گریان را ترسیم نمایند و چهره خندان را رنگ کنند.

شیوه شماره ۵ - اجرای شعر

خوشخو و مهربان

ما پیرو قرآنیم

خوشخو و مهربانیم

عادت ما سلام است

سفارش اسلام است

به پدر و به مادر

به خواهر و برادر

با هر که روبروئیم

اول سلام بگوئیم

سلام عزت آرد

خیر و سعادت آرد

نشان دین سلام است

بهتر زهر کلام است

خنده کن

گریه نکن جان دلم

بچه خوب و خوشگلم

گریه کنی چشمهای تو

پف می‌کنه میاد جلو

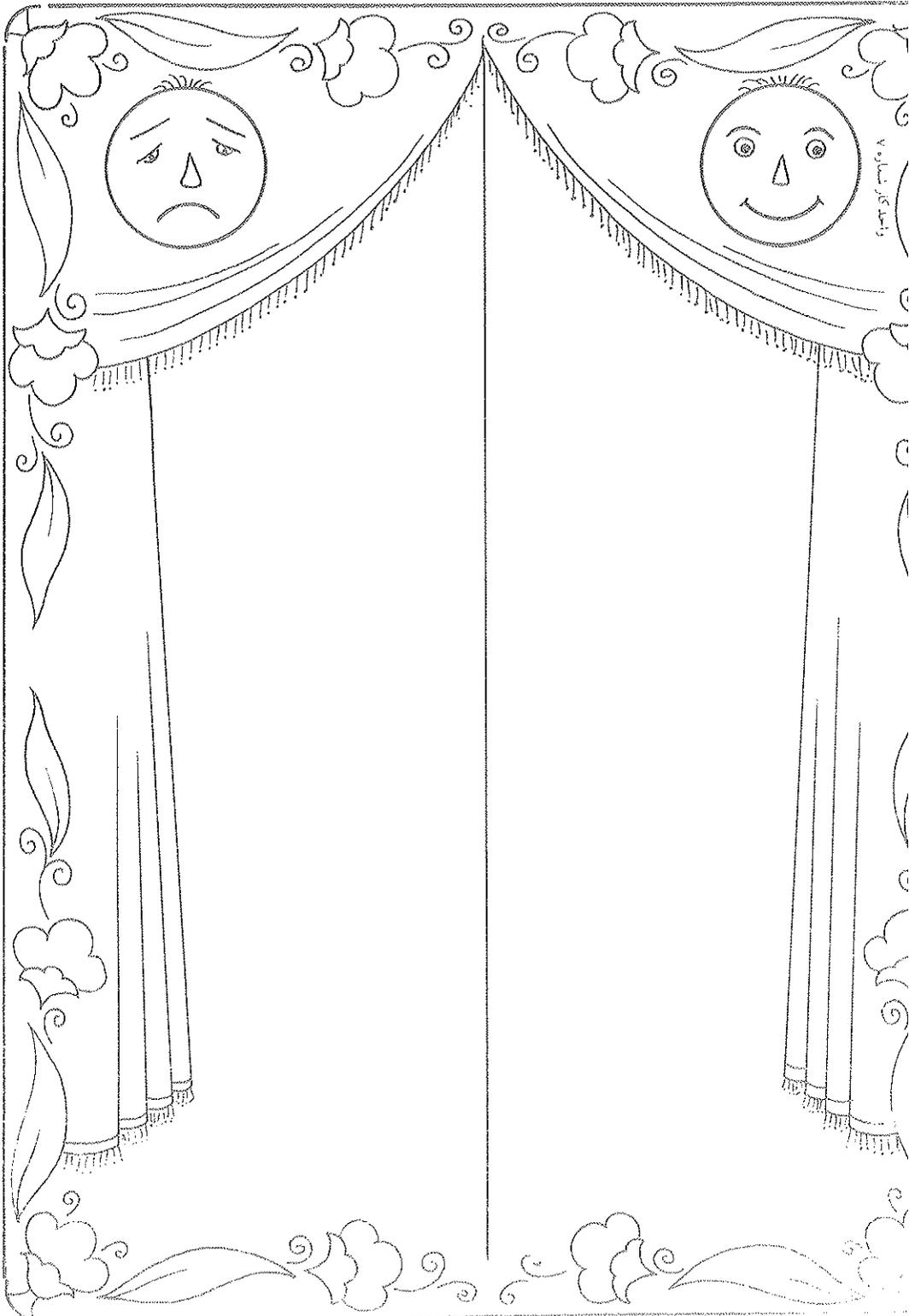
قرمز و بد نما می‌شه

نم نمی‌تابه تا می‌شه

به جای گریه خنده کن

صورت خود تابنده کن

توضیح: در صورت امکان از دانش‌آموزان خواسته شود این اشعار را حفظ کنند.



دانشگاه تهران

برنامه: بهشتی شدن واحد کار (۸): قرآن

مبانی

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ

این (قرآن) بیانی است برای مردم و راهنما و پندی است برای پرهیزکاران بدون شک نیاز به هدایت، ضروری‌ترین و برترین نیاز انسان است. نیازی که از حقیقت جویی و کمال‌طلبی او سرچشمه می‌گیرد، اما این نیاز اساسی جز در پرتو انوار روشنی بخش و انسان ساز و حرکت آفرین خداوندی که در قرآن کریم متجلی گردیده، میسر نیست. قرآن کریم تنها نسخه شفابخش دردهای بشری و بزرگترین دستورالعمل زندگی مادی و معنوی بشر است. قرآن طرح جامع مکتب اسلام و نقشه و برنامه زندگی سعادت‌مند از فرد و جامعه در دنیا و آخرت است. برنامه‌ای که از سوی خالق هستی ترسیم و تعیین گردیده است. مقرر گردیده است آموزش قرآن بطور رسمی از پایه اول شروع شود و هر آنچه از قرآن لازم است دانش آموزان این پایه فراگیرند، در برنامه مربوطه آمده است. و با اجرای این برنامه دانش آموزان در حد توان و ظرفیت خود مطالبی را در طی سال فرا خواهند گرفت ولی آنچه در این واحد قرار است به دانش آموزان ارایه شود این است که دانش آموزان قرآن را کتاب الهی بشمارند و لزوم پیروی از دستورات آن را ضروری بشمارند و از طریق نقل قصه‌های ساده، رغبت بیشتری نسبت به قرآن در آنان بوجود آید.

کودکی که از نخستین سالهای زندگی خود با قرآن کریم مانوس باشد و نغمات قرآنی را در اوقات فراغت و اشتغال زمزمه کند و به مرور بتواند با راهنمایی بزرگترها و علما رهنمودهای آن را در زندگی خود بکار گیرد، به امید الهی کرامت قرآن در وجودش موثر واقع شده و انشاءالله به کرامت انسانی رهنمون خواهد شد.

۱ - معرفی اجمالی قرآن

۲ - آشنایی دانش آموزان با برخی از قصص قرآن

آزمون

۱ - دانش آموزان قرآن را با زبانی ساده در چند جمله معرفی می کنند

۲ - دانش آموزان قصه های ارائه شده را با جملات خود ساخته بازگو می کنند.

شیوه ها

شیوه شماره ۱ - اجرای شعر "گل بهشتی"

- ابتدا با ایجاد زمینه مناسب شعر گل بهشتی برای دانش آموزان قرائت می گردد. بعد از قرائت شعر از دانش آموزان خواسته شود که آنچه را از این شعر فهمیداند تعریف نمایند. پس از ارائه توضیحات توسط دانش آموزان و تکمیل آن توسط مجری، زمینه جهت نقل قصه هایی که در شعر از آن یاد شده فراهم می گردد و مجری به دانش آموزان قول می دهد که برای جلسه آینده یکی از قصه ها را تعریف نماید.

"گل بهشتی"

گلی از باغ بهشت	سوی ما آمده است
روی هسر گسایرگش	قصه ها آمده است
قصه کشتی نوح	قصه حمله فیل
قصه خواب عمیق	قصه اسماعیل
نام پاک این گل	هست قرآن کریم
سسختانش همگی	از خداوند حکیم

شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در دومین روز اجرای واحد، برگ شکوفه شماره ۸ در اختیار دانش آموان قرار می گیرد و از دانش آموزان درخواست می گردد ظرف مدت سه روز فرصت دارند در اوقات فراغت طرح

مذکور را رنگ آمیزی نمایند و در تاریخ مقرر برگ رنگ آمیزی شده دانش آموزان مورد بازدید قرار گرفته و ضمن تقدیر از دانش آموزان موفق از آنها خواسته شود آنرا در دفتر شکوفه‌ها قرار دهند.

شبهه ۳: قصه‌گویی "قصه‌های حیوانات در قرآن"

مجری عزیز و گرامی قطعاً به این نکته توجه خواهد کرد که یکی از بهترین شبهه‌هایی که به وسیله آن می‌توان کودکان و نوجوانان را به قرآن و مفاهیم الهی آن آشنا و علاقمند ساخت، تعریف "قصه‌های قرآن" می‌باشد. شنیدن قصه‌های حیواناتی که در قرآن آمده است آنهم بایانی ساده باعث خواهد شد که نونهالان و نوباوگان ما از همان دوران کودکی انس و علاقه خاصی به قرآن کریم پیدا کنند.

گاو بنی اسرائیل، هدهد سلیمان، نهنگ یونس، گوسفند اسماعیل، کلاغ خدا، فیل ابرهه، شتر صالح،

سگ اصحاب کهف و... قصه‌های زیبا و عبرت آموزی هستند که با توجه به زمان و آمادگی کلاس می‌توان برای بچه‌ها تعریف کرد. در این قسمت یکی از قصه‌های حیوانات در قرآن با اقتباس از نوشته‌های "عبدالودود امین" را برای شما نمونه می‌آوریم. لازم به ذکر است که این داستان تا آنجا که به آیات قرآن کریم ارتباط پیدا می‌کند، برگرفته از این کتاب الهی است. سایر مطالب آن یا براساس تفسیرهای صورت گرفته از این آیات می‌باشد و یا پرداخته ذهن و خیال نویسنده داستانش است.

گوسفند اسماعیل

بچه‌ها من می‌دانم اگر شما یک روز مرا ببینید حتماً از دیدن گوسفندی به شکل من تعجب می‌کنید، می‌دانید چرا؟ برای اینکه قصه من با بقیه گوسفندان دیگر فرق می‌کند. من یک گوسفند آسمانی هستم. اسم من "هدیه" است. خدای مهربان مرا آفرید تا جان خودم را هدیه کنم. به چه کسی؟ به حضرت اسماعیل علیه السلام.

من مثل گوسفندان معمولی که شامی بینید نیستم. خداوند مهربان مرا در آسمان آفرید و من در بهشت کنار فرشتگان زندگی می‌کردم. بچه‌ها زندگی در آسمان واقعاً با زندگی در زمین خیلی فرق می‌کند. من فرشته‌ای هستم که به صورت حیوان درآمده‌ام. خداوند مهربان از نور خودش به من بخشید و چنان زیبا آفریده شده‌ام که اگر کسی مرا ببیند به خاطر زیبایی بیش از حد و نوری که از پیشانی‌ام می‌تابد، از هوش می‌رود.

در دوران زندگی ام می‌دیدم که نام حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام و فرزندش حضرت

اسماعیل علیه السلام ورد زبان فرشتگان بود و همه در آسمان درباره این پدر و پسر حرف می‌زدند. خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به پیامبری انتخاب کرد و به او لقب (دوست) داد و به او فرمود تا خانه کعبه را بنا کند. حضرت ابراهیم علیه السلام پذیرفت و خداوند به او خانواده و فرزندان پاک و شایسته داد. خداوند به او پسری زیبا بخشید به نام اسماعیل. حضرت ابراهیم علیه السلام تمام عمر خود را برای پیشرفت دین خدا صرف کرد تا مردم را از گمراهی نجات دهد. او در این راه سختی‌های بسیار کشید.

یک روز من فرشتگان را بسیار نگران و ناراحت دیدم. از آنها پرسیدم، چه اتفاقی افتاد؟ آنها گفتند: "به زودی خداوند به حضرت ابراهیم فرمان می‌دهد که پسرش حضرت اسماعیل را قربانی کند، باید منتظر باشیم ببینیم چه می‌شود."

یکی از فرشتگان فرمان خدای مهربان را به حضرت ابراهیم علیه السلام رساند.

"ای ابراهیم! خداوند به تو فرمان می‌دهد که فرزندت اسماعیل را قربانی کن." حضرت ابراهیم علیه السلام با دل و جان فرمان خدا را قبول کرد. او با وجود آنکه به پسرش خیلی علاقه داشت چون سالهای طولانی به انتظار آن بوده که خداوند به او فرزندی بدهد؛ اما فرمان خدا را پذیرفت و فرزندش اسماعیل را صدا زد و به او گفت: "پسرم خداوند امر کرده که تو را قربانی کنم، نظر تو چیست؟"

اسماعیل گفت: "پدر! آنچه را که خداوند فرموده انجام بده و اگر خدا بخواهد، من هم آرام و صبور خواهم بود."

امتحان سختی بود اما چون فرمان خدا بود پدر و پسر هر دو آماده بودند تا به آنچه که خدا امر فرموده بود راضی شوند.

اسماعیل به سوی پدرش رفت در حالی که چاقوی تیزی را به همراه داشت گفت: "پدر جان! خواهش می‌کنم چاقو را از پشت به گردنم بکش چون ممکن است نگاه تو به صورتم بیفتد و به خاطر آنکه پدر هستی و به فرزندت علاقه داری، خدای نکرده پشیمان بشوی."

من و فرشتگان همه چیز را تماشا می‌کردیم. حضرت ابراهیم چاقو را بر گردن فرزندش اسماعیل گذاشت اما هرچه چاقو را تکان می‌داد گردن اسماعیل بریده نمی‌شد. در این موقع خداوند به من امر کرد که همراه فرشتگان به زمین بیایم و خود را قربانی کنم. از طرف خداوند به وسیله فرشته‌ای به حضرت ابراهیم ندا رسید که ای ابراهیم به جای فرزندت اسماعیل، این گوسفند را در راه خدا قربانی کن. و هنگامی که چاقو در گلویم فرو رفت. احساس کردم که تمام وجودم به پرواز درآمد و حال خوب و خوشی پیدا کردم.

باز نوشته: مهدی مراد حاصل

شعر زیر برای دانش‌آموزان خوانده شود و از آنها درخواست گردد در صورت امکان شعر را حفظ کرده و در خانه برای اولیای خود بخوانند.

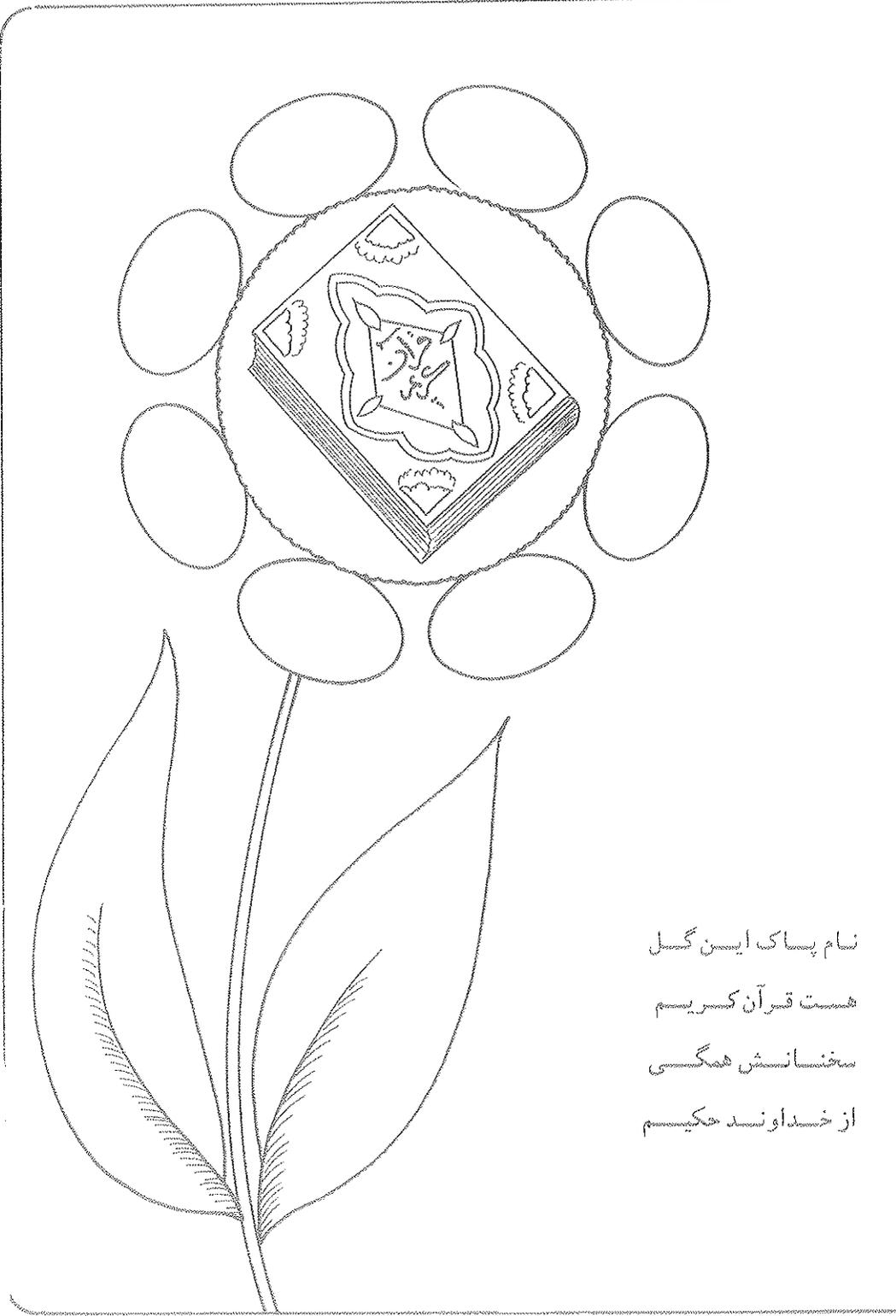
من آرزو دارم که روزی
مثل پدر قرآن بخوانم
در گوشه‌ای بنشینم آرام
از قصه‌های آن بخوانم
من خوب می‌دانم که قرآن
از هدیه‌های آسمان است
هر حرف زیبایی که دارد
حرف خدای مهربان است
قرآن برایم مثل باغیست
باغی پر از گل‌های خوشبو
باید همیشه دوست باشم
مانند یک پروانه، با او

شبهه شماره ۵: مسابقه حفظ سوره‌ها

جهت اجرای مسابقه لازم است مجری از قبل موضوع را به اطلاع دانش‌آموزان برساند و وقت معینی را مشخص نماید. در روز تعیین شده مسابقه با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید توسط دانش‌آموزی خوش صدا شروع خواهد شد. دانش‌آموزانی که توانسته‌اند نسبت به بقیه دوستان خود سوره‌های بیشتری را از حفظ بخوانند بعنوان برنده انتخاب خواهند شد و مورد تشویق قرار می‌گیرند. (در صورت امکان با هماهنگی اولیا هدایایی برای آنها خریداری شود).

شبهه شماره ۶: نقل حدیث

از دانش‌آموزان تقاضا گردد هر کدام یک سخن از پیامبر و یا ائمه معصومین علیهم السلام پیرامون قرآن به کمک اولیا و یابزرگترهای دیگر یاد گرفته و در کلاس بیان نمایند. پس از قرائت احادیث توسط دانش‌آموزان ضمن توضیحات مختصر پیرامون احادیث مطرح شده توسط مجری، از زحمات دانش‌آموزان در جمع آوری سخنان پیرامون قرآن تقدیر بعمل آید و ضمناً از آنها خواسته شود حدیثی را که یاد گرفته‌اند با کمک اولیا در دفتر شکوفه‌ها بنویسند.



نام پاک این گل
هست قرآن کسریم
سخنانش همگی
از خداوند حکیم

برنامه: آراستگی واحد کار (۹): رعایت بهداشت فردی

مبانی

از جمله نخستین اقدامات مقدماتی برای تکریم دانش آموزان فراهم آوردن زمینه‌ای است که آنان چه به لحاظ وظایف انسانی و چه به لحاظ وظایف ایمانی با اولین و مهمترین مسأله حیاتی یعنی رعایت بهداشت فردی آشنا شوند.

آشنایی دانش آموزان با فلسفه و طرق رعایت بهداشت فردی از اولویتهای اجرای طرح کرامت در پایه اول دوره ابتدایی است زیرا اجرای این برنامه از عوامل سلامتی و شادابی انسان می‌شود و انسان سالم و شاداب به تکریم اولی‌تر از افرادی است که آگاهانه با عدم رعایت بهداشت، سلامت و نشاط خود را در معرض خطر قرار می‌دهند.

یکی از امتیازات دین مبین اسلام که عامل جذب انسانهای بی شماری به این دین گردیده است توجه و اهمیتی است که به نظافت و پاکیزگی قابل می‌باشد، دستورات مؤکدی که در مراسم و زیارات به شستشوی بدن، غسل کردن و وضو داشتن همراه با معنویت نموده است، در این مقوله قابل توجه است. حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند **بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى النَّظَافَةِ** (اسلام بر پاکیزگی بنیان نهاده شده است.) در جمله دیگر اشاره می‌فرمایند **النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ** (نظافت جزئی از ایمان است) سیره پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام سراسر نمایانگر رعایت بهداشت و سفارش به پاکیزگی و طهارت است و منقول است آن حضرت فرمودند: راه قرآن را تمیز کنید. عرض شد: ای رسول خدا راه آن کجاست؟ فرمودند: دهان‌های شما، عرض شد: چگونه تمیز کنیم فرمودند: با مسواک زدن و حضرت علی ؑ می‌فرمایند بدنهای خود را با آب "تمیز" از بوی بد شستشو دهید زیرا خداوند بندگان کثیف را دشمن می‌دارد. امام باقر ؑ می‌فرماید: ناخنهای خود را بگیرید که ناخن‌ها محل اجتماع شیطان (میکرب) است و بعلاوه:

خوردن صبحانه رو پوشت را پوشیدی!

قصه گو: بله بچه‌های عزیز زنگ که زده شد بچه‌ها همه صف بستند. خانم بهداشت و آقای ناظم برای آنکه بچه‌های تمیز و مرتب را تشویق کنند از میان صف‌های بچه‌ها رد شدند. موهای قلی آشفته بود. قلی کیفش را طوری در بغل گرفته بود که خانم بهداشت روپوش کتیف و چروک او را نبیند اما ناخن‌های بلند و سیاه قلی معلوم بود. خانم بهداشت به قلی گفت پسر من از صف بیرون بیا و جلوی درسه منتظر بمان، من می‌خواهم با تو حرف بزنم.

قلی خیلی ناراحت شده بود. او از صف بیرون آمد و جلوی دفتر آقای ناظم ایستاد. وقتی زنگ کلاس زده شد. خانم بهداشت پیش قلی و چند نفر دیگر از بچه‌ها که کنار هم ایستاده بودند رفت. خانم بهداشت آنها را توی دفتر برد و از آنها پرسید بچه‌ها یک دانش‌آموز خوب در خانه و مدرسه باید چه کاری انجام دهد که بهداشت را رعایت کرده باشد؟ قلی قبل از آنکه بچه‌های دیگر جواب بدهند گفت:

- خانم اجازه، ما بگیم؟ خانم باید دست و صورتش همیشه پاکیزه باشد.

موی سر و ناخنش کوتاه و تمیز باشد. با حوله تمیز و پاکیزه که مال خودش می‌باشد دست و صورتش را خشک کند. با قاشق و چنگال غذا بخورد و بعد از توالیت رفتن با آب و صابون دستهایش را بشوید و موقع مسواک زدن از خمیر دندان استفاده کند.

قصه گو: خانم بهداشت که خیلی از حرف‌های قلی خوشش آمد؛ بود گفت: قلی جان تو که همه این چیزها را می‌دانی چرا بهداشت را رعایت نمی‌کنی؟ بعد خانم بهداشت از بقیه بچه‌ها پرسید: بچه‌ها شما می‌دانید چه چیز باعث می‌شود که ما به چیزهایی که می‌دانیم و بلد هستیم عمل نمی‌کنیم. بعد همه بچه‌ها یک صدا گفتند:

علت این کار فقط تنبلیه، تنبلیه، تنبلیه!

علی: قلی جان دوست داری برات یک شعر بخوانم؟

قلی: اگر می‌شود شعر دوچرخه را برایم بخوان من آن شعر را خیلی دوست دارم.

علی: باشد قلی جان پس توهم با شعری که من می‌خوانم دست بزن.

لباس و دست و پایم	همیشه چون تمیز است
خریده است برایم	پدر، دوچرخه‌ای نو
تمیز و خوب و زیباست	دوچرخه قشنگم
نمونه توی دنیا است	به خوبی و زرنگی

قلی؛ من هم می‌خواهم بعد از این مثل تو و دوچرخه‌ات تمیز و خوب و زیبا باشم.

شبهه شماره ۲ - تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد تعدادی از ابزار و وسایل رعایت بهداشت فردی که با هریک از آنها بهداشت بخشی از بدن رعایت می‌شود آمده است باید دانش‌آموز ارتباط آنها را پیدا کرده و بهم وصل نماید. این برگ در اختیار دانش‌آموزان قرار گرفته و از آنها خواسته شود در منزل به هنگام اوقات فراغت با کمک اولیای خود موارد خواسته شده را انجام دهند، و در وقت تعیین شده به کلاس ارایه نمایند.

مجری ضمن تشویق دانش‌آموزان از آنان بخواهد این برگ را در دفتر شکوفه‌ها بایگانی نمایند.

شبهه شماره ۳ - اجرای شعر

اشعاری که در ذیل درج گردیده است به انتخاب مجری و یا همه آنها در کلاس برای دانش‌آموزان خوانده شود و آنها نیز سعی کنند تعدادی از این اشعار را حفظ کنند.

می‌شناسی من را؟

دوستم با دست	جنگ با ناپاکی است
دوستم با مویت	قصه هر روزم
می‌زنی من را گاه	گرچه در این پیکار
به سرت، بر رویت	روز و شب پیروزم
***	***
کوچکم من، اما	می‌شناسی من را؟
قدرتم بسیار است	اسم من "صابون" است
دیو بیماری از	دل بیماری از
کار من بیزار است	دست من پر خون است
***	***

چه بچه قشنگی
بسرای این تمیزی
دندانهای سفیدش
رو لثه‌های پاکش
به صورتش نگاه کن
به چشمهای روشن
خوش به حال باباو
الهی زنده باشه

ببین چقدر تمیز است
پیش همه عزیز است
چه خوب به صف نشسته
مثل صدف نشسته
که ماه آسمان است
که خورشید تابان است
خوش به حال مامانش
بلا نیبینه جانش

شعر: محمود کیانوش

بهداشت فردی

حسنی بی‌دندون شده
زار و پریشون شده
بی‌احتیاطی کرده
حالا پشیمون شده
با دندوناش شکسته
بادوم سخت و پسته
مک زده به آب نبات

هی جویده شکلات
قندونو خالی کرده
وای که چه کاری کرده
دونه به دونه دندوناش
خراب شدن یواش یواش
تا خونه همسایه‌ها
میاد صدای گریه‌هاش

شکوه قاسم‌نیا

وقتی می‌ریم به حمام
تمیز و زیبا می‌شیم
می‌خندیم از خوشحالی
مثل گلا و امی‌شیم

رفته بودم زیر دوش
خیس شده‌ام مثل موش
بودم کثیف و سیاه
تمیز شدم مثل ماه

اسدالله شعبانی

شانه، حوله، مسواک

آن شانه را بر موزن

چون شانه موی تونیست

آن حوله بر صورت نزن

چون حوله مال دیگر نیست

مسواک او مسواک اوست

مسواک من هم مال من

مسواک را با حوصله

هر شب به دندانت بز

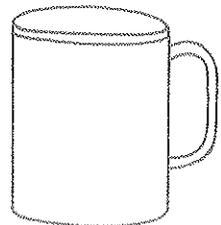
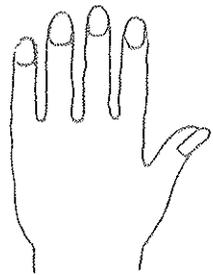
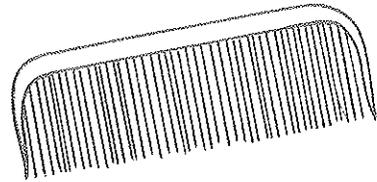
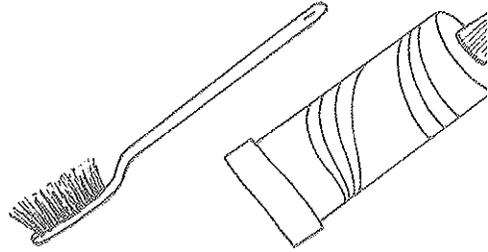
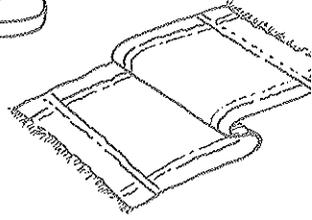
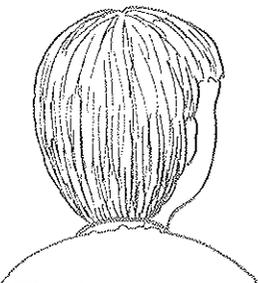
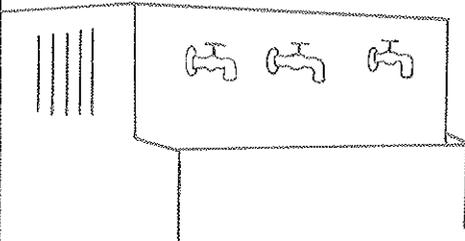
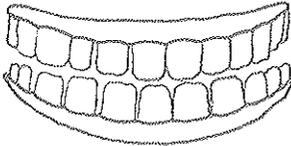
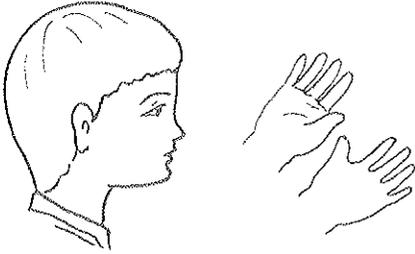
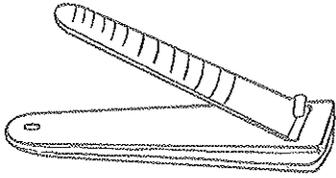
مسواک کردن چهره را

خندان و خوشرو می کند

بوی دهانت را فقط

مسواک خوشبو می کند

مصطفی رحماندوست



می‌رود مراتب بالاتر از این مرتبه است به طوری که مرتبی به حدی از کرامت نفس دست پیدا کند که در مقابل وظایف افراد نیز که مرتبه دون نیکی است و یا حتی در مقابل بدی‌های از روی جهالت و غفلت دیگران نیز به نیکی پاسخ گوید.

هدف

ایجاد و تقویت حس قدردانی در دانش آموز

آزمون

دانش آموز در مقابل خوبیهای دیگران قدر دانی می‌کند.

دانش آموز در مقابل انجام وظایفی که دیگران نسبت به وی ابراز می‌دارند قدردانی می‌کند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱ قصه‌گویی؛ حرفهایی که گفتنش لازم است

بعد از خواندن قصه " حرفهایی که گفتنش لازم است "

معلم از بچه‌ها می‌پرسد: * بچه‌ها چرا در برابر کارهای خوب دیگران باید تشکر کنیم؟

* به چه شکل‌هایی می‌توان از دیگران تشکر کرد؟

* از پدر و مادر و معلم خودمان چگونه تشکر کنیم؟

* آیا فقط با گفتن یک جمله یا یک کلمه می‌توان تشکر کرد یا

با کارهای خوب خودمان هم می‌توانیم از دیگران تشکر

کنیم؟

* آیا کمک کردن به دیگران هم یک نوع تشکر است؟

* اگر یک وقت فراموش کردیم از دیگران تشکر کنیم باید چه

کاری انجام دهیم؟

مجری می‌تواند سئوالات دیگری در همین زمینه از بچه‌ها بپرسد و دانش‌آموزان را در بحث

و گفتگو شرکت دهد. گاه شیوه‌ها و روشهایی که بچه‌ها برای تشکر کردن از دیگران بیان می‌کنند

جالب و شنیدنی است.

حرفهایی که گفتنش لازم است

صبح جمعه، زودتر از همیشه، از خواب بیدار شدیم، حمام رفتیم، بهترین لباسهایمان را

پوشیدیم. همان طور که مادر گفته بود، چند تا شاخه گل از باغچه چیدیم. آنها را توی کاغذ زیبایی پیچیدیم. نسرين گلها را در دست گرفت. پيش مادر رفتيم و خداحافظی کرديم تا برويم. مادر ما را بوسيد و گفت: اميدوارم که به هردو شما خیلی خوش بگذرد. چيزهايی را که ديشب گفتم فراموش نکنيد. دلم می خواهد آن قدر بچه های خوبی باشيد که بازهم اجازه بدهم که تنها به مهمانی برويد.

مادر را بوسيديم و گفتيم: خيالتان راحت باشد. حرفهای شما را فراموش نمی کنيم. آن وقت راه افتاديم و مثل دو تا بچه خوب، همان طور که مادر گفته بود، سوار اتوبوس شديم. به خانه خاله جان رسيديم. در باز بود. ولی، همان طور که مادر به ما یاد داده بود، در زديم. یاسمین، دختر خاله ما، با خوشرویی آمد و ما را توی خانه برد. با یاسمین و پدرش و خاله جان سلام و احوالپرسی کرديم. نسرين هم دسته گل را به خاله جان داد. خاله جان خیلی از گلها و مهربانی ما تعريف کرد و گفت: تشکر می کنم، چه گلهايی قشنگی!

تا ظهر نسرين و من با یاسمین بازی کرديم. هر سه باهم مهربان بوديم و هيچ چيز بدی پيش نيامد. ظهر شده بود که خاله جان ما را صدا زد و گفت: بچه ها، ناهار حاضر است. هر سه تا رفتيم و دست و رويمان را با آب و صابون شستيم. لباسهايمان را مرتب کرديم و رفتيم و کنار سفره ناهار نشستيم. خاله جان سفره قشنگی برای ناهار چيده بود. اول بشقاب نسرين را برداشت. توی آن کمی آش ريخت و جلو نسرين گذاشت. نسرين، که شايد خیلی گرسنه بود، فوری قاشق را برداشت و توی آش فرو برد. آن قدر عجله داشت که حرفهای مادر را فراموش کرد. آن قدر عجله داشت که صبر نکرد تا خاله جان برای همه غذا بکشد و همه باهم غذا بخوريم. همين عجله کردن بيخود سبب شد که کمی آش روی سفره سفيد و پاکيزه بريزد. خاله جان، که خیلی مهربان است، چيزی نگفت. من و یاسمین زیرچشمی به نسرين نگاه کرديم، ولی چيزی نگفتيم.

من، تا خاله جان کمی آش توی بشقابم ريخت و بشقاب را جلو من گذاشت، به یاد حرف مادرافتادم. با خوشرویی گفتم: تشکر می کنم، خاله جان بعد هم، وقتی که اولين قاشق آش را خوردم، گفتم: خاله جان، دست شما درد نکند. چه آش خوشمزه ای پخته ايد! آن وقت بود که نسرين تازه به یاد حرفهای مادر افتاد. رنگش کمی سرخ شد و گفت: خاله جان، عجب آش خوبی بود!

خاله جان خنديد و نگاهی به بشقاب خالی نسرين انداخت. بشقاب را از جلو نسرين برداشت و توی بشقاب ديگری کمی گوشت مرغ و سيب زمینی برای نسرين کشيد. ظرف نان در طرف ديگر سفره بود. نسرين داشت از آن دور دستش را دراز می کرد تا نان

بردارد که من به دادش رسیدم. به یاسمین گفتم: دخترخاله، خواهش می‌کنم کمی نان به نسرين بدهد.

خاله جان، که همه چیز رادیده بود، بامهربانی گفت: نسرين جان، چرا خودت نمی‌گویی که نان می‌خواهی؟ مگر زبان نداری، دخترترم؟

عصر که به خانه بر می‌گشتیم، توی راه همه‌اش درباره‌ی این مهمانی حرف می‌زدیم. راستی راستی به ما خوش گذشته بود. نزدیک خانه که رسیدیم، نسرين گفت: به مادر نگویی که سرسفره چه کار کردم. نمی‌دانم چطور شد که ناگهان حرفهای مادر را فراموش کردم. حالا دیگر یاد گرفته‌ام که درست غذا بخورم. بادوسه کلمه حرف و کمی دقت همیشه آدم می‌تواند باادب باشد. باید یادم باشد که دیگر بفرمایید، خواهش می‌کنم، تشکر می‌کنم. ببخشید، و این جور حرفها را هیچ وقت فراموش نکنم. اینها حرفهایی است که گفتنش لازم است.

شيوه شماره ۲ - تکميل برگ شکوفه

قبل از دراختيار گذاردن برگ شکوفه این واحد از دانش‌آموزان خواسته شود با استفاده از کلماتی که تاکنون یاد گرفته‌اند نامه تشکرآمیزی به والدین خود بنویسید و از همکاری آنان در اجرای این طرح قدردانی نمایند.

توضیح: بهتر است این نامه درکارتی با ابعاد دلخواه دانش‌آموزان تحت عنوان "کارت تشکر" نوشته شود ضمناً اگر این تذهیب و رنگ‌آمیزی گردد مطلوب خواهد بود. مجری محترم زمینه‌ای را فراهم سازد تا کارتهای ساخته شده دانش‌آموزان قبل از اهدا به پدر و مادر مورد بازدید قرار گرفته و دانش‌آموز آنیکه را که توانسته‌اند کارتهای زیبایی را با مضامین بهتر ارایه نمایند مورد تشویق قرار دهد.

سپس برگ شکوفه این واحد بهمراه این کارت دراختيار دانش‌آموزان قرار گیرد واز آنها خواسته شود به کمک اولیای خود برگ شکوفه را تکميل و رنگ‌آمیزی نموده و در وقت تعیین شده به کلاس بیاورند. پس از دریافت برگ شکوفه‌های تکميل شده مجری محترم در جهت قدرشناسی آنها، از ایشان تشکر مجدد می‌نماید.

تذکره: دانش‌آموزانیکه بطور مکرر مورد تشویق قرار می‌گیرند، جوایزی برای آنها تهیه شده و بهتر است مجری محترم نظام مناسبی برای تشویق کردن دانش‌آموزان واهدای جایزه به آنها داشته باشد.

شيوه شماره ۳: اجرای شعر (مرغ قشنگم)

با ایجاد زمینه‌ای مناسب شعر زیر درکلاس خوانده شود ودر صورت امکان از دانش‌آموزان

خواسته شود در صورت توان شعر را حفظ نمایند.

مرغ قشنگم

مرغ قشنگم، قدقد فدا کرد
از توی لانه من را صدا کرد
در خانه پیچید قدقد قدایش
من آب و دانه بردم برایش
دادم به مرغم آن دانه‌ها را
اوهم به من داد یک تخم زیبا

افسانه شعبانی نژاد

شبهه شماره ۴ - "تشکر از مسئولین مدرسه"

مجری محترم متن تشکرآمیزی را با همکاری دانش‌آموزان تهیه نموده به امضای همه دانش‌آموزان برساند، سپس به پاس قدردانی از زحمات مسئولین مدرسه در تمام زمینه‌ها و مخصوصاً فراهم نمودن امکانات اجرای طرح کرامت به آنان تقدیم نماید. توضیح: بهتر است این نامه پس از رویت مسئولین مدرسه جهت رویت عموم دانش‌آموزان در تابلو اعلانات نصب گردد. و شایسته خواهد بود اگر مسئولین نیز از کار ابتکاری این دانش‌آموزان در مراسم صبحگاهی قدر دانی متقابل بنمایند.

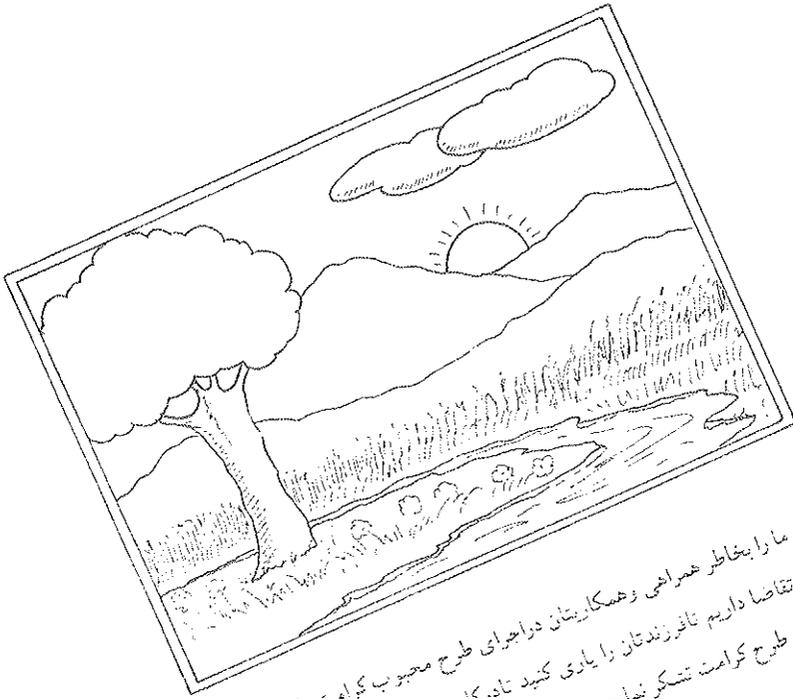
شبهه شماره ۵: قصه خوانی: دوستی ماهی و خرچنگ

در یک دریاچه کوچک دو تا ماهی قشنگ زندگی می‌کردند خرچنگی همسایه آنها بود یک روز که مثل همیشه ماهیها باهم مشغول بازی بودند دیدند که خرچنگ پایش در لای سنگ گیر کرده است آنها رفتند جلو تا کمکش کنند بعد با زحمت زیاد توانستند پای خرچنگ را از لای سنگهای بیرون بکشند و او را نجات دهند.

خرچنگ از آنها تشکر کرد و هر سه از هم جدا شدند چند روز بعد که مثل همیشه دو تا ماهی باهم بازی می‌کردند ناگهان خودشان را در میان تور ماهیگیری دیدند و دیگر کار از کار گذشته بود اتفاقاً در همین وقت خرچنگ که از آنجا می‌گذشت صدای ناله آنها را شنید خرچنگ به کمک ماهیها رفت آنها را دلداری داد و گفت نگران نباشید الان شما را نجات می‌دهم خرچنگ با چنگالهایش تورها را پاره کرد و ماهیها را آزاد کرد.

ماهیها از خرچنگ تشکر کردند آنها فهمیدند که تشکر کردن دوستی و محبت را بیشتر می‌کند برای همین بعد از آن محبت دوستی آنها بیشتر شد و قدر همدیگر را بیشتر دانستند.

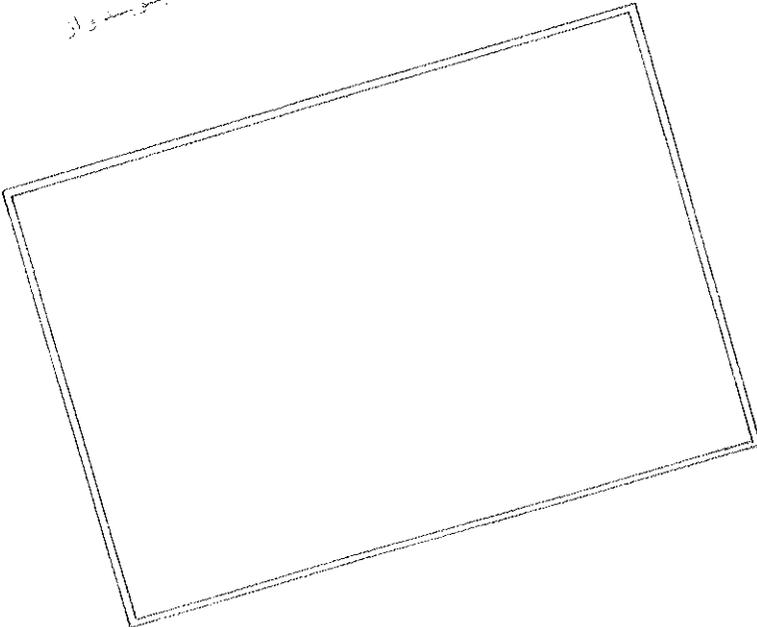
بسمه تعالی
اولیای محترم دانش آموزان...



سلام علیکم :

صمیمانه‌ترین درودهای ما را بخاطر همراهی و همکاری‌تان در اجرای طرح محبوب کرامت پندیرا بنامید.
از محضر شما بزرگواران تقاضا داریم تا فرزندان را یاری کنید تا در گذر زینر نامه‌ای برای معلم محترم خود پیوسته و از زحمات ایشان بخاطر اجرای طرح کرامت تشکر نمایید.

توفیق شما اولیای گرامی
را از درگاه خداوند متعال
مسالمت داریم .



برنامه: آداب معاشرت واحد کار (۱۱): احترام به پدر و مادر

مبانی

پدر و مادر نخستین انسانهایی هستند که کودک آنها رامی شناسد و حیات دنیوی و اخروی خود را مدیون آنهاست. پدر و مادر همچون شمعی ذوب می‌شوند و خود را نثار فرزندان می‌کنند و جان و مال خود را به پای فرزند ریخته و او را تا رسیدن به استقلال و خودکفایی همراهی می‌نمایند از این رو بر فرزند است حتی بر حسب وظیفه آنان را گرامی بدارد و مراتب ادب و حرمت آنها را به جای آورد. در منابع دینی ما از قول حضرت رسول اکرم ﷺ آمده است که نگاه فرزند بر چهره پدر و مادر از روی مهر و محبت، عبادت محسوب می‌شود عبادتی که یک حج مقبول است در حدیثی دیگر از امام رضا ﷺ آمده است بر تو باد اطاعت از پدر و احسان و لیکویی به وی و خضوع و فروتنی در برابر او و بکوش در تکریم و بزرگداشتش و همیشه صدایت را از صدای او پایین بیاور، زیرا پدر، اصل وریشه تو است و تو شاخه‌ای از آن تنی، اگر پدر نبود خداوند ارجی برای فرزند قایل نمی‌شد. پس برای پدر، جان و مال و جاه خود را بذل کن، در باره مادر نیز که حق او واجبتر و ادای آن دشوارتر است، مطالب زیادی آمده از جمله از معصوم ﷺ نقل شده: مادر، فرزندش را ماهها در شکم خویش نگاه داشته که احدی جز او نتواند چنین کند. او با چشم و گوش و دیگر اعضایش در حفظ و حراست طفل می‌کوشد و از این کار، بسیار خشنود هم هست. او ماهها با درد و زحمت، تورا حمل کرده و با رنج و شکنجه، تو را می‌زاید و راضی می‌شود که خود گرسنه بماند و توسیر شوی، تشنه باشد اما تو سیراب گردی و برهنه بماند ولی تو لباس داشته باشی و خود، گرمای آفتاب را تحمل می‌کند تا تو در زیر سایه بیارمی، پس بهمین مقدار باید مادر را سپاس گویی و به وی احسان و خوبی کنی. و در حدیثی دیگر است هرکس پیشانی مادر خویش را ببوسد از آتش جهنم مصون است.

حضرت امام رضا علیه السلام شکرگزاری از پدر و مادر را طی حدیثی چنین فرموده است: خداوند فرمان داده که بندگان او و پدر و مادر را با هم سپاس گویند، پس هر کس پدر و مادرش را شکرگزار نباشد و سپاس آنان را بجای نیاورد، خدای خویش را هم سپاس نگفته است. اما قرآن نیز در این زمینه عالیترین آموزشها را به انسان ارایه کرده و می فرماید که: جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان و نیکویی نمائید و هرگاه یکی و یا هر دو آنها که سنال و فرثوت شوند برآنان کلمه "اف" هم نگو، ایشان را به تندی از خود مران و برایشان سخنی بزرگوارانه و کریمانه بگو و بال ذلت و فروتنی و سایه پرمهر و رافت برایشان بگستران و بگو: پروردگارا، آنان را مورد لطف و رحمت خویش قرار بده که در خردسالی به پرورش من پرداخته اند.

واخفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

اهداف

ترغیب دانش آموز به رعایت ادب در برخورد با پدر و مادر (سلام کردن، گشاده رویی، حرف شنوی، همکاری در امور منزل....)

آزمون

دانش آموز به مرور آداب ارایه شده را در برخورد با پدر و مادر رعایت می کند.

شیوه ها

شیوه شماره ۱: قصه گوئی

قصه زیر برای دانش آموزان خوانده شود:

قصه: با قلب کوچکم مادر

آن روز وقتی با بچه ها از مدرسه به خانه می آمدیم، مریم نزدیک من آمد و در حالیکه دست مرا میان دستهایش گرفته بود گفت: "سمیه جان! امروز در مدرسه از چیزی ناراحت بودی؟ در تمام مدت توی کلاس متوجه تو بودم حتی یک کلمه از چیزهایی که خانم روی تخته نوشته بود، یادداشت نکردی. اصلاً حواست به درس و کلاس نبود، خوشحال نیستی از اینکه فردا می خواهیم به اردو برویم؟"

به مریم گفتم: "امکان دارد فردا من همراه شما نیایم."

... همراه ما بیایی؟^{۱۹} تو رو خدا از این حرفها ترون، تو مثلاً نمازینده کلاس ما در مسابقه نقاشی هستی، ما که بجز تو کسی را نداریم.

... چرا، داریم، ریجانه و زهرا هر دو می‌توانند نقاشی کنند.

مریم برای لطمه‌ای ایستاد و با نگرانی گفت: "اما... سبیه، تو خودت می‌دانی، آنها به فشنگی تو نمی‌توانند نقاشی کنند، چرا به قراری که گذاشتی نمی‌خواهی عمل کنی؟"

... باور کن خیلی دلم می‌خواهد همراه شما باشم، خودت می‌دانی که مدتهاست انتظار چنین روزی را می‌کشیم، اما مریم جان حال مادرم اصلاً خوب نیست، امروز صبح نمی‌خواستم مدرسه بیایم مادر مرا با اصرار به مدرسه فرستاد. تو می‌دانی که ما کسی را نداریم تا در خانه به مادر کمک کند. مهدی که خیلی کوچک است. سمانه هم که نوبت بعد از ظهر است. مادر برای آنکه من از درس و مشقم عقب نمانم با آن حال بدش، مجبور شد از رختخواب بیرون بیاید. اما من می‌دیدم که با چه زحمتی راه می‌رود. دلم نمی‌خواهد او را فرود تنها بگذارم.

وقتی حرفهای من تمام شد، مریم سرش را تکان داد و گفت: "هر طور خودت می‌دانی، حالا ممکن است حالت مادرت امروز بهتر باشد و احتیاجی به بودن تو در خانه پیدا نشود. در آن صورت قول می‌دهی فردا همراه ما به اردو بیایی؟"

دستم را دور گردن مریم انداختم و گفتم: "انشاءالله که اینطور باشد، آن وقت من هم خوشحال می‌شوم و با خیال راحت با شما به اردو می‌آیم، وقتی مریم از من جدا می‌شود، دستش را به علامت خدا حافظی تکان داد و گفت: "پس قرار ما فردا ساعت شش و نیم صبح."

بعد از خدا حافظی با عجله به طرف خانه حرکت کردم. در راه نمی‌دانم چرا بی اختیار یاد پدر افتادم، دلم هوای او را کرده و با خودم گفتم: "اگر الان او پیش ما بود چقدر می‌توانست خوشحالمان کند، چقدر می‌توانست کمک ما باشد، بعد یاد این حرفش افتادم که آن روز موقع خدا حافظی، به من زد: "سبیه جان، سمانه جان! شما دیگر دختران بزرگی شده‌اید، شاید احتیاجی به این نباشد که من به شما سفارش کنم. من ضمن آنکه همه شما را به خدا می‌پیارم از شما خواهش می‌کنم در این سه ماهی که در جبهه هستیم به دوسه‌پایان برسید و در کارهای خانه به مادرتان کمک کنید، او خیلی دست تنهاست. درست است که من پسر بزرگی ندارم تا به او سفارش کنم، اما هیچ فرقی نمی‌کند دختران خوبی مثل شما هم می‌توانند برای همه ما قوت قلبی باشند."

همانطوری که چهره مهربان پدر در نظرم بود، از دور سمانه را دیدم که پشت در خانه نشسته

است. جلوتر که رفتیم، مهدی را دیدم که پهلوی سمانه روی پله اسباب بازی اش بازی می‌کرد. سمانه تا مرا دید، سلام کرد و گفت: "سمیه جان! مادر خوابش برده، من مهدی را آوردم بیرون تا سرو صدا راه نیندازد."

نزدیک غروب بود که مادر از خواب بیدار شد. به صورت مادر که نگاه می‌کردم از ناراحتی انگار کسی به قلبم چنگ می‌زد، خیلی خسته و رنگ پریده به نظر می‌آمد. پرسیدم: "مادر جان! به چیزی احتیاج داری؟ گرسنه نیستی؟ برایت آش درست کرده‌ایم، میل داری کمی برایت بیاورم؟"

خنده روی لبهای خشک مادرم نقش بست و گفت: "همه جا مثل دسته گل پاک و تمیز است، بارک الله دختران خوبم، من دعایم کنم همیشه سلامت و موفق باشید، انشاءالله حال من زود خوب بشود تا شما بیشتر به درس و مشقتان برسید." در کنار کاسه آشی که ریخته بودم، چند تکه نان گذاشتم و برای مادرم بردم. پهلویش که نشستم پرسید: "مهدی کجاست؟"

- طبقه پایین پیش احمد است، مادرش دارد به هر دو آنها نقاشی یاد می‌دهد. سمانه هم شامش را خورده و مشقهایش را می‌نویسد.

مادر مثل آنکه چیز تازه‌ای به یادش آمده باشد، نگاهی به من انداخت و گفت: "راستی! اصلاً یادم نبود، فردا جمعه است، مگر قرار نیست به اردو بروی؟"

نمی‌دانستم چه جوابی باید بدهم، به بهانه آوردن آب به طرف آشپزخانه رفتم. مادر دو باره سؤالش را تکرار کرد: "نمی‌خواهی وسایلت را برای فردا آماده کنی؟" لیوان آبی را که پر کرده بودم به دستش دادم و گفتم: "هنوز برنامه‌ام کاملاً معلوم نیست، یعنی..... یعنی میدانید مادر جان اگر مریم دنبالم آمد می‌روم، والا پیش شما خواهم ماند. آنشب تا دیر وقت خوابم نمی‌برد، همه حواسم به مادر و خواهر و برادرم بود. چندین بار از خواب بیدار شدم، مادرم هنوز از درد و تب می‌نالید. نیمه شب آب و دوا می‌آورد و خوابم می‌برد. تا صبح خواب اردو می‌دیدم، خوابهای عجیب و غریب، یک بار خواب دیدم که به جای مقوا، روی نسخه مادرم نقاشی می‌کنم. وقتی از خواب بیدار شدم همه بدنم از عرق خیس شده بود. می‌خواستم دوباره بخوابم اما خوابم نمی‌برد.

از بیرون، صدای اذان بگوשמ رسید. مادر را از خواب بیدار کردم. وقتی برای وضو گرفتن روی پایش ایستاد، سرش گیج رفت، زیر بغل او را گرفتم و درحالیکه، او را آرام، آرام جلو

می‌پردم، درد دل با خود گفتم: "خیال رفتن به اردو را باید پاک از سرم بیرون کنم". ساعت نزدیک شش بود که مهدی را از خواب بیدار کردم "مهدی جان! آقا مهدی! چشمت را باز کن، مگر دوست نداری من امروز پیش شما بمانم."

وقتی مهدی این حرف مرا شنید چشمهایش را که از خستگی باز نمی‌شدند با زحمت باز کرد و گفت: "چرا دوست دارم! اگر تو پیش ما بمانی خیلی خوشحال می‌شویم."

پیشانی‌اش را بوسیدم و گفتم: "پس اگر می‌خواهی پیش شما بمانم باید بروی در خانه مریم و به او بگویی که دنبال من نیاید، فهمیدی؟"

مهدی مثل برق با سرعت از رختخوابش بیرون آمد، مثنی آب به صورتش زد و بدون آنکه سروصدایی راه بیندازد از اطاق بیرون رفت.

آن روز مادر تا عصری حالش خوب نبود. اما نزدیک غروب کمی حالش بهتر شد. مهدی داشت بازی می‌کرد. من هم با سمانه حساب کار می‌کردیم که صدای در آمد، از پشت در اطاق صدای مریم را شناختم. وقتی وارد اطاق شد، با اشاره به او فهماندم که درباره اردو جلوی مادرم حرفی نزنند. میدانستم که اگر مادر بفهمد من عمداً اردو نرفتم تا از او پرستاری کنم، غصه خواهد خورد.

بعد از سلام و احوالپرسی با مریم رفتیم توی آشپزخانه و در را بستیم و پرسیدم: "خوب مریم جان! بگو ببینم کلاس ما برنده شده یا نه؟"

مریم لبخندی زد و گفت: "البته که برنده شد، ولی جای تو خیلی خالی بود، نه من بگویم، همه می‌گفتند، اگر تو بودی جزء گروه ما حتماً برنده می‌شدی. فردا قرار است سرصف جایزه‌ها را بدهند. آنقدر دلم سوخت تونبودی. خیلی خوش گذشت، تقصیر خودت بود، حالا پشیمان نیستی از اینکه نیامدی؟"

- نه مریم جان، اصلاً پشیمان نیستم، اگر می‌آمدم پشیمان می‌شدم،

- خانم گفت بعد از امتحانات ثلث دوم هم باز اردو داریم انشالله دفعه دیگه تو باید همراه

ما بیایی، راستی حال مادرت چطور است؟

- دیشب و امروز صبح که اصلاً خوب نبود اما از قبل از آمدن تو کم کم حالش بهتر شد.

- خوب سمیه جان! من دیگه باید یواش، یواش برم، مادرت که خوابیده وقتی بیدار شد از

عوض من احوالش را بپرس، خوب دیگه خدا حافظ. تا فردا.

چند لحظه بعد از خدا حافظی مریم، مادر چشمهایش را باز کرد و در حالیکه برق شادی و

و دخترم خواهرت.

چشمان کودک یتیم از خوشحالی برق زد. از جا بلند شد و دستهای پیامبر را بوسید. بوی خوش دستهای پیامبر او را آرام کرد. زود اشکهایش را پاک کرد و گفت: "حالا من، بهترین پدر و مادر و خواهر را دارم."

پیامبر دست او را گرفت و به خانه برد. بچه‌های دیگر با حسرت به او نگاه می‌کردند در خانه، پیامبر به حضرت فاطمه علیها السلام گفت: "فاطمه جان! این کودک از امروز برادر تو است." حضرت فاطمه هم او را نوازش کرد، دست و رویش را شست، برایش غذا آورد و لباس نو تنش کرد.

شبیوه شماره ۳ - اجرای شعر

مجری محترم از بین اشعار زیر یک شعر برای مادر و یک شعر برای پدر انتخاب کرده برای دانش‌آموزان اجرا نماید و در صورت تمایل از همه شعرها استفاده نماید. ضمناً تعدادی از اشعار را می‌توان در قالب سرود به صورت دستجمعی اجرا کرد.

مادر مهربان من

مادر مهربان من	بوی بهار می‌دهی
روح من و روان من	ای به فدای جان تو
بسیا بسیا کنار من	مهر منی، ماد منی
ایسن دل بیقرار من	تو را تو را می‌طلبد
دوباره بوسه می‌زنم	دست تو را دست تو را
تویی همان فرشته‌ام	ماد منی، ماد منی
اسم تو را نوشته‌ام	به روی قلب کوچکم

پدر

سایهات ما را به سر	دوستت دارم پدر
رخت و آب و نان ز تو	خانه آبادان ز تو
زودتسر از آفتاب	صبح برخیزی ز خواب
کرده روشن خانهات	همت مسردانهات
کوشش و مهر و صفا	از تو آموزم و فسا
مهر و آرامش ز توست	امن و آسایش ز توست
سایهات ما را به سر	دوستت دارم پدر

پروین دولت‌آبادی

چراغ خونه

تویی چراغ خانه
داری دو صد نشانه
تسو می روی زخانه
در چسهرهات نشانه
پیوسته می دهم گوش
نسمی کنم فراموش

مصطفی وجدانی

بابای مهربانم
از لطف و مهربانی
هر روز بعد از نماز
می بینم از محبت
حرف ترا پدر جان
اندرزهای خوبت

من با تو سرفرازم
تو نعمت خدائی
تسو می روی زخانه
که می روی سر کار
گفته است از تو با من
کلامت می دهم گوش

بابای خوب و نازم
دائم به فکر مائی
هر روز بی بهانه
خدا تو را نگهدار
قرآن پاک و روشن
بگشا به رویم آغوش

"سرود پدر"

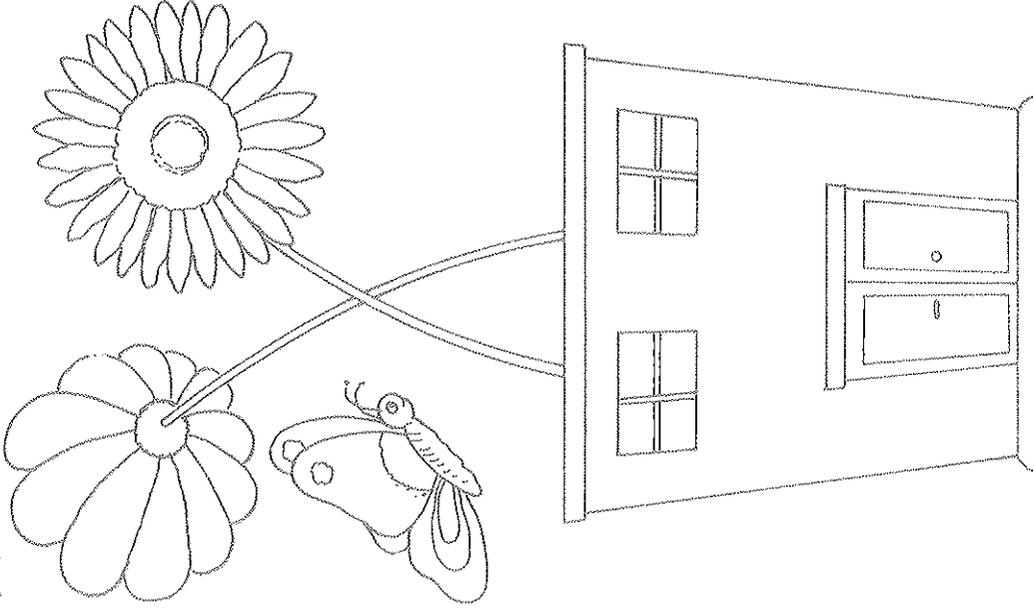
مثل ماه

این کلاه ماه را
می گذرام بر سرم
گرم و نرم و ساده است
مثل دست مادرم
کاش قلبم یک کلاف
از نخوی خوش رنگ بود
تا خودم می بافتم
شال او را زود زود

مادرم یک شال داشت
او، ولی آن را شکافت
او برایم یک کلاه
با نخ آن شال بافت
بوی مادر می دهد
هر کجای این کلاه
رنگ آن هم نقره ایست
مثل رنگ و روی ماه

یک خانه داریم
گلهای خانه
من دوست دارم
سوزند خوب
دایم بگردم
دور و سران

مانند گلستان
بابا و مامان
پروانه باشم
این خانه باشم
ایستجا و آنجا
گلهای زیبا



برنامه: رفع عیبها واحدکار (۱۲): دوری از الفاظ زشت

مبانی

آفتهای زبان و آسیبهای آن در زندگی فردی و اجتماعی چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت. چه بسا انسان در اثر عدم مراقبت لازم و نگاهداشتن زبان از گفتارهای غیر ضروری و بلکه مضر، همه را از خود می‌رنجاند و دوستی برای خود باقی نمی‌گذارد.

امام چهارم به فردی که از دوستان و آشنایانش نزد امام بدگویی و شکوه می‌کرد فرمود: زبان را حفظ کن، دوستانت برایت می‌مانند فحاشی و دشنام از عمده‌ترین آفات زبان و نشانه پستی و رذالت و انحطاط اخلاقی است و در لابه‌لای کلمات اولیای دین به آثار روانی، اجتماعی و عقوبت اخروی این صفت نکوهیده و خلق زشت اشارت‌ها رفته است.

از نظر پیامبر اسلام ﷺ فحاشی و دشنام گفتن به مؤمن، فسق و گناه است و آنکه به یک مؤمن، فحش و ناسزا می‌گوید در پرتگاه هلاکت و بدبختی است و مؤمن هرگز، طعنه زن، نفرین کن، ناسزاگو و بد دهن نیست. دو کس که به هم دیگر فحش و دشنام می‌گویند دو شیطان هستند که بهم تجاوز کرده و پرده حیای خود را می‌درند و بدترین بندگان خدا آن کسی است که شما از بیم فحاشی و بدزبانی او از مجالست و همنشینی‌اش دوری می‌جوئید.

رسول اکرم در مقام بیان آثار روانی اجتماعی ناسزاگویی فرمود: لا تنسبوا للناس فتکسبوا العداوة منهم یعنی: به مردم فحش و ناسزا نگوئید که عداوت و دشمنی از سوی آنها عایدتان خواهد شد.

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود دو کس که نزاع می‌کنند و بیکدیگر دشنام و ناسزا می‌گویند آنکه نخست، شروع کرده ستمگرتر است و گناه هر دو به گردن اوست مگر آنکه از آن ستمدیده عذرخواهی کند و رضایت خاطر او را کسب نماید. و پیامبر صلی الله علیه و آله در تشریح کیفر اخروی این

کردار زشت و ناپسند فرمود؛ خداوند بهشت را بر هر دشنامگوی بددهن که باک ندارد چه چیزی می‌گوید و چه چیزی به وی گفته می‌شود، حرام کرده است. و چهار گروه اهل دوزخ را - با آنکه خود گرفتار و معذب هستند - آزار خواهند داد که یکی از آن چهار گروه اشخاصی هستند که مایعی چرکین از دهانش جاری می‌شود و آنها کسانی هستند که در دنیا دشنامگو و فحاش بودند.

بدون شک اگر انسان بخواهد در جامعه از احترام و توجه مردم برخوردار باشد، باید خود در احترام و بزرگداشت آنان کوشا باشد. کسانی که مردم را به دیده حقارت و پستی می‌نگرند و آنان را مورد بی حرمتی قرار داده و اهانتشان می‌کنند، خواه نا خواه خود در زندگی مورد اهانت و تحقیر قرار می‌گیرند و هیچ انسان کریمی حاضر نیست که به هیچ قیمتی مورد اهانت و تحقیر قرار گیرد، زیرا که خداوند به انسان کرامت بخشیده و فرموده است: هر کس دوستی از دوستان مرا مورد اهانت قرار دهد برای جنگ بامن کمین کرده است و من در کمک و یاری به دوستان و اولیایم سریع‌الکارم. هر کس بنده مؤمن مرا خوار بدارد به مبارزه با من برخاسته و بامن درافتاده است.

هدف

ترغیب دانش‌آموز به پرهیز از گفتار و رفتار توهین‌آمیز همانند بد زبانی و تمسخر و غیور.

آزمون

دانش‌آموز بیش از پیش از به کار بردن الفاظ و حرکات توهین‌آمیز دوری می‌کند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱ قصه‌گویی؛ قصه: اشک مادر

مجری گرامی نخست قصه "اشک مادر" را برای دانش‌آموزان می‌خواند و سپس به تعدادی از الفاظ زشتی که معمولاً در بین بچه‌ها رد و بدل می‌شود اشاره می‌کند و قبح و زشتی آنها را با گفتگویی که با دانش‌آموزان دارد تبیین می‌نماید و بحث را به سویی هدایت می‌کند که آنان عمل پرهیز از بکار بردن الفاظ را دریابند و اقناع شوند.

توضیح: به الفاظی که بسیار زشت بوده و اشاره به آنها دور از شأن و منزلت کلاس می‌باشد اشاره نشود زیرا ممکن است استعمال آنها حتی برای یکبار هم موجب بروز پیامدهای سویی

درجهت از بین رفتن پرده‌های بین دانش‌آموزان بایکدیگر و معلم گردد.

نوشته: مهدی مراد حاصل

قصه: اشک مادر

آن روز همه ما منزل خاله جان میهمان بودیم. بابچه‌های دایی امیر و عمو محمد هم خوب بازی کردیم. خاله جان هر سال شب تولد امام حسن مجتبی علیه السلام جشن می‌گیرد و همه فامیل را دعوت می‌کند. دور سفره که نشسته بودیم جواد آمد و به من گفت که کمی آن طرف‌تر بنشینم. من جواب او را ندادم. یعنی اینکه مثلاً من حرفت را نشنیده‌ام اما جواد دوباره با آرنج دستش به پهلویم زد و گفت: "حمید یک کمی برو آن طرف‌تر من می‌خواهم کنار مامان بنشینم." من باز هم به روی خودم نیاوردم این بار مامان سرش را نزدیک گوش من آورد و گفت: "پسرم، جواد برادر توست از تو کوچک‌تر است دوست دارد پیش من بنشیند. اگر کمی جمع‌تر بنشینی او هم می‌تواند در کنار سفره پیش ما باشد."

از این کار جواد خیلی حرص گرفته بود، باهر زحمتی بود کمی خودم را جایجا کردم تا برای او هم جایی کنار مامان بازکنم. وقتی بین من و مادر نشست درگوشش گفتم: "خیلی بی شعور و خود خواه هستی!" جواد که از دست من ناراحت بود با توهینی که من به او کردم بیشتر عصبانی شد و یک مرتبه با صدای بلند جلوی همه فریاد زد: "خودت خودخواهی! خودت بی شعوری! ای لنگ دراز احمق!" همه چشم‌ها به طرف ما برگشت. مادرم با هر زحمتی بود جواد را آرام کرد. و همه مشغول خوردن شام شدند. اما من زیرچشمی مواظب مادرم بودم. مادرم خیلی ناراحت بود. او با غذایی که در بشقابش کشیده بود. فقط بازی می‌کرد و اصلاً نمی‌توانست حتی قاشقی به دهانش بگذارد.

بعد از شام که کم‌کم همه میهمانها رفتند. پدر به من اشاره زد که برای رفتن آماده شویم. توی راه که می‌آمدیم. پدر خیلی ساکت و ناراحت بود و مادر هم آرام، آرام اشک می‌ریخت. تاخانه که رسیدیم همه ساکت بودیم و هیچ کس با دیگری حرفی نمی‌زد. به خانه که رسیدیم جواد مسواکش را زد و خوابید. مادر هنوز آرام، آرام گریه می‌کرد. پدر مرا گوشه اتاق برد و گفت: "اگر تو از الفاظ زشت و توهین‌آمیز استفاده نمی‌کردی. جواد هم یاد نمی‌گرفت.

بچه‌های کوچکتر همیشه از برادر و خواهر بزرگتر شان چیزهای خوب و بد را یاد می‌گیرند" به پدر گفتم: "من برای مادر خیلی ناراحت هستم نمی‌دانم چرا گریه‌اش قطع نمی‌شود؟" پدر گفت: "مادرت حق دارد که این قدر ناراحت باشد. باکاری که پیش آمد و اتفاقی که

سر سفره افتاد بعضی از افراد فامیل ممکن است فکر کنند که من و مادرت به بچه‌هایمان ادب و تربیت یاد نداده‌ایم و این برای من و مادرت خیلی ناراحت کننده است.

با حرفهای پدرم به فکر فرو رفتیم. بعد به طرف اتاقی که مادرم در آن بود رفتیم. در زدم و اجازه گرفتم. وقتی وارد اتاق شدم، چشمهای مادر قرمز شده بود. کنارش روی زمین نشستیم و گفتم: "مادر جان شما چند بار از من خواسته بودید که حرف زشت نزنم. کسی را مسخره نکنم. به کسی توهین نکنم. و فحش ندهم. ضررهای این کار را هم برایم گفته بودید. اما من دیشب خانه خاله جان تازه معنی حرفهای شما را خوب فهمیدم. قول می‌دهم دیگر هیچ وقت طوری حرف نزنم که شما و دیگران را ناراحت کنم. تا حرفهای قشنگ و خوب توی دنیا وجود دارد چرا ما باید از حرفهای زشت و توهین‌آمیز استفاده کنیم."

مادر در حالیکه لبخندی کم رنگ روی لبش نقش بسته بود، دستی که به سرم کشید و گفت: "ببینیم و تعریف کنیم."

در این موقع پدر هم وارد اتاق شد و از اینکه من و مادر با هم با صمیمیت حرف می‌زنیم خوشحال شد. پدر هم گفت: "من هم صحبتی دارم اما حالا خیلی دیر است. انشاءالله صبح با جواد هم صحبت می‌کنیم."

نوشته: مهدی مراد حاصیل

شبهه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

محتوای برگ شکوفه این واحد بستن عهد و پیمان برای دوری از الفاظ زشت می‌باشد. دانش‌آموزان برگهای شکوفه را در یکی از ایام اجرای واحد از مجری تحویل می‌گیرد و پس از قرائت تعهدنامه دسته جمعی تعهدنامه پای آن را امضا می‌کنند سپس آن را به خانه برده و پس از ارایه آن به اولیاء قسمت دیگر برگه را رنگ‌آمیزی می‌نمایند و در جلسه بعد، پس از بازدید مجری در دفتر شکوفه‌ها بایگانی می‌شود.

شبهه شماره ۳: نقل خاطره

یکی از فرزندان امام خمینی نقل کرده است. امام مقید بودند که ما در بچگی حجاب شرعی‌مان را حفظ کنیم، در منزل حق هیچ‌گونه گناهی از جمله غیبت، دروغ‌بی‌احترامی به بزرگترها و توهین به مسلمانان را نداشتیم. خصوصاً در مورد توهین به مسلمانان حساسیت زیادی داشتند.

مجری بعد از سلام به بچه‌ها می‌گوید: "خوب بچه‌های خوبم! امروز هم دوتا میهمان عزیز داریم. البته علی آقا خیلی عزیزه ولی قلی یک مقدار کمتر، حتماً می‌پرسید به چه علت! اگر قلی هم قول بده که مثل علی باشد او هم پسر خوبی باشد، او را هم بیشتر دوستش می‌داریم. حالا با هم نمایش علی و قلی را می‌بینیم. (مجری با عروسک گردانی علی و قلی نمایش را شروع می‌کند.)

قلی در حال خواندن شعر خودش را تکان می‌دهد:

رفتم لب رود خونه

دیدم بلبل می‌خونه

گفتم بلبل دیونه

بیا بریم به خونه

علی: به کی داری میگی دیونه هان؟!

قلی: به بلبل می‌گم دیونه! مگه چیه؟

علی: قلی جان این چه حرفیه می‌زنی. آدم به کسی نباید بگه دیونه

قلی: پس یک شعر دیگه می‌خونم.

یه توپ دارم خیلی خره

می‌زنم زمین هوا میره

توپ قشنگ گاو منه

سوارش می‌شم خوب می‌بره

علی: وای وای: چه حرفهایی! قلی مگه تو نمی‌تونی به جای این حرفها، حرفهای قشنگ و خوب بزنی؟

قلی: چرا می‌تونم. ولی وقتی این کار را می‌کنم کسی به من نمی‌خندد. کسی به من توجه نمی‌کند.

علی: این مهم نیست که کسی بخندد یا نخندد. مهم این است که تو حرفهای خوب بزنی وقتی

کسی خوب حرف می‌زند، وقتی کسی با ادب و شیرین زبان می‌شود، همه دوستش دارند. لازم

نیست که حتماً کاری بکنند و حرفی بزنند که دیگران به او توجه کنند یا به حرفهایش بخندند.

قلی در حالی که سرش را نزدیک گوش علی می‌آورد چیزهایی را زیر لب می‌گوید، علی سرش

را به طرف بچه‌ها می‌گرداند و می‌گوید: قلی جان! بلند حرف بزن تا بقیه بچه‌ها بشنوند. درگوشی

حرف زدن هم کار خوبی نیست.

قلی: داشتم نمی‌گفتم که من کسی عادت کردم، چه کار کنم این عادت بد را ترک کنم. دوست ندارم حرف بد بزنم.

مجری: بچه‌ها قلی راست می‌گفت. بعضی وقت‌ها که آدم به کاری را زیاد تکرار می‌کند به آن کار عادت می‌کند. حالا فرق نمی‌کند چه کار خوب باشد چه کار بد. ولی بچه‌ها چقدر خوبه که آدم به کارهای خوب عادت کند. اگر قلی موفق بشه چند بار جلوی خودش را بگیره، یعنی تا خواست حرف زشتی از دهنش خارج بشه، زود دهنش را ببندد کم‌کم این عادت زشت را ترک می‌کند. حالا بریم سراغ نمایش بنیم علی به دوستش قلی چه سفارشی می‌کند.

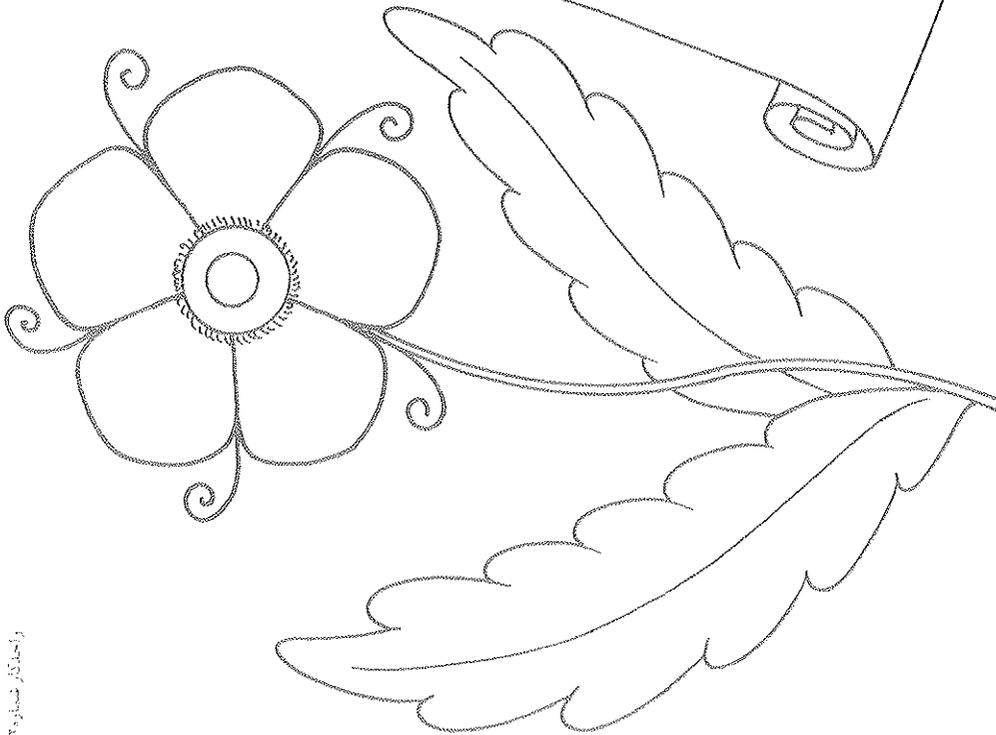
علی: قلی جان تو واقعاً دوست داری حرف زشت زدن را ترک کنی. بیا هر وقت خواستی حرف بدی بزنی زود ساکت شو و اگر موفق شدی این کار را انجام بدی در آخر دفتر مشق خودت یک گل کوچک بکش. وقتی دفتر مشقت تمام شد، گلها را بشمار، ببین چند شاخه گل به خودت هدیه کرده‌ای. این گلها جایزه‌های تو هستند.

قلی: مگه خانم معلم اجازه می‌دهد ما یک صفحه آخر دفتر مشق شب را گل بکشیم.

علی: قول می‌دم قبل از آنکه یک صفحه را با گل‌های کوچک نقاشی کنی، حرف بد زدن را فراموش کنی و نصف صفحه آخر دفترت هم سفید می‌ماند.

(علی و قلی با هم دست می‌دهند و یکدیگر را در آغوش می‌گیرند.)

مجری: خوب بچه‌ها انشاءالله که تا یک هفته دیگر قلی حرفهای خوب، شعرهای خوب را بیشتر یاد می‌گیرد و برای ما توی کلاس می‌خواند. پس تا جلسه دیگه خدا حافظ.



بسم الله الرحمن الرحيم
نام خانوادگی.....

نام.....

من در حضور معلم بزرگوار و دوستان عزیزم قول

می‌دهم که هیچ وقت حرفهای بد و زشت به زبان

نیارم و اگر دیدم کسی

میانند به آنها بگویم:

یک دانش آموز خوب هیچ وقت حرفهای بد و زشت را

نیز زبان نمی‌آورد.

امضاء:

تاریخ:

فرموده که: پرهیز از اینکه آدمی عاقل و خردمند را به خشم آوری و یا شخص کریم و بزرگواری را اهانت کنی و یا فرد پست و فرومایه‌ای را احترام گذاری و با نادان، مصاحبت و هم نشینی نمایی.

پیدا است که اگر انسان، شخص عاقل و دانایی را مورد اهانت قرار دهد و یا شخص بزرگواری را تحقیر کند و او را به خشم آورد، ممکن است آنچنان پاسخی عاقلانه و دندان شکن از او بشنود که ابداً از عهده جبران ضرر و زیان آن بر نیاید و همچنانکه احترام به شخص پست نیز باعث خود باختگی او می‌شود و ممکن است او بدینوسیله خود را در جایگاهی ببیند که در آن قرار ندارد و از این رو خسارت غیرقابل جبران به او و جامعه برسد. نکته ظریفی که در این واحد مد نظر می‌باشد این است که کودک نباید چنان فرض کند که منظور از بزرگترها افراد مسن و سالخورده و یا حداقل افراد ده یا بیست سال بزرگتر از او می‌باشد، بلکه باید به او فهماند که کسانی حتی یکسال از او بزرگتر باشند بزرگتر محسوب شده و احترامشان واجب است.

هدف

ترغیب دانش آموز به رعایت ادب در برخورد با بزرگترها (سلام کردن، قطع نکردن کلام آنها، احترام به آنها و...)

آزمون

دانش آموز به مرور آداب ارایه شده را در برخورد با بزرگترها رعایت می‌کند.

شیوه‌ها

شیوه شماره (۱) " قصه گویی "

مجری محترم قصه زیر (پسر خوب) را می‌خواند و بعد از بچه‌ها می‌پرسد:

خوب بچه‌ها کدامیک از آن سه پسر خوبتر بودند؟ چرا؟ بچه‌ها طبعاً پسر سوم را خوبتر از بقیه می‌دانند و علت آن را می‌گویند. مجری چون زمینه بحث را مناسب می‌بیند می‌گوید: خوبترین بچه‌ها کسانی هستند که بیشترین احترام را برای بزرگترها قایل هستند و به حرفهای آنها گوش می‌دهند و در مواقع لازم به آنان کمک می‌کنند.

مجری محترم برکهایی به ابعاد ۱۵ × ۱۰ تهیه می‌نماید و روی هر یک از آنها کلمه "احترام" را می‌نویسد و شماره‌گذاری می‌کند و در روی دیگر آن مصادیقی از احترام همانند: سلام کردن، اجازه گرفتن، در زدن، جای خود را به بزرگترها دادن، قطع نکردن سخن بزرگترها، آرام سخن گفتن با بزرگترها، خیره نگاه نکردن به چشمان آنها، تعارف کردن، بلند شدن به پیش پای آنها و... را می‌نویسد. و از دانش‌آموزان می‌خواهد به قید قرعه و یا شماره‌ای که خود انتخاب می‌کنند کارت مربوط به آن شماره را بگیرند و در باره مصادیق احترام کردن که پشت کارت نوشته توضیح دهند و بدین ترتیب همه کارت‌ها بوسیله مجری و دانش‌آموزان توضیح داده شوند.

توضیح: دانش‌آموز از اینکه توضیح بهتری را ارائه می‌کند مورد تشویق قرار بگیرند.

شبیوه شماره ۴ قصه گویی

مجری محترم قصه "در اول راه" را برای دانش‌آموزان بخواند و سپس در باره سلام کردن توضیحات لازم را برای بچه‌ها ارائه کند.

در اول راه

مینا، حمید و سعید مشقهایشان را نوشتند. توپ را برداشتند و به حیاط رفتند. در این هنگام، صدای در خانه بلند شد. مادر از توی آشپزخانه صدازد: "یکی در را باز کند" حمید به سوی در دوید. احمد آقا دوست پدر، پشت در بود. حمید به احمد آقا نگاه کرد احمد آقا با مهربانی گفت: "سلام حمید آقا حال شما خوب است؟" حمید خجالت کشید و با صدای آهسته‌ای گفت: "بله" احمد آقا دوباره گفت: "پدرت خانه است؟" حمید گفت: "بله" و به سوی اتاق دوید. پدر داشت روزنامه می‌خواند. حمید نفس زنان گفت: "پدر، احمد آقا آمده است و با شما کار دارد." پدر روزنامه را تا کرد. عینکش را برداشت و گفت: "بگو بفرمایید تو." حمید دوباره به حیاط دوید و پدر هم پشت سر او از اتاق بیرون آمد. بعد با احمد آقا سلام و علیک کرد و او را به اتاق برد.

بازی بچه‌ها خیلی گرم شده بود. خورشید داشت غروب می‌کرد و هوا سرد می‌شد. سعید توپ را برداشت و توی زیر زمین انداخت. بعد هر سه دست و صورتشان را شستند و به اتاق رفتند.

احمد آقا داشت با پدر خداحافظی می‌کرد. وقتی بچه‌ها را دید، لبخندی زد و گفت: "سلام بچه‌ها،

حال شما خوب است؟" بچه‌ها سرشان را پائین انداختند و گفتند: "بله" احمد آقا با پدر خداحافظی کرد و رفت صدای اذان مغرب به گوش می‌رسید. پدر آستینهایش را بالا زد تا وضو بگیرد.

حمید گفت: "پدر جان ما می‌خواهیم با شما نماز بخوانیم." پدر ابروهایش را در هم کشید و گفت: شما امروز کار بدی کردید که من دلگیر شدم.

بچه‌ها با تعجب گفتند: "چه کاری؟"

پدر گفت: "اول به احمد آقا سلام نکردید. بعد هم جواب سلام او را ندادید."

حمید گفت: "ما خجالت می‌کشیم سلام کنیم."

پدر گفت: "سلام کردن خجالت ندارد. چند بار تمرین کنید عادت می‌کنید. سلام کردن ثواب دارد. ولی دادن جواب سلام واجب است."

سعید و مینا گفتند: "یعنی هر کسی سلام کرد باید جوابش را داد؟"

پدر گفت: "بله باید جواب سلام همه را داد حتی باید جواب سلام را کاملتر و بهتر داد. یعنی در جواب سلام باید گفت: "علیکم سلام"

پدر بلند شد و از اتاق بیرون رفت. وقتی پدر بیرون رفت، حمید به مینا و سعید گفت: "بچه‌ها سلام."

سعید و مینا گفتند: "علیکم سلام حمید آقا."

شپوه شماره (۵) - اجرای شعر

"شعر وقتی سلام کردی"

وقتی سلام کردی

بوی محبت آمد، میان دشت و شادی، پروانه بال و پرزد

وقتی سلام کردی

صدها جوانه خندید، در آسمان آبی، پرواز کرد خورشید

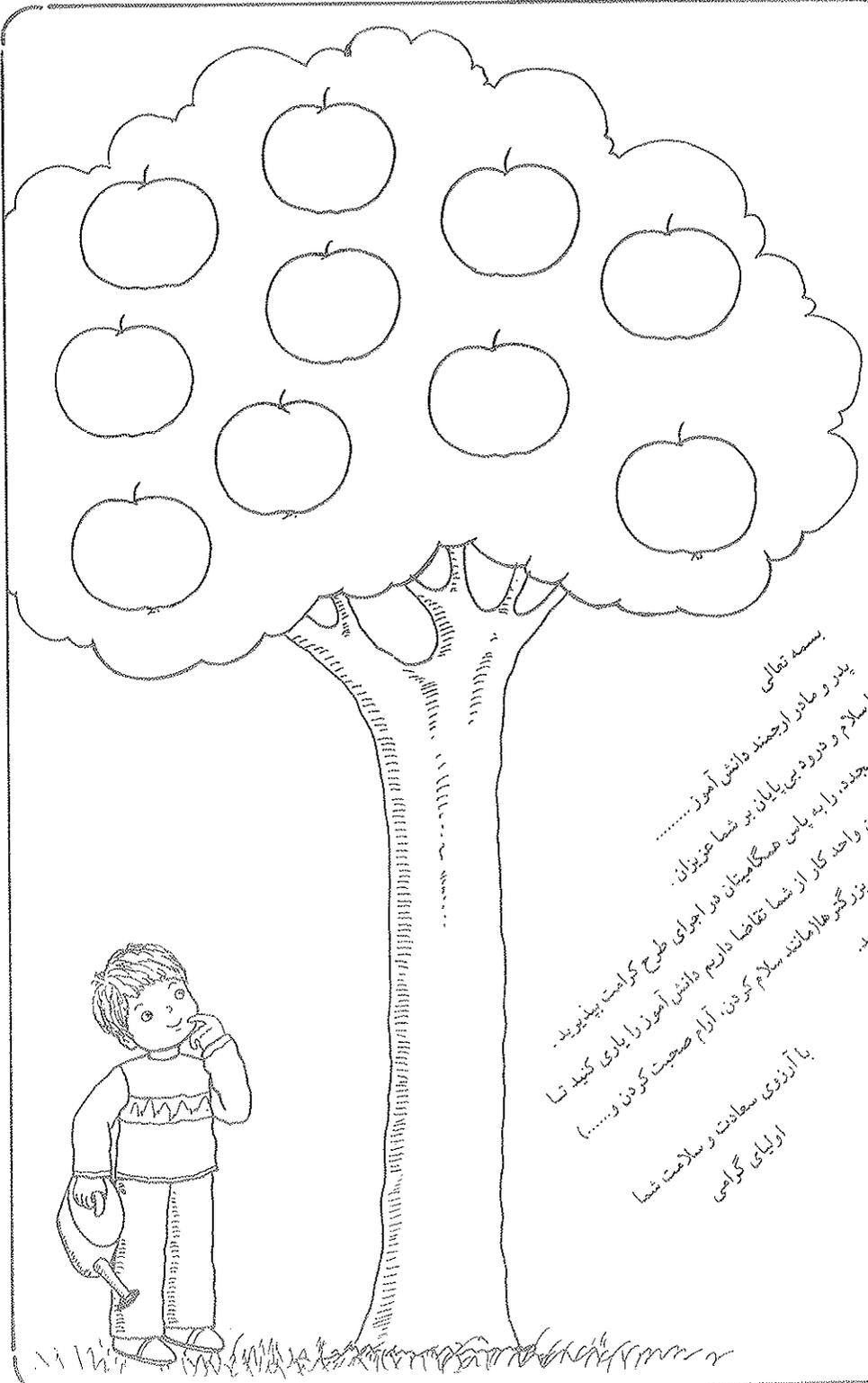
وقتی سلام کردی

بیدار گشت بلبل، آواز خواند آواز، در گوش یاس و سنبل

وقتی سلام کردی

با روی شادمانه خوشحال گشت و خندان دلهای اهل خانه

توضیح این شعر می‌تواند با اجرای دسته جمعی بصورت سرود آرایه گردد و در مراسم مختلف مورد استفاده قرار گیرد.



بسمه تعالی
پدر و مادر ارجمند دانش آموز
با سلام و درود بی پایان بر شما عزیزان.
تشکر مجدد، را به پاس همدگامیتان در اجرای طرح کرامت پذیرد.
در اجرای این واحد کار از شما تقاضا داریم دانش آموز را یاری کنید تا
صادق احترام به بزرگوارانمانند سلام کردن، آرام صحبت کردن و.....
احاط سینهها بنویسد.
با آرزوی سعادت و سلامت شما
اولیای گرامی

برنامه: دوستی واحد کار (۱۴): قهر و آشتی

مبانی

دانش آموزان پایه اول ابتدایی به علت عدم مهارت در آداب معاشرت کامل و داشتن روحیه شکننده و عاطفی غالباً در معرض قهر از همدیگر قرار دارند و از آنجا که قهر آنان پایه و اساس محکمی ندارد پس از اندک مدتی دوباره باهم روبرو شده و آشتی می‌کنند ولی گاهی همین قهرهایی که اساس و شالوده صحیح و قابل توجهی ندارد به علت عدم آگاهی تعدادی از دانش آموزان از شیوه‌های ارتباط مجدد و آشتی با دوستان، تداوم پیدا کرده و کینه‌هایی را بین آنان بوجود می‌آورد که در مواردی نیز منجر به زد و خوردهایی بین آنها می‌شود. در این واحد در نظر است اولاً راهکارهایی به آنان ارائه گردد که بر سر هر موضوع بی‌اهمیتی به سوی قهر و نزاع کشیده نشوند و در صورت بروز چنین حالاتی راههای آشتی کردن را به آنان آموزش داد که در صورت پشیمانی و یا از بین رفتن عامل اختلاف مجدداً به همدیگر رجوع کرده و دوستی شان را تداوم دهند.

یکی از طرق مهم ارتباط مجدد و آشتی بعد از اختلاف، عفو است، عفو دوستان و مؤمنان و گذشت از خطاهای آنان در مباحث اخلاقی جایگاه ارجمندی دارد و در لسان قرآن و معصومین به آن اهمیت زیادی داده شده است.

﴿پیامبر اکرم ﷺ﴾ می‌فرماید: یا علی کسی که پوزش کسی را که در مقام عذر خواهی برآمده، چه راست گوید چه دروغ، نپذیرد به شفاعت من نرسد، و در جمله دیگری می‌فرمایند: همدیگر را عفو کنید تا کینه‌ها و عقده‌ها از بین شما رخت بر بندد.

کسی که از لغزش مسلمانها در گذرد، خداوند روز قیامت از لغزش او در می‌گذرد. و خداوند عفو کننده و عفو را دوست دارد.

امیرالمومنین علیؑ می‌فرماید: کسی که از جرائم دیگران در گذرد فضیلتها را کسب کرده است و عفو کردن موجب کرامت و عظمت انسانی و آن (عفو کردن) مانند تاجی بر سر کرامت‌های انسانی است.

در پایان این آیه زیبایی قرآنی که در ارتباط با مودت و همدلی مومنین و دشمنی با کفار است و باید سرلوحه زندگی انسان در کلیه شئون زندگی باشد بعنوان چراغی فرا راه خود و دانش‌آموزان قرار می‌دهیم.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ وَرُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ

هدف

- ۱) تبیین علل قهر و دلخوری و رایبه رهنمودهای جهت پرهیز دانش‌آموزان از آن
- ۲) آشنایی دانش‌آموزان با شیوه‌های آشتی

آزمون

- ۱) دانش‌آموز زمینه‌های سوء تفاهمی را که منجر به قهر می‌گردند، توضیح می‌دهند.
- ۲) دانش‌آموز شیوه‌های آشتی کردن را توضیح می‌دهد.

شیوه‌ها

شیوه شماره (۱) قصه گویی

قصه آشتی کنان که قبلاً درج گردیده برای دانش‌آموزان نقل گردد و سپس با تعریف کردن چند نمونه از قهر کردن دانش‌آموزان علل آن‌ها بررسی گردد.

آشتی کنان

چند روز بود که طاهره حوصله بازی نداشت. اوقاتش تلخ تلخ بود. هر روز وقتی از مدرسه برمی‌گشت، با اجازه مادرش به خانه دوستش پروانه می‌رفت. کمی با هم بازی می‌کردند، بعد هم می‌نشستند و مشق‌هایشان را می‌نوشتند. بعضی وقت‌ها هم پروانه پیش او می‌آمد. خانه‌هایشان نزدیک هم بود و مادرهایشان می‌دانستند که پروانه و طاهره خیلی با هم دوست هستند. و حالا چند روز بود که طاهره پیش پروانه نمی‌رفت.

یک بار مادر طاهره از پروانه پرسید: پروانه جان! چرا دیگر به خانه ما نمی آیی و با طاهره بازی نمی کنی؟ پروانه جواب داد: بود: "... طاهره بامن قهر کرده و نمی خواهد با من دوست باشد... من هم دیگر با او دوست نیستم."

آن روز عصر، وقتی طاهره به خانه برگشت و مادرش دید که باز ناراحت است. از او پرسید: "طاهره جان - چی شده؟" چرا دیگر پیش پروانه نمی روی؟ طاهره با بی حوصلگی جواب داد: "پروانه دیگر دوست من نیست."

مادرش گفت: "دو تا دختر که با هم قهر نمی کنند. اصلاً چی شده که شما باهم قهر کرده اید؟" طاهره جواب داد: "تفسیر پروانه بود... حرف بدی به من زد... من هم با او قهر کردم." مادر اخم هایش را تو هم کرد و گفت: "پروانه هیچ وقت حرف بد نمی زند. حالا برایم تعریف کن ببینم چی شده" طاهره سرش را پایین انداخت و گفت: هفته پیش، پروانه کتاب داستانش را به من داد. و من قول دادم یکی دو روز بعد کتابش را پس بدهم. ولی... کتابش را گم کردم. بعد که پروانه فهمید، به من گفت تو که دختر بی انضباطی نبودی؟ من هم از این حرف بدم آمد و با او قهر کردم."

مادر طاهره خندید و گفت: "خب... این که حرف بدی نیست. پروانه راست گفته. اگر تو دختر با انضباط و مرتبی بودی کتاب او را گم نمی کردی. تو به جای اینکه از او معذرت بخواهی با او قهر هم کرده ای؟ عجب دختری هستی... حالا هم تا دیر نشده باید با او آشتی کنی...؟" طاهره گریه اش گرفت و گفت: "نه... دیگر فایده ای ندارد... بامن آشتی نمی کنند."

- ولی اگر بخواهی من کاری می کنم که با تو آشتی کند.

- مثلاً چه کاری؟

- بلند شو برویم تا نشانت بدهم.

طاهره و مادر به خیابان رفتند یک شاخه گل و یک کتاب داستان خیلی قشنگ خریدند و به خانه برگشتند. مادر کتاب را لای یک کاغذ پیچید و گل را هم رویش گذاشت و به طاهره گفت: "حالا می روی منزل پروانه، وقتی در را باز کرد: مثل همیشه می خندی. به او سلام می کنی و این کتاب و گل را به دستش می دهی. آن وقت می بینی که پروانه هم می خندد و با تو آشتی می کند." نیم ساعت بعد طاهره خوشحال برگشت و بلند بلند گفت: "مامان جان نمی دانی پروانه چقدر خوشحال شد... پروانه بامن آشتی کرد... به من گفت دیگر هیچ وقت بامن قهر نمی کند... ولی شما از کجا فهمیدید که هدیه دادن، آشتی می آورد؟"

مادر: خندید و گفت: "این دستور پیغمبر عزیز ما حضرت محمد ﷺ است که گفته‌اند: به یکدیگر هدیه بدهید، چون هدیه محبت را زیاد می‌کند و دلگیری‌ها را از بین می‌برد." طاهره، دست انداخت گردن مادرش و شادمانه رویش را بوسید.

شبیوه شماره (۲) تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد برگه‌ای است که دانش‌آموزان به دوستی که قبلاً با او قهر بوده نامه‌ای می‌نویسد و با هم آشتی می‌کنند. پس از رنگ‌آمیزی نقاشی آن و بازدید مجری محترم در دفتر شکوفه‌ها بایگانی می‌گردد.

شبیوه شماره (۳) اجرای شعر

سبز می‌شوم	خنده می‌زنی	می‌دهی به من	در دل منی
غنچه می‌زنم	تا به روی من	باز بال و پر	مثل بوی گل
من به روی تو	بال می‌زند	با تو می‌شوم	باش تا شوی
خنده می‌زنم	آروزی من	باز همسفر	آبروی گل
* * *	* * *	* * *	* * *
قهر می‌کنی	باز می‌شود	می‌دهم به تو	خنده می‌زنی
ناز می‌کشم	اخمهای تو	باز بستنی	مثل آفتاب
منت تو را	شاد می‌شوم	با چه خنده‌ای	غصه می‌شود
باز می‌کشم	با صدای تو	لیس می‌زنی	مثل برف آب
* * *	* * *	* * *	* * *

شبیوه شماره ۴: قصه گویی

قصه: درس روز آخر

آخرین روز مدرسه بود. سوسن، همین‌طور که به طرف مدرسه می‌رفت با خودش گفت: "امسال چه دوستان خوبی پیدا کردم، ولی فریبا را دیگر دوست ندارم و با او آشتی نمی‌کنم!"

* * *

دو هفته بود که سوسن با فریبا حرف نمی‌زد. همه بچه‌ها می‌دانستند که فریبا جعبهٔ مداد

رنگی سوسن را برداشته و به او پس نداده است!

ماجرای این‌جا شروع شده بود که یک روز وقتی مدرسه تعطیل می‌شود، سوسن کیفش را بر

نشسته است. خندید وگفت: "خب... این هم درس روز آخرتان! یادتان باشد که زود قضاوت نکنید. حالا بلند شوید! می‌خواهیم یک دسته گل بخریم و همه باهم به دیدار فریبا برویم و یک جشن آشتی برپا کنیم."

زودتر از همه سوسن بود که اشکهایش را پاک کرد و به همراه خانم معلم و بچه‌ها از کلاس بیرون دوید.

شيوه شماره ۵ - اجرای شعر

آشتی

بدون تو دل من	تو وقتی قهر کردی
کلاغی زرد رنگ است	دل من را شکستی
بیا تا بانگاهی	تو الان چند روز است
به روی هم بخندیم	که با من قهر هستی
در دل‌هایمان را	پریشب در خیالم
به روی غم ببندیم	صدایت را شنیدم
درآب آشتی‌ها	همین دیشب دوباره
دل خود را بشوئیم	تو را در خواب دیدم
سلام ساده از نو	برای دیدن تو
به همدیگر بگوئیم	دل من تنگ تنگ است

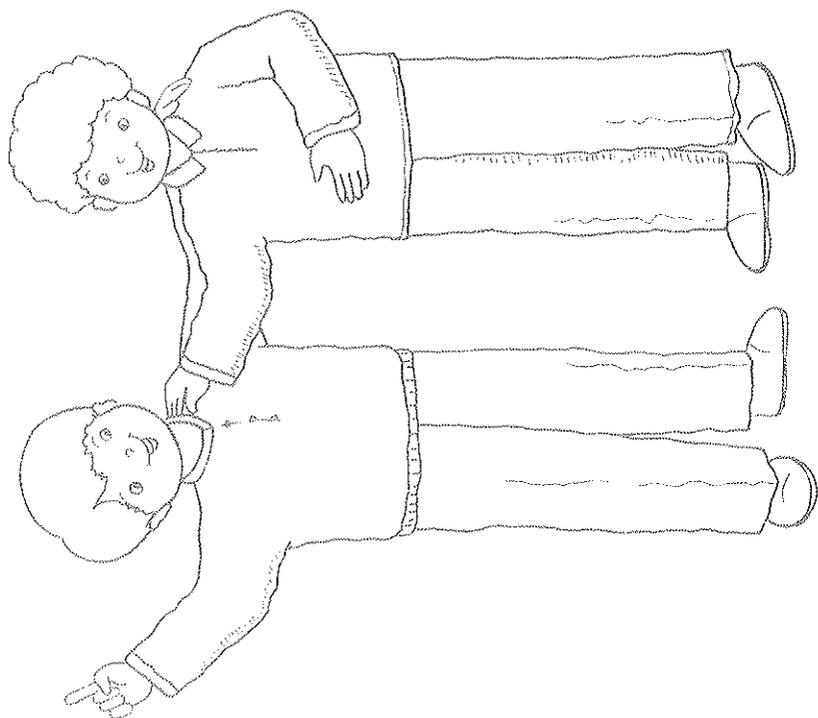
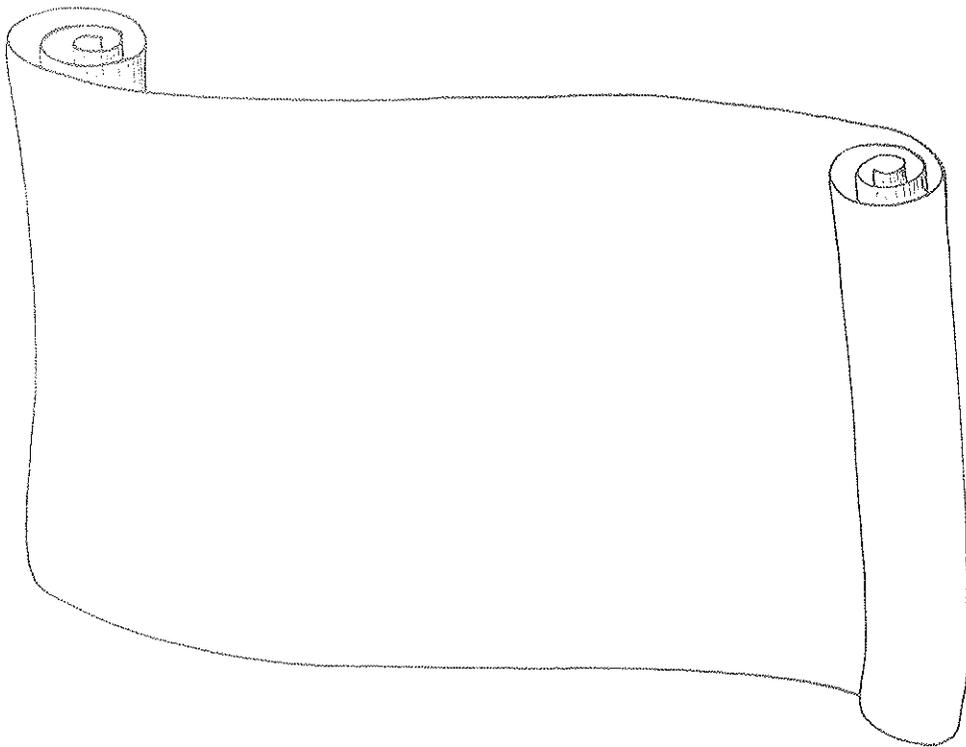
شيوه شماره ۷: لطیفه

قهر و آشتی

حمید نامه‌ای را که یکی از دوستانش دریافت کرده بود باز کرد. اما داخل پاکت یک کاغذ کاملاً سفید قرار داشت.

مادرش با تعجب پرسید: پس چرا توی کاغذ چیزی نوشته نشده است؟

حمید جواب داد آخر من و دوستم مدتی است که باهم قهر هستیم و برای همین او برای من یک نامه سفید فرستاده است.



ایاکم والکذب فانه باب من ابواب النار راستی پیشه کنید که راستی دری از درهای بهشت است و از دروغ بهره‌یزید که دروغ از درهای جهنم است.

هدف

ترغیب دانش‌آموز به صدق گفتار و رفتار

آزمون

دانش‌آموز به مرور در رفتار و گفتارش بیشتر از گذشته از خود صداقت نشان می‌دهد.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: بحث و گفتگو

- ابتدا مجری با ایجاد زمینه‌ای مناسب مبنی بر اینکه "دانش‌آموزان عزیز امروز می‌خواهم یک خاطره خوب از امام خمینی علیه السلام در ارتباط با بچه‌ها برای شما تعریف نمایم" از آنان می‌خواهد تا هنگامی که خاطره را نقل می‌کند با دقت گوش فرا داده و سپس به سؤالاتی که پیرامون محتوای خاطره از آنها بعمل می‌آید پاسخ دهند (دانش‌آموزانی که توانسته باشند پاسخ‌های مناسب‌تری ارائه دهند تشویق شوند). با این مقدمه خاطره برای دانش‌آموزان تعریف گردد. بعد از نقل خاطره با طرح این سؤال که چرا امام به آن بچه جایزه داده است (بچه‌ای که نقاشی اش را به امام نشان داد) پرسش و پاسخ در کلاس آغاز می‌شود. مجری محترم پس از شنیدن نظرات دانش‌آموزان و هدایت جوابها آنها را با فواید صداقت و راستگویی و ضررهای دروغگویی آشنا می‌گرداند.

خاطره‌ای از امام خمینی علیه السلام

یک روز یکی از بچه‌های اقوام پیش ایشان می‌رود. سلام می‌کند و نقاشی قشنگی را به امام نشان می‌دهد. امام به نقاشی او خوب نگاه می‌کنند و از او می‌پرسند: "این نقاشی را خودت کشیده‌ای؟ بچه جواب می‌دهد: "نه، نقاشی را یک نفر دیگر کشیده، من فقط آنرا رنگ کرده‌ام". امام از حرف راست بچه خیلی خوشش می‌آید، به او می‌گویند: "بارک الله خیلی قشنگ رنگ‌آمیزی کرده‌ای." آن وقت یک جعبه مداد رنگی به بچه جایزه می‌دهند. بچه خوشحال

مامان اشکهای سمانه را با دستمال پاک کرد و با لبخند به او گفت: می‌توانی از همین حالا شروع کنی.

سمانه خوشحال شد و مثل یک گنجشک بال در آورد و رفت تا کارهای خوب بکند.
شبهه شماره ۴ - قصه گویی

"اتفاق آن روز"

این قصه به دروغهایی عملی می‌پردازد. بعد از پایان قصه بحث و گفتگو به این نتیجه منجر شود که همه دروغها زبانی نیستند و ممکن است گاهی بصورت عملی نیز باشد ولی در هر صورت دروغ در نهایت به ضرر انسان تمام می‌شود.

قصه صداقت

نام قصه: "اتفاق آن روز"

حمید رضا با صدای بلند بچه‌ها را صدا کرد، بجز محسن همه دور حمیدرضا جمع شدیم. حمید با چشمهای ریز و با مزه‌ای که داشت به مانگه کرد و گفت: بچه‌ها! خوب گوش کنید من در کنار استخر راه می‌روم یکی از شما مرا توی استخر هول بدهد. من هم وقتی توی قسمت عمیق آب پریدم برای چند لحظه زیر آب می‌مانم، بعد وقتی سرم را از آب بیرون آوردم، داد و فریاد راه می‌اندازم که یعنی دارم غرق می‌شوم، شما هم خودتان را ناراحت نشان بدهید. وقتی مریبان کنار استخر این وضع را ببینند حتماً برای نجات ما توی استخر می‌پرند و خلاصه با این دروغ و کلکی که می‌زنیم کلی می‌توانیم امروز شوخی و خند داشته باشیم، بچه‌ها همه قبول کردند ولی محسن که تازه به جمع ما رسیده بود و حرفهای حمیدرضا را می‌شنید گفت: "این کار خوبی نیست به خاطر چند لحظه شوخی و خنده می‌خواهید دروغ بگوئید."

حمیدرضا گفت: "ما به کسی دروغ نمی‌گوئیم! ما حرفی به کسی نمی‌زنیم که توی حرفمان دروغ باشد. ما می‌خواهیم یک کار با مزه انجام بدهیم."

محسن گفت: "اگر کار ما از روی صداقت نباشد، خودش یک نوع دروغگویی است. این کاری که شما می‌خواهید بکنید یک نوع کلک است و بوی دروغ می‌دهد."

حمیدرضا به حرفهای محسن توجهی نکرد و در حالیکه با اشاره دست بچه‌ها را به طرف استخر راهنمایی می‌کرد گفت: "زود باشید بچه‌ها نیم ساعت بیشتر از وقت استخر باقی نمانده است. بچه‌ها با هیاهو و شادی به طرف استخر حرکت کردند."

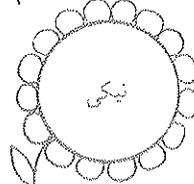
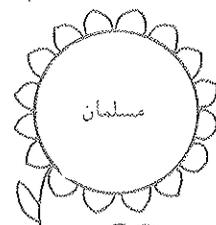
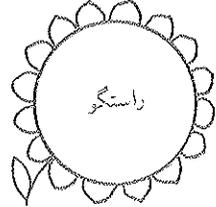
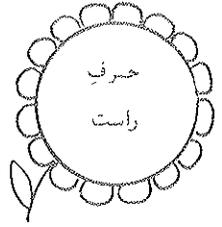
حمید رضا آن روز آن کار را انجام داد. وقتی خودش را بی حال روی آب انداخت مریبان شنا برای نجات او توی آب پریدند. ولی حمید رضا تا دست مریبان به او خورد چشمهایش را باز کرد و شروع کرد به شنا کردن. همه بچه‌ها از اینکه مریبان استخر گول خورده بودند، زیر خنده زدند و با صدای بلند می‌گفتند: "مرده زنده شد، مرده زنده شد."

حمیدرضا چند روز بعد باز هم در استخر آن کار را تکرار کرد. قیافه‌اش را طوری توی آب نشان داد که همه فکر کردند او در حال غرق شدن است. یکی از مریبان دوباره توی آب پرید تا به خیال خودش حمیدرضا را نجات دهد. اما تا خواست گردن و شانه حمید رضا را بگیرد حمیدرضا خندید و چشمهایش را باز کرد و خودش را از دست مریبی آزاد کرد. بچه‌هایی که دور استخر بودند دوباره خندیدند. مریبی وقتی از آب بیرون آمد به مریبان دیگر گفت: "دیگر گول آن پسر را نخورید او پسر کلک باز و دروغگویی است. این بار اگر در آب خودش را به موش مردگی زد دیگر نباید کمکش کرد."

چند روز از آن ماجرا گذشت. یک روز بچه‌های محل با هم قرار گذاشتیم به استخر برویم. حمیدرضا آن روز دوباره کنار استخر بچه‌ها را جمع کرد و گفت: "بچه‌ها! چند روز است که آن شوخی را انجام نداده‌ایم. حتماً مریبان یادشان رفته است. امروز دوباره آن شوخی را تکرار می‌کنیم."

حمیدرضا آن روز در پایان وقت استخر دوباره توی عمیق استخر پرید و طوری نشان داد که دارد غرق می‌شود. ما هم مریبان استخر را با خبر کردیم و نشان دادیم که خیلی ناراحت وضع حمیدرضا هستیم. ولی مریبان استخر با خونسردی کنار استخر ایستاده بودند و هیچ‌کس به حرف ما توجهی نمی‌کرد. بعد از لحظه‌ای احساس کردیم صورت حمیدرضا کبود شده است و او واقعاً در حال غرق شده است. هرچه حمیدرضا دست و پا می‌زد و فریاد می‌کرد کسی از مریبان به او توجهی نمی‌کرد. کم‌کم حمیدرضا بدنش سفل شد و زیر آب فرو رفت. یکی از مریبان که فهمید این بار حمیدرضا شوخی نمی‌کند با سرعت توی آب شیرجه زد و با هر سختی که بود حمیدرضا را از آب بیرون کشید. صورت حمیدرضا کبود شده بود و از دهانش آب بیرون می‌آمد. مریبان دور او را گرفتند و به او نفس مصنوعی دادند. کم‌کم حال حمیدرضا بهتر شد و همه فهمیدند که او واقعاً در حال غرق شدن بود.

حمیدرضا آن روز دیگر در آب شنا نکرد. یک گوشه‌ای نشسته بود و فکر می‌کرد. شاید با خودش می‌گفت: "دروغگویی نزدیک بود بلایی سرم بیاورد. باید بیشتر از گذشته درکارهایم صداقت داشته باشم."



برنامه: سفر
واحدکار (۱۶): بدرقه

مبانی

گسترش زندگی شهرنشینی و ماشینی و تغییر یافتن شیوه‌های زندگی به مرور ارکان سنن خوب و عواطف عمیق انسانی را تهدید می‌کند. بنابراین لازم است سنن و آداب ممدوح گذشته را همچنان پاس بداریم و نسلهای آینده را با این آداب و مراسم آشنا سازیم که بخشی از وظایف نظام تعلیم و تربیت جامعه‌پذیر ساختن نسل و تداوم آداب و سنن مورد پسند آن می‌باشد.

یکی از سنن مورد توافق عرف و مذهب در جامعه، و اکثر جوامع، مراسمی است که در آغاز و پایان مسافرتها انجام می‌گیرد که از آن به عنوان "بدرقه" و "استقبال" نام برده می‌شود. هر چند که بین عامه مردم از سفر به معنای رفتن به جاهای نسبتاً دور و دراز معنی می‌شود، ولی در اجرای این واحد، بدرقه را به هر خارج شدن از محل زندگی تعبیر می‌کنیم. هر چند که طول رفت و برگشت به مدت یک‌روز و حتی نیم‌روز باشد. بنابراین می‌توان بدرقه را به خارج شدن پدر و مادر برای رفتن به محل کار و فرزندان برای رفتن به محل کار یا مدرسه و همچنین مسافرتها تعبیر کنیم و همچنین مهمان و یا هر فرد دیگری که به هر عنوانی در محل زندگی دانش‌آموز حضور داشته و حال، قصد رفتن دارد.

در هر حال هدف این است که به دانش‌آموز القا گردد که هر فردی به هر نیتی مدتی در منزل یا کلاس، حضور داشته است، موقع رفتن و خدا حافظی باید با اکرام، حرمت و ادب مواجه شود و با خاطره‌ای خوش و مشایعت گرم بدرقه کنندگان مواجه گردد.

وقتی حضرت ابوذر به رَیْذَه می‌رفت حضرت امیر رضی الله عنه به امام حسن رضی الله عنه، امام حسین رضی الله عنه، عمار یاسر، عقیل و عبدالله جعفر فرمود بروید عمویتان را بدرقه کنید زیرا او می‌رود و از شما جدا می‌شود و شما برمی‌گردید.

امام صادق علیه السلام می فرماید: هر که چهل قدم با مؤمنی همراهی کند، خداوند روز قیامت او را از بابت وی مورد سؤال قرار خواهد داد.

و از امام رضا علیه السلام نقل شده است که: امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد از حقوق مهمان آن است که او را تا درب منزل مشایعت کنی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **مِنْ كَرَمِ الْأَخْلَاقِ بِرَ الضَّيْفِ** احترام گذاشتن به مهمان و نیکی به او نشانه کرامت ذاتی و اخلاقی انسان است.

خلاصه باید طی این واحد به دانش آموز آموزش و موخت وقتی کسی به هر نیتی از منزل خارج می شود بهتر است کسانی که در منزل هستند تا چند قدم دنبال او راه بروند، وسایل وی را در اختیارش بگذارند و در حمل آن کمک کنند و همچنین در پوشیدن لباس، به او کمک کنند و با مصافحه، روی خوش و دعای خیر بدرقه اش نمایند.

هدف

آشنایی دانش آموزان با مراسم بدرقه و حکمت آن.

آزمون

دانش آموز مراسم بدرقه و حکمت آن را با زبان خود توضیح می دهد.

شیوه ها

شیوه شماره ۱: انجام عملی یک مراسم بدرقه

مجری محترم در یک سینی قرآن، کاسه آب و در صورت امکان مقداری گلبرگ گل به کلاس می آورد.

این عمل حس کنجکاوی دانش آموزان را تحریک می کند. سپس از دانش آموزان پیرامون این موارد سؤالاتی بعمل می آورد. بعد از ارایه پاسخ که غالباً پاسخهای صحیحی خواهد بود مجری با استفاده از نظرات آنان توضیحات لازم را در باره بدرقه و حکمت آن به دانش آموزان ارایه می کند و به دانش آموزان قول می دهد که فردا از یکی از مسؤولین خواهد خواست در کلاس حضور یابند تا قصه ای را برایشان تعریف نماید.

شیوه شماره ۲ - تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد کار که صحنه ای از بدرقه رزمندگای توسط خانواده اش می باشد در

„התורה“

הנהגה זו היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“

הנהגה זו היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“

הנהגה זו היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“

התורה

- (א) התורה היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“
- (ב) התורה היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“
- (ג) התורה היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“
- (ד) התורה היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“
- (ה) התורה היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“

התורה

הנהגה זו היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“

הנהגה זו היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“

הנהגה זו היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“

הנהגה זו היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“

הנהגה זו היא כפי שראינו בהתורה: „התורה היא כפי שראינו בהתורה“

همسفر مرد عرب گفت: "ما مسلمان هستیم. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرموده‌اند که با هر کسی همسفر شدید موقع خدا حافظی تا چند قدم او را "بدرقه" کنید. این کار خوب از دستورات پیامبر اسلام است."

مرد عرب گفت: "اما من که مسلمان نیستم. پس لازم نیست بدنبال من بیایی و مرا بدرقه کنی!"

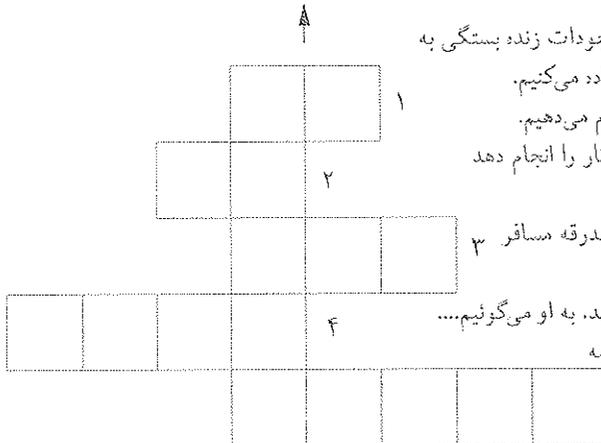
همسفر مرد عرب گفت: "چه مسلمان باشی چه نباشی با من دوست و همسفر شده‌ای. من باید به دستور پیامبر که فرموده است "بدرقه" نمایم، عمل می‌کنم.

مرد عرب از این حرف خیلی خوشش آمد و با خودش گفت: "اسلام چه دین خوبی است." مرد عرب بعد از آنکه چند قدم به وسیله دوستش بدرقه شد. از او خدا حافظی کرد و به طرف شهرش حرکت کرد. (بچه‌ها به نظر شما نام آن مردی که به سفارش پیامبر ﷺ به دقت عمل کرد چه بود؟)

شیوه شماره ۴ - نقل خاطره

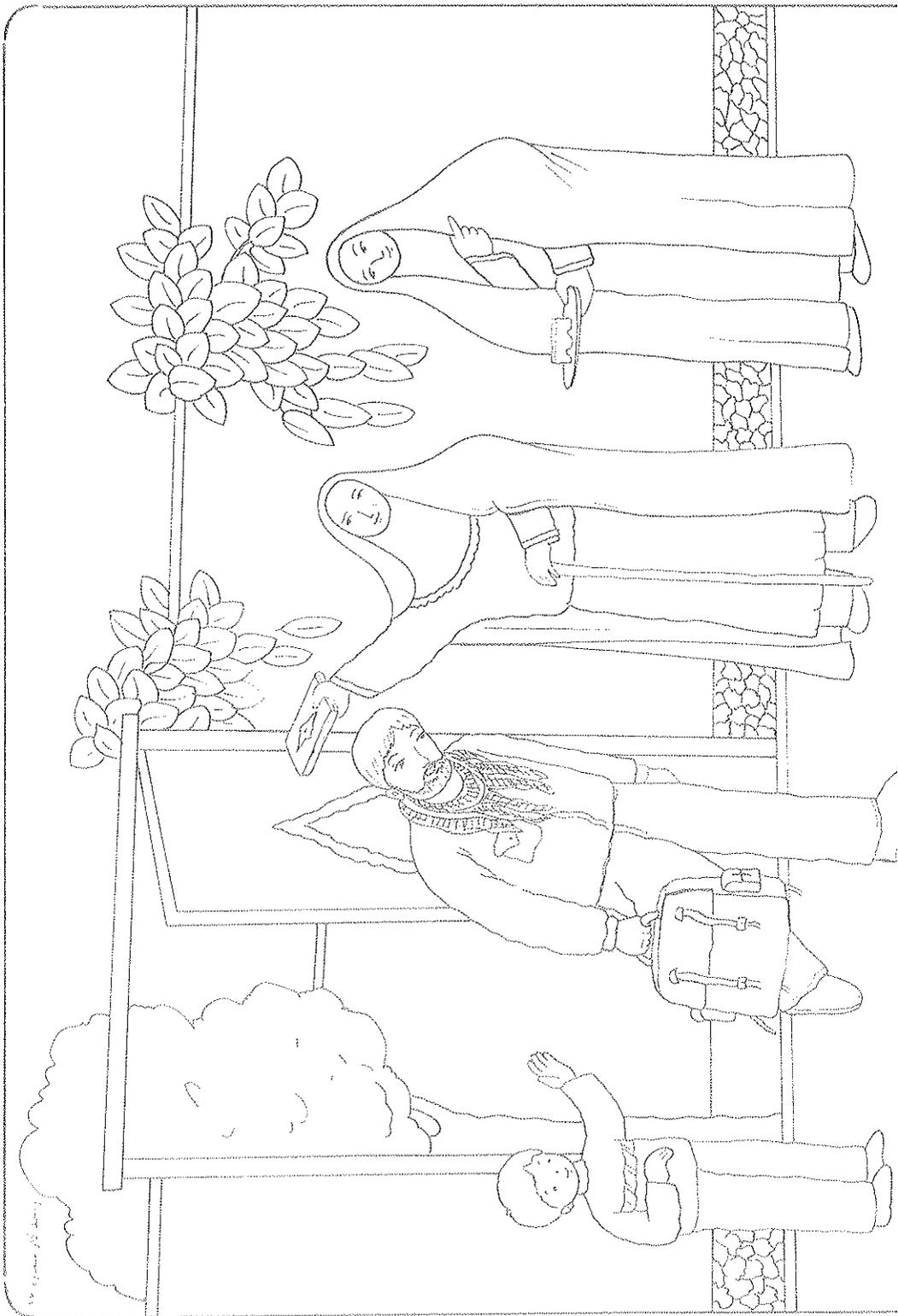
در این روش از قبل به دانش‌آموزان گفته می‌شود برای جلسه آینده یک خاطره از بدرقه کردن توسط خود یا خانواده شان تعریف نمایند. در جلسه بعد به ترتیب بصورت داوطلبی دانش‌آموزان خاطرات خود را رایحه می‌کنند و لازمست تعدادی از آنها که از زیبایی و ساختار مناسبی برخوردار هستند مورد تشویق قرار گیرند.

کلید جدول



شیوه شماره ۵ - حل جدول

- ۱ - زندگی همه انسانها و دیگر موجودات زنده بستگی به آن دارد و در بدرقه نیز از آن استفاده می‌کنیم.
- ۲ - معمولاً بدرقه را در دم آن انجام می‌دهیم.
- ۳ - بیشتر کسی که می‌خواهد این کار را انجام دهد بدرقه‌اش می‌کنیم.
- ۴ - کتاب آسمانی مسلمانها که در بدرقه مسافر آن را می‌بوسد.
- ۵ - کسی که در مسافرت با ما باشد. به او می‌گوئیم... (کسی که کلید جدول را که یک کلمه است پیدا کند جایزه دارد.)



برنامه: عزت نفس واحد کار (۱۷): خودباوری

مبانی

خودباوری یعنی اطمینان داشتن به توانایی‌های ذهنی و عینی خود و به عبارت دیگر زمانی کودک خود باور است که اطمینان حاصل کند که می‌تواند در مورد مساله خاص تصمیم بگیرد و اقداماتی را در آن راستا انجام دهد و بر کار آمد بودن تواناییهای خود ایمان داشته باشد. دانش‌آموزان در هر سن و سالی تواناییهای بالقوه و بالفعلی دارند و با اینکه در تعدادی از دانش‌آموزان که از اعتماد به نفس بالایی برخوردارند شناخت به این تواناییها بطور قابل ملاحظه‌ای مشاهده می‌شود ولی غالباً تعداد بیشتری از آنان از وجود این قوا در درون خود غافل هستند و حتی در حالتهای مرضی در مواجهه با مسایل بیش از آنکه به داشته‌های خود بیاندیشند به نداشته‌های خود فکر می‌کنند. در واقع این دانش‌آموزان تصور درستی از خود ندارند و خود را چنانکه هستند نشانخته‌اند و بخاطر این نقصان شناختی در زندگی با ناکامیهای روبرو می‌گردند که این امر ممکن است منجر به مشکلات عاطفی و روانی دیگر گردد.

بنابراین با اجرای این واحد باید در صدد باشیم که اولاً دانش‌آموزان شناخت صحیح و مناسبی از تواناییها و داشته‌های خود داشته باشند و ثانیاً در آنها این باور را ایجاد نمائیم که در وادی امر در صحنه عمل نیز از این تواناییها به طرز شایسته‌ای سود ببرند. راهکار اولی که در این واحد به کار گرفته می‌شود این است که آن تعداد از مسایلی را که دانش‌آموزان از ورود به آنها خود را عاجز می‌پندارد، با بحث و گفتگو برایشان تشریح نمائیم و با تجزیه و تحلیل، ابعاد مسأله را برای آنها روشن نمائیم و با تعریف و توضیح توانایی‌هایشان به آنان بیاورنیم که می‌توانند با اندک تلاش و کوشش این کارها را و حتی سخت‌تر از اینها را

می‌تواند انجام دهد.

راهکار دیگری که انجام آن ضروری است باید دانش آموزان را با مسؤلیتهای مدرسه و کارهای خانه درگیر نماییم و کارهای نسبتاً سنگینی که از نظر دانش آموز انجام آن برایش مشکل است را به آنان واگذار کنیم و با همراهی و همکاری تمهیدی فراهم نمائیم تا او با موفقیت بتواند آنها را به سر منزل مقصود برساند و پس از پایان باز به او متذکر شویم که او حتی می‌تواند به مراتب سنگین‌تر از کارها را انجام دهد.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

أَتَرْسَمُ أَتَكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ إِنطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمَبِينُ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ يُظَهَّرُ الْمَضْمَرُ

آیا تومی‌پنداری که یک انسان کوچک هستی، در صورتیکه در تو دنیای بزرگی قرار داده شده و تو یک کتاب مبین هستی که در هر حرفش رازها نهفته است.

هدف

شناساندن تواناییها و امکانات دانش آموزان به آنها برای تقویت خودباوری.

آزمون

۱ - دانش آموزان تواناییهای بالقوه و بالفعل خود را نام می‌برد.

۲ - در موقعیتهای عینی آثاری از خود باوری در رفتارهایشان مشاهده می‌گردد.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه گویی - قصه پسر امام حسن علیه السلام

مجری محترم این قصه را برای دانش آموزان تعریف می‌کند و زمینه برای بحث و گفتگو مهیا می‌کند و به آنان می‌گوید هر یک از ماها تواناییهایی داریم که ظاهراً از آن بی‌خبریم ولی اگر در موقعیتهای مناسب قرار بگیریم پی به این تواناییها خواهیم برد مثلاً هر یک از شما می‌توانید کار محلمی بکنید و در صورت نبودن من می‌توانید کلاس را اداره بکنید و درس را تدریس بکنید. و حالا از شما می‌خواهیم هر کدام از شما می‌توانید پای تخته آمده و درسی را (هر درسی که می‌توانند) برای دیگران تدریس کنید.

مجری محترم، سعی کند با یاری دادن دانش آموزان روحیه انجام این کار را در آنها بالا ببرد

و چند نفر از دانش‌آموزان که داوطلب انجام تدریس هستند این کار انجام دهند.
توضیح: کسانی که به نحو بهتری از عهده تدریس بر می‌آیند مورد تشویق قرار گیرند)

(پسر امام حسین علیه السلام)

آن روز عصر وقتی مجید به خانه رسید خیلی خوشحال بود، مادر مجید رختها را شسته بود و خاله کوکب هم آنها را روی طناب آویزان می‌کرد. مجید سلام کرد و در حالی که کیفش را روی پله می‌گذاشت گفت: "آقای معلم امشب به ما تکلیف خیلی کم گفته است، می‌دانید چرا؟ به خاطر تاسوعا و عاشورا! فقط یک مشق شب گفته است و یک دیکته، همین!"

مریم که صدای مجید را از توی اطاق شنیده بود، بیرون آمد و گفت: "اما خانم معلم ما برای این دو روز تعطیلی، اصلاً به ما تکلیف نگفته است تا ما با خیال راحت در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام شرکت کنیم. فقط خانم دینی سرکلاس از ما خواست که هر کدام یک داستان از واقعه کربلا و یاران امام حسین یاد بگیریم و بعد از عاشورا آنرا سر کلاس برای بچه‌ها تعریف کنیم." مجید در حالیکه کیفش را از روی پله بر می‌داشت گفت: "چه خوب، کار تو آسان‌تر از من است، خاله کوکب می‌تواند یک قصه برایت بگوید و تو هم آنرا سر کلاس برای بچه‌ها تعریف کنی."

مادر مریم و مجید هم که تا آن موقع به حرفهای بچه‌ها گوش می‌داد، سبد رختها را برداشت و در حالیکه به طرف حوض می‌رفت گفت: "اگر تو مشق شب را زود تمام کنی. خاله کوکب هم صبر می‌کند که تو هم قصه او را بشنوی، آن وقت تو هم می‌توانی آنرا برای دوستان تعریف کنی."

خاله کوکب لبخندی زد و گفت: "بعد از قصه هم، همه آماده می‌شویم و به مسجد می‌رویم، امشب شب تاسوعاست و تا دیر وقت می‌توانیم در مسجد بمانیم."

نزدیک اذان مغرب بود که مجید کیف و کتابش را بست و گفت: "من آماده‌ام!"

خاله کوکب گفت: "همه آماده‌ایم؛ اما اول نماز!"

با حرف خاله کوکب همه وضو گرفتند و آماده نماز شدند، بعد از نماز، خاله کوکب گفت: "خوب! حالا تا مادرتان شام را آماده می‌کند، من هم قصه‌ای را که قول داده‌ام برایتان تعریف می‌کنم."

مجید گفت: "راستی خاله جان من یک سؤال دارم، در کتاب علوم اجتماعی ما نوشته است

که در دوران انقلاب بچه‌ها هم در کنار بزرگترها در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردند و برای پیروزی انقلاب اسلامی خیلی زحمت می‌کشیدند، آیا در واقعه کربلا هم بچه‌ها شرکت داشتند." خاله کوچک لبخندی زد و گفت: "من از واقعه کربلا داستانهایی زیادی می‌دانم اما برای آنکه سؤال تو را هم پاسخ گفته باشم، امشب داستانی را برایتان تعریف می‌کنم که قهرمان آن یک کودک از خاندان پیامبر است. بچه‌های شجاع در هر زمانی پیدا می‌شوند؛ اما، شجاعت فرزندان آل محمد چیز دیگری است.

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام یزید دستور داد که همهٔ افراد خاندان امام حسین را به قصر او ببرند، وقتی کاروان به طرف شهر شام می‌رفت، حضرت زینب و امام سجاد علیه السلام مواظب زنها و بچه‌ها بودند. وقتی کاروان به شهر شام رسید، سپاهیان یزید نزدیکان و خانواده امام حسین را با زور به قصر یزید بردند. یزید تا چشمش به آنها افتاد، لبخندی زد و گفت: از این پس شما در چنگ من گرفتار هستید، سرنوشت همهٔ شما بعد از این در دست من است!"

یزید فکر می‌کرد، با کشتن امام حسین پیروزی بزرگی بدست آورده است، او فکر می‌کرد بعد از واقعه کربلا همه باید از او اطاعت کنند، اما نمی‌دانست که خاندان پیامبر بجز خدا از هیچ قدرتی ترس و واهمه ندارند.

یزید، نگاهی به خانواده و نزدیکان امام حسین علیه السلام انداخت و در میان آنها چشمش به پسر کوچکی افتاد که با خشم به اطراف خود نگاه می‌کرد. یزید با خودش گفت، بهتر است او را بترسانم و با این فکر ناگهان فریاد زد و گفت: "آهای! باتو هستم، بیا جلو بینم!" کودک بدون آنکه ترسی به خود راه بدهد گفت: "چه می‌خواهی بگویی، از همانجا بگو." یزید که از حاضر جوابی کودک به شگفت آمد، بود گفت: "دلت می‌خواهد با پسر من کشتی بگیری؟"

پسرک شجاع نفسی تازه کرد و درحالی‌که با خشم به یزید نگاه می‌کرد، گفت: "ای ظالم، اگر می‌خواهی بدانی که زور کدام یک از مایشتراست، راه دیگری هم وجود دارد." یزید در حالی که روی تختش جا بجا می‌شد با خشم گفت: "چه راهی؟" پسر، چند قدم جلو آمد و گفت: "به هر دوی ما شمشیر بده تا بایکدیگر مبارزه کنیم، آن وقت به همه نشان می‌دهیم که زور کدامیک بیشتر است. اگر من او را کشتم، پسر تو پیش جدش ابوسفیان خواهد رفت و اگر او مرا کشت، من هم پیش جد بزرگوام پیامبر مصطفی خواهم رفت." با حرفهای آن کودک که یکی از پسران امام حسن علیه السلام بود، آشوبی در قصر بر پا شد، یزید

- ۲ - من می‌توانم با خمیر یا گل یک..... بسازم (مجسمه، عروسک و....)
- ۳ - من می‌توانم دفتر خودم را..... کنم (جلد، تزئین)
- ۴ - من می‌توانم در کلاس با..... به معلم خود کمک کنم (تدریس کردن، تخته را پاک کردن، مشق‌ها بازدید کردن و....)
- ۵ - من می‌توانم برای دوستانم..... بخوانم (شعر، قصه، سرود و....)
- ۶ - من می‌توانم اسم..... نفر از دوستانم را بنویسم (تعداد؟)
- ۷ - من می‌توانم اسم..... نفر از فامیلهایم را نام ببرم (تعداد؟)
- ۸ - من می‌توانم اسم..... نفر از مسؤولین مدرسه را نام ببرم (تعداد؟)
- ۹ - من می‌توانم نشانی..... نفر از دوستانم را بگویم (تعداد؟)
- ۱۰ - من می‌توانم شماره تلفن..... نفر از فامیلهایمان را بگویم (تعداد؟)
- ۱۱ - من می‌توانم به اندازه..... سانتیمتر بالا ببرم (؟ سانتیمتر)
- ۱۲ - من می‌توانم به اندازه..... سانتیمتر جلو ببرم (؟ سانتیمتر)
- ۱۳ - من می‌توانم با کاغذ..... بسازم (قایق و....)
- ۱۴ - من می‌توانم با یک طناب..... نوع گره بزنم (تعداد؟)

شبهه شماره ۳ - اجرای شعر "می‌توانم خنده باشم"

مجری محترم شعر "می‌توانم خنده باشم" را برای دانش‌آموزان اجرا نماید. ضمناً اگر چنانچه آهنگی بر این شعر گذاشته شود می‌تواند سرود جالبی باشد و در مراسم مختلف مورد استفاده قرار گیرد.

می‌توانم بسا شقایق	گل بگویم گل بخندم
می‌توانم راه غم را	بسر دل دنیا ببندم
می‌توانم سبز باشم	مثل صحرا در بهاران
همچو گلهای زیر باران	بسر دل صحرا بسارم
می‌توانم دسته دسته	توی صحرا گل بکارم
می‌توانم چون پرستو	بسر بگیرم بار دیگر
می‌توانم خستگی را	از تن دنیا برانم

محسن یک بَرّه دارد، موهای مُحسن فِرْفِری است. پشمهای بَرّه کوچولو هم فِرْفِری است، برای همین مُحسن اسم بَرّه خود را فِرْفِری گذاشته است.

کَریم آقا پدر مُحسن است، کَریم آقا یک مزرعه کوچک دارد و توی مزرعه‌اش همه چیز می‌کارد. در یک گوشه مزرعه کَلَم می‌کارد. در یک گوشه، سَبزی و در یک گوشه دیگر هندوانه می‌کارد.

هر روز صُبح زود، مُحسن فِرْفِری را از طَویله بیرون می‌آورد و به او آب و عَلف می‌دهد. بعد هر دو دَوان دَوان به مزرعه پدر می‌روند.

یکی از روزهای اوّل بهار، کَریم آقا مزرعه را با کوشش زیاد شُخم زد. در نیمه روز وقتی خیلی خَسْتِه شد، کنار جوی آب نِشست و کمی آب به صورتش زد.

محسن که همیشه دلش می‌خواست به پدرش کمک کند، گفت: "پدرجان اجازه می‌دهید، من هم زمین را شُخم بزنم؟"

پدر خندید و گفت: "محسن جان، تو هنوز کوچک هستی، نمی‌توانی بیل را بلند کنی و زمین را شُخم بزنی. برو با فِرْفِری بازی کن، وقتی بزرگ شدی بیا و به من کمک کن."

حرف پدر که تمام شد، فِرْفِری هم سرش را جنباند و زنگوله کوچکش صدا داد. روزها یکی پس از دیگری گذشت. کَریم آقا پس از شُخم زدن زمین، یک کیسه بزرگ پر از دانه به گردنش انداخت و به مزرعه رفت. او دست در کیسه می‌کرد و دانه‌ها را روی زمین می‌پاشید.

چند روز بعد، کَریم آقا آب را در جویهای کوچک مزرعه تقسیم کرد. او می‌خواست آب به دانه‌ها برسد تا زودتر سبز بشوند.

آب رساندن به دانه‌ها هم کار مشکلی بود. برای همین کَریم آقا خیلی زود خسته شد. در نیمه روز زیر سایه درختی نشست تا خستگی در کند.

محسن که تا آن وقت با فِرْفِری بازی می‌کرد، جلو آمد و به پدرش گفت: "پدرجان، اجازه می‌دهید من آب را در جویهای کوچک تقسیم کنم و به دانه‌ها آب بدهم؟"

پدر لبخندی زد. دستی به صورتش کشید و گفت: "محسن جان تو هنوز نمی‌توانی خاکها را جابه‌جا کنی و آب را در جویهای کوچک روان کنی. حالا برو با فِرْفِری بازی کن. هر وقت

بزرگ شدی می‌توانی در تقسیم آب جویها به من کمک کنی.

حرف پدر که تمام شد، فرفری هم سرش را جنباند و زنگوله کوچکش صدا داد. تابستان از راه رسید و هوا گرم شد. بوته‌های کوچک هندوانه، گل دادند. کلم‌های کوچک سر از خاک بیرون آوردند. برگهای سبزیها هم شاداب و باطراوت روییدند. حالا دیگر کار کریم آقا خیلی کمتر شده بود. اما با زهم هر روز به مزرعه می‌رفت و علفهای هرزه را از کنار بوته‌ها و سبزیها می‌کند.

محسن که خیلی دلش می‌خواست به پدرش کمک کند، کمی فکر کرد. بعد با خوشحالی به میان مزرعه دوید چند علف هرزه را از کنار بوته‌های هندوانه کند.

کریم آقا هم در آن طرف مزرعه مشغول کندن علفهای هرزه بود. محسن فریاد زد:

”پدر جان من می‌توانم به شما کمک کنم؟“

پدر خندید و گفت: ”بله، البته.“

محسن تظاهر توی مزرعه کار کرد و علفهای هرزه زیادی چید. او که خیلی خسته شده بود،

به یاد فرفری افتاد، کنار مزرعه را نگاه کرد. فرفری آنجا نبود.

محسن به پدرش گفت: ”پدرجان شما فرفری را ندیدید؟“

پدر همه جای مزرعه را نگاه کرد. ولی فرفری نبود. کریم آقا زیر درختهای توت را هم نگاه

کرد. فرفری آنجا هم نبود. کریم آقا کمی فکر کرد و گفت: ”شاید کنار جوی آب، در زیر بوته‌ها

خواهی پیدا است!“

محسن به طرف جوی آب دوید. زیر بوته‌ها را گشت. فرفری زیر چند بوته آرام خوابیده

بود.

محسن فرفری را صدا کرد. فرفری وقتی صدای محسن را شنید. چشمهایش را باز کرد. از

جایش پرید و تبع تبع کرد.

محسن با شادی دنبال فرفری دوید. فرفری بع بع کنان به هر سو می‌دوید. محسن به فرفری

گفت: ”تنبل! چرا نیامدی به من و پدر کمک کنی؟ اگر می‌آمدی و علفهای هرزه را می‌خورد، من

و پدر این قدر خسته نمی‌شدیم. از فردا به شرطی تو را به مزرعه می‌آورم که به ما کمک کنی.“

فرفری که گوشهایش را تیز کرده بود، سری جنباند و زنگوله اش صدا داد. او با آن کارش به

محسن قول داد که دیگر تنبلی نکند.

قصه جوجه اردک ترسو

در کنار یک رودخانه قشنگ، اردکی لانه‌ای ساخته بود و زندگی می‌کرد. این اردک، یک جوجه داشت که خیلی ترسو بود!

جوجه اردک، همه جا همراه مادرش می‌رفت و از او جدا نمی‌شد. اگر مادرش می‌خواست به همسایه‌ها هم سری بزند، جوجه دنبالش راه می‌افتاد. هر وقت هم به او می‌گفت این قدر دنبال من نیا، جوجه به حرف مادرش گوش نمی‌کرد.

یک روز، اردک به جوجه‌اش گفت: "تو دوست نداری با جوجه‌های دیگر، سازی کنی؟" جوجه گفت: "نه دوست ندارم." اردک گفت: "دوست نداری خودت توی آب بروی و شنا کنی؟" جوجه گفت: "نه می‌ترسم."

اردک که ناراحت شده بود، گفت: تو کم کم داری بزرگ می‌شوی. ترس یعنی چه؟ اگر فقط پیش من بمانی، هیچ چیز یاد نمی‌گیری. من هم به کارهایم نمی‌رسم. من که نمی‌توانم مرتب پیش تو باشم.

جوجه، خودش را زیر بالهای مادرش پنهان کرد و گفت: "من فقط دوست دارم پیش شما باشم. هیچ جای دیگر را هم دوست ندارم."

یک روز، صبح خیلی زود، اردک آرام آرام از لانه بیرون آمد و خودش رالای علفهای بلند، پنهان کرد. یک ساعت بعد، وقتی جوجه از خواب بیدار شد، مادرش را ندید! آن وقت، از لانه بیرون آمد. شروع کرد به گریه کردن:

... قاده... قاده... مادرم مرا تنها گذاشته... من از تنهایی چاره کنم؟ من می‌ترسم...

همسایه آنها که یک خروس بود، از لانه‌اش بیرون آمد و به او گفت: "می‌ترسی؟! از چه می‌ترسی؟ برو کنار رودخانه، کمی شنا کن تا مادرت بیاید."

جوجه، باز هم گریه کرد و گفت: "نه! من مادر را می‌خواهم. من به تنهایی نمی‌توانم توی آب بروم... می‌ترسم غرق بشوم..."

خروس، تعجب کرد و گفت: "اردکها و جوجه اردکها که توی آب، غرق نمی‌شوند! برو ببین جوجه اردکهای دیگر، همه توی آب بازی می‌کنند و غرق نمی‌شوند."

جوجه اردک نگاهی به خروس کرد و رفت. به رودخانه که رسید، جوجه اردکهای دیگر را دید که دارند شنا می‌کنند، زیر آب می‌روند و هیچ هم نمی‌ترسند.

جوجه اردکها، به او گفتند: "پس چرا نمی آیی توی آب؟ بیا وبا مابازی کن." اما جوجه اردک از جایش تکان نخورد و همان جا ایستاد.

یک ساعت بعد، جوجه اردک گرسنه اش شد رفت پیش خروس وبا گریه گفت: "قاد... قاد... من گرسنه هستم... مادرم هم نیامد... حالا من چکار کنم؟"

خروس گفت: "تو باید بروی توی آب و مثل بقیه جوجه اردکها، از توی آب غذا پیدا کنی!" جوجه اردک، به کنار رودخانه برگشت، اما ترسید توی آب برود. بعد، چشمش به یک لاکپشت افتاد و به او گفت: "قاد... قاد... مادرم مرا تنها گذاشته... من هم می ترسم توی آب بروم... گرسنه هم هستم، حالا چکار کنم؟"

لاکپشت خندید و گفت: "بیا جانم! بیا... جوجه اردک که نباید از آب بترسد. باید خودت توی آب بیایی و غذا پیدا کردن از توی آب را یاد بگیری. بیا جانم، نترس!" جوجه اردک که دیگر چاره ای نداشت، آرام آرام توی آب رفت. اول فکر می کرد چون مادرش نیست،

غرق می شود، ولی غرق نشد! کمی بعد، جوجه اردک های دیگر هم پیش او آمدند و شروع کردند به بازی.

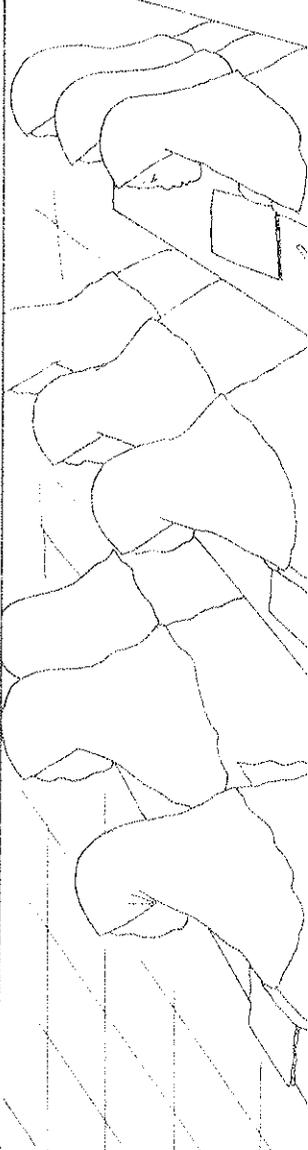
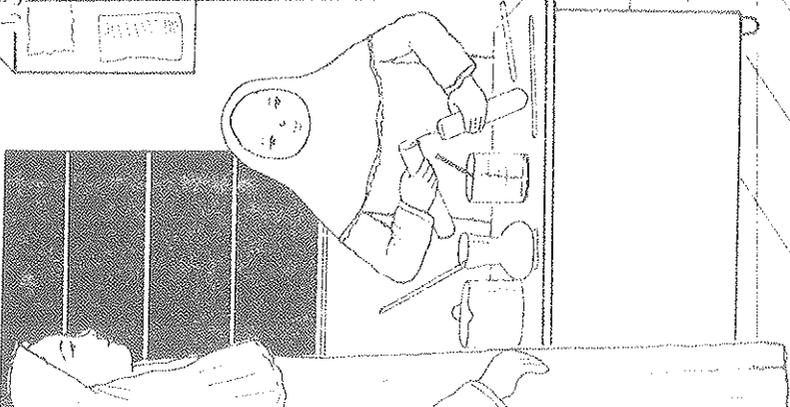
در همین موقع، مادر جوجه اردک که تا حالا از لای علفها، جوجه اش را نگاه می کرد، به کنار رودخانه آمد. جوجه اردک تا مادرش را دید از خوشحالی فریاد زد: "قاد... قاد... مادر جان! کج بودی؟! من گرسنه هستم!" اردک خندید و گفت: "حالا منم پیش تو می آیم، تا خوردنیهای توی آب را به تو نشان بدهم."

اردک با خوشحالی پرید توی آب و به جوجه اش یاد داد که چطور باید سرش را زیر آب کند و خوردنیهای توی آب را پیدا کند و بخورد.

از فردای آن روز، جوجه اردک قصه ما هم دیگر از آب نمی ترسید. زیر آب می رفت و خوردنیهای خوشمزه پیدا می کرد. حالا مادرش، او را از همیشه بیشتر دوست داشت، چون حالا جوجه اش ترسو نبود.

بسمه تعالی - اولیای معزز دانش آموز..... باسلام و درود بی پایان بر شما بزرگواران کدخدایت تلاش و دقت خود را در تعلیم و تربیت فرزند خود بکار می گیرید و با قدر دانی و تشکر از همکاری صمیمانه آنان در پیگیری اجرای طرح کرامت ذیلاً تعداد دیگری از فعالیتهایی که فرزند گرامی شما در این سنین توانایی انجام آن را دارد، آماده است. تقاضا داریم ضمن تکمیل این فرم، اگر نوبت چشمتی توانایی انجام فعالیتهای دیگری را نیز دارید، به این لیست بیفزایید. با تشکر.

- ۱- من می توانم به دیکته بگویم.
- ۲- من می توانم باخبر یا گلی یک بسازم.
- ۳- من می توانم دفتر هام را کنم.
- ۴- من می توانم در کلاس با به معلم خود کمک کنم. ۱۲- من می توانم باطناب نوع گروه بزنم.
- ۵- من می توانم برای دوستانم بچرخانم.
- ۶- من می توانم اسم تفرار در ستایم را بنویسم.
- ۷- من می توانم اسم تفرار از قاصدیهایم را بگویم.
- ۸- من می توانم اسم تفرار از معاصین و مستورین و صدره را نام ببرم.
- ۹- من می توانم نشانی تفرار از درستان را بگویم.
- ۱۰- من می توانم شماره تلفن از قاصدیهایم را بنویسم.
- ۱۱- من می توانم به اندازه ساینستر بالا ببرم.



برنامه: فداکاری واحد کار (۱۸): گذشت

میانی

زندگی دانش‌آموزان در مدرسه بطور کلی خالی از نوعی درگیری، رنجش و کدورت نیست. گاهی در مدرسه در اثر تعارض منافع، بالا بودن سطح انتظارات و توقعات، بی‌توجهی به حقوق همدیگر، کوتاهی در انجام وظایف و بالاخره تفاوت در خلق و خوی دانش‌آموزان، اختلاف و ستیز بوجود می‌آید. در این میان برخی از آنها پر حوصله، با گذشت و دیر رنج هستند و به عکس تعدادی دیگر کم حوصله، بی‌گذشت و زود رنج هستند.

با اجرای این واحد در صدد هستیم در چنین مواردی حس خیرخواهی و اصلاح‌طلبی و گذشت را در بین بچه‌ها ترویج نمائیم و به نحوی عمل کنیم که آنان دائماً در رفع عداوتها و کدورت‌ها بکوشند و برای تداوم صلح و صفا در بین خود تلاش نمایند.

این واحد که ارتباط تنگاتنگی با واحد قهر و آشتی دارد این هدف را دنبال می‌کند که دانش‌آموزان به اندک‌بهبانه‌هایی دوستان خود را از دست ندهند و از اشتباهات معمولی دوستانشان که غالب بچه‌ها دانسته یا ندانسته مرتکب آن می‌شوند گذشت نمایند.

به فرموده امام چهارم، پوزش و معذرت‌خواهی دوست را هرچند که بدانیم که عذر او ناموجه است نباید رد کرد. و به گفته امام صادق علیه السلام با دوستان نباید فریبکاری کرد زیرا بی‌دوست خواهیم ماند، هرکس با رفقاییش با گذشت و چشم پوشی رو به رو نشود همیشه ناخشنود خواهد بود و هرکس بر سر هر گناه و لغزشی مردم را ملامت و سرزنش کند، خودش سرزنش فراوان خواهد شد.

از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است که پذیرش عذر گناهکار از کرامت اخلاقی و صفات پسندیده است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌فرمایند عفو و گذشت و تحمل سختیهای

دیگران نشانه جوانمردی، ایمان و کرامت و از صفات بارز انسان مسلمان است. بطور خلاصه به گفته بزرگان دین و به حکم عقل برای حفظ دوستان، باید احترامشان کرد و در مجالس و محافل مورد توجهشان قرار داد و در جلو مردم به ملامت و سرزنش نباید پرداخت؛ بلکه بطور کلی در برخوردها، باید بشاش و خوش خلق بود و به هنگام گرفتاری یاریشان کرد و از مهر و محبت دل، آگاهشان ساخت و به حقوق برادری توجه و عمل کرد.

هدف

ترغیب دانش‌آموز به گذشت از اشتباه و خطای دیگران (خطاهایی که موجب فساد فرد یا اجتماع نگردد).

آزمون

دانش‌آموز به مرور از خطاهای اطرافیان می‌گذرد.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه‌گویی؛ قصه‌تورا بخشیدم

مجری محترم نخست این قصه را برای دانش‌آموزان تعریف می‌نماید سپس بحث و گفتگویی در این باره برگزار می‌گردد و باید بحثها به سویی هدایت گردد تا دانش‌آموزان به این نتیجه برسند که ریشه بسیاری از خطاها سوء نیت خطاکننده هانپست و گاهی ممکن است امری غیر عمدی باشد یا سوء تفاهمی پیش بیاید و یا ممکن است طرف مقابل قصد شوخی و مزاح داشته باشد بنابراین نباید در هیچکدام از این موارد بفرق انتقام و مقابله برآمد.

همچنین باید دانش‌آموزان با این امر آشنا شوند که پس از صدور خطایی از طرف دوستان ممکن است ۳ حالت پیش بیاید:

۱ - خطا ناشی از سوء تفاهم یا مزاح و یا بی‌هیچ سوءنیتی انجام گیرد پس در اینصورت باید خطا کار مورد عفو قرار گیرد.

۲ - در انجام خطا سوء نیتی باشد ولی خطا کار بلافاصله پی به اشتباه خود برده و عذرخواهی بنماید در اینصورت نیز باید خطا کار را بخشید.

۳ - انجام خطا با سوء نیت همراه بوده ولی خطا کار بر خطای خود اصرار بورزد و یا حتی عذرخواهی نکند ولی از عذرخواهی نیز به عنوان یک ابزار آزار دهنده سوء استفاده کند. در این

گونه موارد باید با خطاکار به روشی مناسب برخورد و مقابله شود.

تو را بخشیدم

مجید آن روز خیلی خوشحال به نظر می‌رسید. وقتی وارد خانه شد. خاله کوکب را دید که دارد رختها را روی بند آویزان می‌کند. مجید کیفیتش را روی پله گذاشت و سلام کرد و گفت: "خاله جان! خیلی گرسنه هستم، دلم ضعف می‌رود."

خاله کوکب گفت: "مادرت رفته نانوایی. مریم هم الان می‌رسد. تا تو کفش و لباسهایت را دریاوری، من هم وسایل سفره را آماده می‌کنم."

وقتی همه دور سفره جمع شدند، خاله کوکب پرسید: "مجید جان! ممکن است بگویی چرا امروز این قدر خوشحالی."

مریم گفت: "حتماً نمره ریاضی یا دیکته‌اش خوب شده است." مجید سرش را به طرف بالا تکان داد و گفت: "امروز، نه دیکته داشتم و نه ریاضی. اما می‌دانید چرا خوشحالم؟ برای اینکه یک کار خوب انجام دادم."

خاله کوکب گفت: "خوب، حالا بگو ببینم چه کار خوبی انجام داده‌ای؟" مجید خندید و گفت: "یکی از بچه‌ها در حیاط مدرسه، بدون آنکه من او را اذیت کرده باشم آشغال میوه‌اش را به طرف صورت من پرت کرد."

اول خیلی ناراحت شدم؛ اما گفتم شاید از کار خودش پشیمان بشود. برای همین به او چیزی نگفتم. زنگ آخر خودش آمد و از من معذرت خواهی کرد. من از اینکه تلافی کار او را به سرش در نیاورم خیلی خوشحال هستم."

خاله کوکب به فکر فرو رفته بود. بعد از چند دقیقه در حالی که لبخندی روی لبش بود، سرش را به آرامی تکان داد و گفت: "کار امروز تو مرا به یاد داستانی می‌اندازد. این داستان را مادر بزرگم برایم تعریف کرد. مالکِ اشتر یکی از یاران حضرت علی علیه السلام بود. یک روز که از بازار می‌گذشت، شخصی ناگهان سنگی به طرف او انداخت! مالک اشتر بدون آنکه به آن شخص اعتراض کند، از آنجا دور شد. در همین موقع یکی از فروشندگان بازار که مالک اشتر را می‌شناخت، به آن مرد گفت: "می‌دانی این کار زشت را با چه کسی انجام دادی؟ آن مرد از یاران با وفای حضرت علی علیه السلام است. نام او مالکِ اشتر است. او یکی از سرداران حضرت علی علیه السلام است."

آن مرد که تازه متوجه شده بود چه کار بدی انجام داده است، خیلی ناراحت شد. به دنبال مالک دوید و او را در مسجدی پیدا کرد. مالک مشغول نماز بود. وقتی نمازش تمام شد. آن مرد با ناراحتی از مالک اشر عذر خواهی کرد و گفت: "ممکن است مرا به خاطر این کار زشتم ببخشی؟ من از کاری که کردم جداً پشیمان شده‌ام."

مالک اشر با مهربانی گفت: "من تو را همان لحظه‌ای که به طرف من سنگ پرتاب کردی ببخیدم. حالا هم آمده بودم تا از خدا بخواهم او نیز تو را ببخشد."
آن مرد در حالی که چشمانش پر از اشک شده بود، به فکر فرو رفت و با حالت پشیمانی از مسجد خارج شد.

نوشته: امیر مهدی مرادحاصل

شپوه شماره ۲ - تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد صحنه‌ای از گذشت کردن از خطای یک دوست بوسیله دوست دیگر است. ازدانش‌آموزان خواسته شود ضمن رنگ‌آمیزی این برگ قصه‌ای را که از آن برداشت می‌نمایند در کلاس تعریف نمایند. پس از اظهار نظر دانش‌آموزان داوطلب مجری محترم قصه زیر را که برای این صحنه در نظر گرفته شده برای دانش‌آموزان تعریف نماید. برگهای شکوفه رنگ‌آمیزی شده پس از بازدید مجری در دفتر شکوفه‌ها بایگانی گردد.

قصه: دوستان مهربان

فاطمه و نرگس با هم دوست و همکلاس بودند. یک روز، فاطمه در باره کتاب داستانی که تازه خریده بود، با نرگس صحبت کرد.

نرگس گفت: "می‌شود آن را بیاوری تا من هم بخوانم؟"

فاطمه گفت: "چرا نمی‌شود!"

روز بعد، فاطمه کتاب داستان را برای نرگس آورد و گفت: "فقط مواظب باش کشیف یا پاره نشود. می‌دانی که من کتابهایم را خیلی دوست دارم و آنها را تمیز نگه می‌دارم."

نرگس با خوشحالی کتاب را گرفت و گفت: "خیالت راحت باشد. دو سه روز دیگر آن را

پس می‌دهم."

فاطمه گفت: "خیلی خوب است. چون بعد می‌خواهم آن را به فهمیده بدهم تا بخواند."



یک هفته از این ماجرا گذشت؛ اما نرگس هنوز کتاب فاطمه را پس نیاورد؛ بود. فاطمه چیزی به نرگس نمی‌گفت؛ چون فکر می‌کرد که هنوز آن را نخوانده است؛ اما از رفتار او خیلی تعجب می‌کرد. نرگس مثل روزهای قبل با فاطمه صحبت نمی‌کرد، حتی وقتی زنگ مدرسه می‌خورد، دیگر منتظر فاطمه نمی‌شد و تنها به خانه شان برمی‌گشت. یک روز فهیمه از فاطمه پرسید: "پس چرا کتابت را برای من نمی‌آوری تا بخوانم."

فاطمه گفت: "کتابم هنوز دست نرگس است. امروز به او می‌گویم که آن را زودتر بیاورد." زنگ تفریح که زده شد، قبل از اینکه نرگس مثل روزهای قبل به سرعت به حیاط برود، فاطمه خودش را به او رساند و گفت: "نرگس جان! قرار بود کتابم را دو سه روزه بخوانی و بیاوری. می‌خواهم آن را به فهیمه بدهم."

نرگس با دستپاچگی گفت: "باشد، باشد. فردا برایت می‌آورم."

و بعد تند دوید و دور شد.

فاطمه از این حرکات نرگس تعجب کرد.

در راه خانه، فهیمه به فاطمه گفت: "می‌خواهم چیزی بگویم؛ ولی می‌ترسم ناراحت شوی."

فاطمه با تعجب پرسید: "چه چیزی؟! بگو!"

فهیمه گفت: "نرگس کتاب داستان تو را گم کرده و خیلی ناراحت است. امروز خودش به من گفت."

فاطمه ساکت ماند و حرفی نزد. فهیمه گفت: "می‌دانستم ناراحت می‌شوی."

فاطمه پرسید: "تو می‌دانی خانه نرگس کجاست؟"

فهیمه گفت: "بله؛ اما می‌خواهی چه کار کنی؟"

فاطمه گفت: "برای همین بود که نرگس مثل روزهای قبل با من حرف نمی‌زد و تنهایی به خانه برمی‌گشت."

کمی بعد، فاطمه و فهیمه به خانه نرگس رسیدند.

نرگس که از دیدن فاطمه هم تعجب کرده و هم ترسیده بود، گفت: "فاطمه، من نمی‌خواستم

این طور بشود؛ اما اصلاً نمی‌دانم کتاب را کجا گذاشته‌ام. مرا..."

فاطمه اجازه نداد حرف نرگس تمام بشود. باخند گفت: "ناراحت نباش. من برای گرفتن

کتابم به اینجا نیامده‌ام. با اینکه به قولت وفا نکردی و مواظب کتاب من نبود، اما تو را می‌بخشم. حالا هم آمده‌ام بگویم، نمی‌خواهد این قدر ناراحت باشی. دلم می‌خواهد باز توی

مدرسه با هم حرف بزنیم، بازی کنیم و باهم به خانه برگردیم.

نرگس که از خجالت سرش را پایین انداخته بود، با شنیدن حرفهای فاطمه خوشحال شد و گفت: "تو خیلی مهربانی، من قول می‌دهم کتابت را پیدا کنم." فهمید که از رفتار خوب فاطمه خیلی خوشحال شده بود، گفت: "نرگس، چه خوب است که ما دوستی به این خوبی و مهربانی داریم."

بهترین دوست تو کسی است که کار خطای تو را فراموش کند

و نیکبهای تو را از یاد نبرد.

(امام حسن عسکری علیه السلام)

نوراحتی پرست

شبهه شماره ۴ - قصه گوئی: عبادت

برف می‌آمد. خاله کوکب کنار بخاری نشسته بود و داشت بافتنی می‌بافت. مریم هم مشتپایش را می‌نوشت، اما از مجید خبری نبود.

همین که صدای در بلند شد، مریم دوید و در را باز کرد. مجید بود! خسته و ناراحت و عصبانی. پایش را که توی اتاق گذاشت، سلام کرد و دیگر هیچ حرفی نزد. کنار بخاری نشست و اخمپایش را توی هم کرد.

مریم که خیلی تعجب کرده بود، پرسید: "چرا اخم کردی؟!"
مجید، نگاهش کرد و هیچ نگفت.

خاله کوکب، مثل همیشه خندید و با مهربانی پرسید: "چه شده مجید جان؟ برای خاله بگو
بینم چه شد؟"

مجید کمی جایجا شد و جواب داد: "از دست این احمد و جواد عصبانی هستم! دیگر
دوستشان ندارم."

خاله کوکب گفت: "برای چی؟ آنها که بچه‌های خوبی هستند."

مجید سرش را بالا انداخت و گفت: "نه! هر چه به آنها گفتم به خانه رضا نروید، حرفم را
گوش نکردند و برای عیادت او به خانه شان رفتند."

خاله کوکب خنده‌اش گرفت و همه چیز را فهمید. یک هفته پیش مجید با رضا دعوایش شده
بود و یک مشت از رضا خورده بود. بعد هم رضا مریض شده بود و چند روزی به مدرسه نیامد

بود و حالا مجید از این ناراحت بود که چرا دوستانش به عیادت رضا رفته‌اند!

خاله کوکب یک استکان چای برای مجید ریخت و گفت: "ببین عزیزم! جواد و احمد کار بسیار خوبی کرده‌اند. رضا حالا مریض است. به نظر من، تو هم باید با جواد و احمد به خانه رضا می‌رفتی، حالش را می‌پرسیدی و با او آشتی می‌کردی..."

مجید با تعجب گفت: "او به من ممت زدا! حالا بروم عیادتش؟!"

خاله کوکب خندید و جواب داد: "چه عیبی دارد؟ اگر رضا اشتباه کرده و یک ممت به تو زده حالا که مریض شده تو باید به عیادتش بروی."

خاله کوکب که دید مجید قدری آرام شده، ادامه داد: "بگذار یک قصه برایت تعریف کنم!" آن وقت، دست مجید را توی دستش گرفت و شروع کرد به قصه گفتن:

... پیامبر اسلام وقتی در شهر مکه زندگی می‌کرد، همسایه خیلی بدی داشت. هر روز که پیامبر از جلوی خانه او عبور می‌کرد، همسایه از پنجره اتاقش مقداری آشغال روی سر رسول خدا می‌ریخت! پیامبر هم چیزی به او نمی‌گفت.

یک روز که پیامبر از خانه‌اش بیرون آمد، خبری از همسایه نشد. روز بعد هم باز خبری از همسایه نشد. روز سوم پیامبر فهمید که او مریض شده، فوری یک هدیه برای او خرید و رفت به عیادتش!

همسایه با تعجب گفت: "من آن قدر به شما بدی کردم، حالا شما به عیادت من آمده‌اید؟!"

پیامبر خندید و جواب داد: "بله!" چون از تو خبری نداشتم به دیدنت آمدم تا حالت را بپرسم."

آن مرد از رسول خدا معذرت خواهی کرد و آدم خوبی شد.

مجید که از این قصه خیلی تعجب کرده بود، سرش را بالا آورد و گفت: "خاله جان! حق با شماست. من هم باید امروز پیش رضا می‌رفتم، اما حالا دیر شده... ان شاء الله فردا به عیادتش می‌روم."

مریم گفت: "یک هدیه هم باید برایش بخری..."

مجید و مریم هر دو با هم خندیدند و خاله کوکب روی هردوشان را بوسید.

نوشته: مهدی مرادحاصل

شبهه شماره ۵ قصه خوانی "قصاص"

نزدیک غروب بود، هوا کم‌کم داشت تاریک می‌شد، مجید کفشهایش را پوشید و برای خرید نان از خانه بیرون رفت. مریم از پله‌ها پایین آمد و لب حوض کنار خاله کوکب نشست.

خاله کوکب درحالیکه نخ کاموایی که دور دستش پیچیده بود، باز می‌کرد، به مریم نگاهی انداخت و گفت: "مشق‌پایت تمام شده است مریم جان؟" مریم در جواب گرفت: "نه! هنوز تمام نشده است، می‌خواستم کمی استراحت کنم، باخودم گفتم، بهترین زنگ تفریح صحبت با خاله کوکب است، راستی خاله جان شما چرا این قدر مهربان هستید؟"

خاله کوکب خندید و بامهربانی گفت: "خیلی ممنونم دخترم، تو و مجید هم بچه‌های خوبی هستید. وقتی شما خوب باشید من هم مجبورم که مهربان باشم!"

مریم گفت: "شما گفتید مجید، من یک چیزی یادم آمد. امروز عصر وقتی مجید از مدرسه به خانه آمد، خیلی ناراحت بود، وقتی من علت ناراحتی او را پرسیدم، گفت، یکی از بچه‌ها در کلاس، از روی لجبازی دفتر دیکته او را پاره کرده است. مجید می‌گفت، چون زنگ آخر بوده، او نتوانسته دفتر احمد - دوستش - را پاره کند مجید خیلی ناراحت بود می‌گفت، فردا می‌خواهد این کار را انجام دهد. من می‌دانم اگر او فردا این کار را انجام دهد، دعوی آنها با احمد، ادامه پیدا می‌کند. لطفاً شما او را نصیحت کنید."

در این موقع خاله کوکب درحالی که نخ کاموا را دور کلاف می‌پیچید گفت: "مریم جان! تو خواهر خوب و مهربانی هستی، آفرین به تو که نگران کارهای برادرت هستی، مجید اگر دفتر دوستش را پاره کند، کار اشتباهی کرده است. من هم به مجید سفارش می‌کنم، اما نه با حرف بلکه با یک قصه شیرین."

در این موقع صدای در آمد، مریم در حالیکه از پله‌ها بالا می‌رفت، گفت: "خاله جان! اگر ممکن است، شما درحیاط را باز کنید. من نمی‌خواهم مجید بفهمد من با شما صحبت کرده‌ام." آن شب بعد از شام، مریم ظرف‌ها را جمع کرد و به آشپزخانه برد. خاله کوکب هم در حالی که سفره را جمع می‌کرد به مجید گفت: "مجید جان چرا امشب غذا کم خوردی؟ فکر می‌کنم از غذایی که پخته بودم خوست نیامد! درست است؟"

مجید با بی‌حوصلگی، سرش را تکان داد و گفت: "امشب زیاد گرسنه‌ام نبود، سرم کمی درد می‌کند، تکالیفم را هم هنوز انجام ندادم، فردا تا ظهر وقت دارم، می‌خواهم امشب زود بخوابم." خاله کوکب در حالیکه سفره را تاملی کرد به طرف آشپزخانه رفت و گفت: "امشب که من می‌خواهم برای شما قصه تعریف کنم، چرامی خواهی زود بخوابی؟"

مجید خندید و گفت: "قصه‌های شما آنقدر خوب است که من حاضرم تا نیمه‌های شب هم

بیدار بمانم."

خاله کوکب گفت: "قصه‌ای که امشب می‌خواهم برای شما تعریف کنم درباره انفاق است که زمان حضرت رسول افتاده است. مردی بود بسیار فقیر و تنگ دست، او باشتی که داشت از شهری به شهر دیگر باربری می‌کرد و از این راه زندگی خود و خانواده‌اش را می‌گذراند. در یک روز گرم، که آفتاب سوزان همه جا را پوشانده بود، مرد فقیر به شهر مدینه رسید، بارهایش را از شتر پایین آورد و خودش نیز زیر سایه درختی روی زمین نشست. مردم، گروه، گروه به طرف مسجد پیامبر در حرکت بودند. در شهر خبر رسیده بود که پیامبر بین مردم فقیر و تنگ دست گندم و خرما تقسیم می‌کند. مرد فقیر که با شنیدن این خبر، خیلی خوشحال شده بود، با عجله خودش را به مسجد رساند و در حالیکه به دنبال پیامبر می‌گشت، به این طرف و آن طرف در حرکت بود، ناگهان چشمش به پیامبر افتاد، که در گوشه مسجد در میان گروهی از مردم نشسته بود، مرد جلو رفت و در کنار حضرت روی زمین نشست. پیامبر چون مشغول صحبت بود، متوجه مرد فقیر نشد، مرد که بیشتر عمرش را در بیابان و سفر بود و بارسم و آداب صحبت کردن آشنا نبود، نمی‌دانست چگونه باید با پیامبر خدا صحبت کند، به همین خاطر بدون آنکه حرفی بزند، چند بار محکم عبای مبارک حضرت محمد ﷺ را به طرف خود کشید، بعد فریاد زد و گفت: "پس سهم من از این گندم و خرما چه می‌شود؟"

حضرت با آنکه گردن مبارکش از لبه عبا خراش برداشته بود، بدون آنکه حرفی بزنند، بامهربانی منتظر ماند، که مرد فقیر صحبتش تمام شود، مرد صدایش را بلندتر کرد و گفت: "این اجناس نه مال توست و نه مال پدر تو، این‌ها همه مال خداست."
بعد، پیامبر به آرامی فرمود: "تو راست می‌گویی ای مرد! این‌ها همه مال خداست و من که بنده خدا هستم باید آن را به عدالت بین همه تقسیم کنم."

مرد فقیر با خوشحالی گفت: "من هم بنده خدا هستم و هم مردی فقیر، پس سهم مرا هم بده."
حضرت فرمود: "اما توبه من آسیب رساندی، گردن مرا با لبه عبا خراش دادی، پس باید اول قصاص شوی و بعد سهم خودت را بگیری."
مرد بیابانگرد دیگر چیزی نگفت، بعد نگاهی به گردن مبارک حضرت انداخت و گفت: "من می‌دانم که شما مرا قصاص نخواهی کرد، زیرا پیامبری آرام و مهربان هستی."

حضرت در جواب فرمودند: "وقتی به کسی آزار رساندی باید قصاص آن را هم ببینی."
مرد با پشیمانی گفت: "مرا ببخشید من در آن موقع، خسته و ناراحت بودم، نمی‌دانستم چگونه باید با شما صحبت کنم، شما رسولی مهربان و پیامبری باگذشت هستید، من می‌دانم که

شما هیچ وقت بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهید."

افرادی که در مسجد به دور پیامبر نشستند، همه منتظر بودند تا ببینند رسول خدا چه رفتاری با مرد فقیر خواهد داشت.

وقتی مرد بیابانگرد حرفهایش تمام شد، پیامبر با مهربانی لبخند زدند و فرمودند: "ای مرد! می‌گویم از این گندم و خرما، سهم تو را آماده نمایند، برو و شتر خودت را جلوی در مسجد بیاور."

مرد خوشحال و خندان از مسجد بیرون رفت و یاران پیامبر هم که از گذشت و مهربانی رسول خدا درس تازه‌ای یاد گرفته بودند، از مسجد بیرون رفتند تا به مرد فقیر دربار کردن شترش کمک کنند.

وقتی قصه به اینجاریسد، مریم نگاهی به خاله کوکب انداخت و گفت: "خاله جان! قصاص یعنی چه؟"

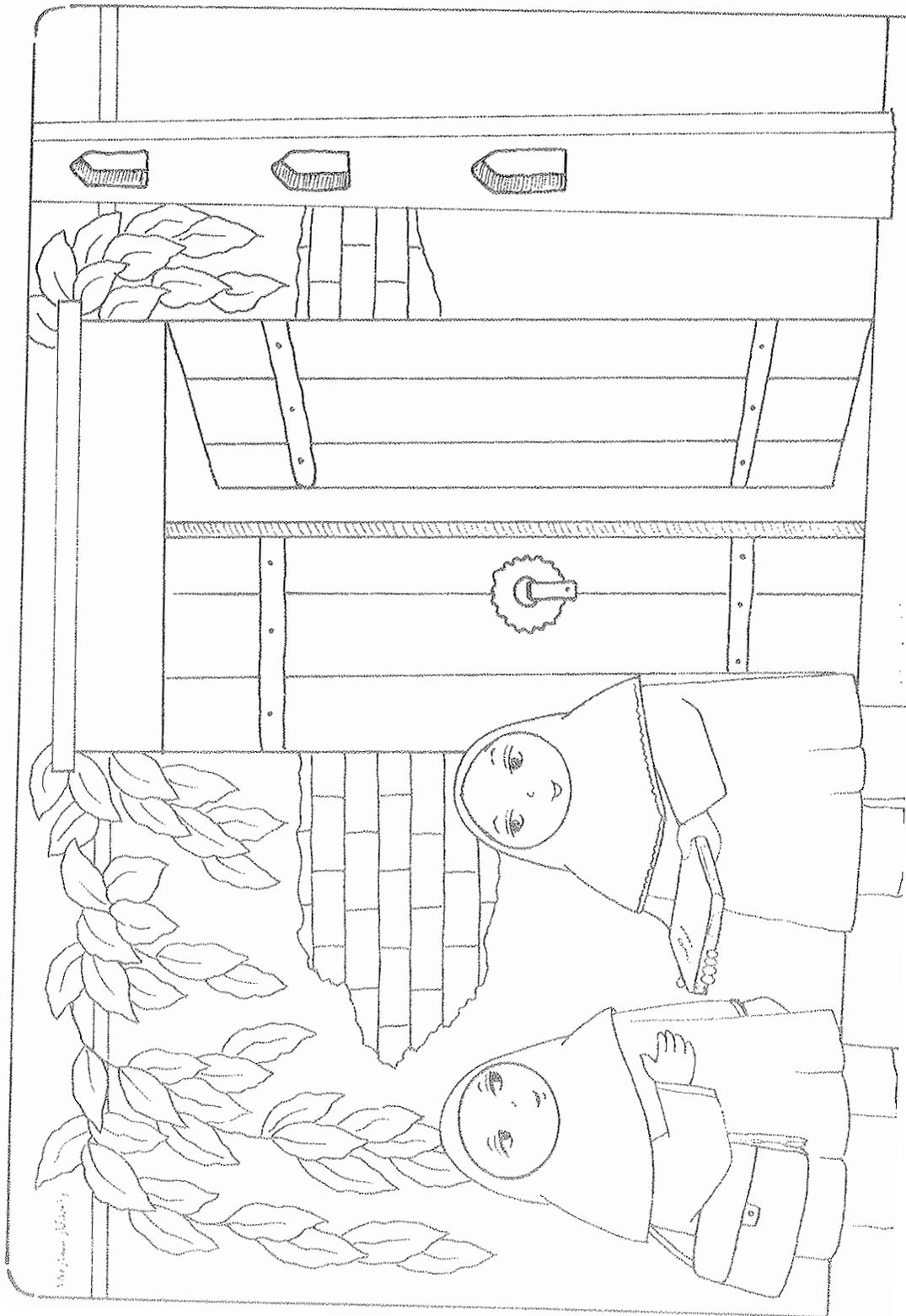
مجید گفت: "من می‌دانم! یعنی اگر یک نفر کسی را اذیت کند، یابه او آسیبی بزند آن شخص اجازه دارد به همان شکل تلافی کند، مثلاً حضرت محمد ﷺ می‌توانست گردن مرد بیابانگرد را خراش دهد، اما این کار را نکرد و گذشت کرد."

خاله کوکب دستی به سر مجید کشید و گفت: "آفرین! درست است، پیامبر مرد باگذشتی بود ما هم که مسلمان هستیم و پیرو راه او باید در خانه و مدرسه و هر جایی که زندگی می‌کنیم باگذشت و مهربان باشیم."

بعد از حرفهای خاله کوکب مجید در فکر فرو رفت.

شب موقع خواب وقتی مجید و مریم مشغول مسواک زدن بودند، خاله کوکب از پشت در شنید که مجید دیگر خیال ندارد دفتر دوستش را پاره کند، مریم هم به او می‌گفت: "از این که برادر خوبی مثل تو دارم خوشحالم!"

نوشته: مهدی مراد حاصل



برنامه: رفع عیبها واحدکار (۱۹): دوری از لجبازی

مبانی

لجبازی یعنی، اصرار بر یک خواست غیر منطقی، خواسته‌ای که فرد در یک موقعیت خاص استحقاق کسب آن را نداشته و خود نیز بر این امر واقف است.

خواست غیر منطقی مورد اشاره می‌تواند انجام یک عمل از سوی کودک یا تقاضای انجام فعل یا تأمین چیزی مادی یا معنوی برای وی باشد. در هر حال مشکل اصلی این است که کودک در این موقعیت زیاد، طلب است و به حقوق خود قانع نیست و بر این موضوع اصرار نیز دارد. فرد لجباز که حاضر به پذیرش حقوق فردی و اجتماعی نیست اگر چندین بار با عکس العمل مثبت اطرافیان مواجه شود، متأسفانه بر این عادت زشت خود خو کرده و مداومت می‌کند. البته در بعضی از خانواده‌ها بنا به عللی این مشکل دامن زده می‌شود و اینگونه کودکان در محیطهای خارج از آن، از جمله مدرسه ... که بنای رفتارها بر منطق و حقوق پذیرفته شده است ... با بحران و شکست روحی مواجه می‌شوند.

بهترین شیوه مقابله با لجبازی آشنا ساختن کودک با دلایل و علل غیر منطقی بودن خواسته‌هایش می‌باشد و باید کاری کرد او متوجه گردد که اگر مخالفتی با وی صورت می‌گیرد، مخالفت و ستیز با خود وی نیست بلکه تنها مخالفت با خواسته غیر منطقی اوست که در این موقعیت، اصرار بر انجامش را دارد و سپس با تبیین اعمال او به عمل و دلایل غیر منطقی بودن آن اشاره کرد و با قاطعیت به او تفهیم کرد که به هیچوجه این خواسته غیر منطقی عملی نخواهد شد و بهتر است که هر چه زودتر از این موضوع صرف نظر کند و همچنین روشن گردد که عمل بر این خواسته اولاً ظلم بر خود او و سپس ظلم برد بگران است چون موجب تضییع حقوق آنان می‌شود.

شیوه دیگر اینکه سعی شود رفتارهای بهنجار و منطقی آنان ... که نقطه مقابل خواسته‌های غیرمنطقی آنان است ... ایجاد و تقویت گردد. و هنگام بروز چنین حالاتی تذکر داده شود که از او به عنوان یک فرد اهل خرد و عقل، این گونه رفتارها مورد انتظار است و نه عکس آن ضمناً لازم است بعد از درک حقایق عمل توسط دانش‌آموز، مورد تشویق قرار گیرد.

در منابع دینی نیز از لجبازی احتراز شده است و از قول حضرت علی علیه السلام آمده است: لجاجت پر ضررترین چیزها در حال و آینده است و ... آن آدمی را به شکست می‌کشاند و ... نتیجه آن هلاکت است.

در حدیثی دیگر از معصوم علیه السلام آمده است: **إِتَاكَ وَ اللَّجَاةَ، فَإِنَّ أَوْلَهَا جَهْلٌ وَ آخِرُهَا نَدَامَةٌ** از لجبازی پرهیز که آغازش نادانی و پایانش پشیمانی است.

برای تربیت انسان‌های کریم و با عزت نفس، تمهید مقدماتی لازم است از جمله اینکه سعی گردد آنان در هر موضوعی که احساس بی‌منطقی کردند اصرار نورزیده و لجاجت نوزندند.

هدف

ترغیب دانش‌آموزان بر عدم اصرار بر خواسته‌های غیر منطقی

آزمون

خواسته‌های دانش‌آموزان بیش از پیش درست و منطقی می‌شود.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: اجرای نمایش علی و قلی

علی و قلی

مجری: خوب بچه‌های عزیز با این دو عروسک که خوب آشنا هستید؟ این عروسک‌هایی که الان توی دست من ساکت و آرام هستند تا چند دقیقه دیگر شروع به حرف زدن می‌کنند. توی این نمایش یکی از عروسک‌ها ناراحت است. بعد از اجرای نمایش، حدس بزنید علی و قلی درباره چه چیزی با هم حرف می‌زدند، و نمایش ما درباره چه موضوعی بود.

قلی: زود باشد باید همین حالا توپم را بدی! زود باش.

علی: من توپ تو را برنداشتم. اگر هم برداشته بودم نمی‌دادم.

قلی: نمی‌دادی. مگر جرأت داشتی ندی. توپ مال من است باید پس بدهی.
علی: مثل اینکه حرف حساب سرت نمی‌شود. من از توپ تو خبر ندارم. اینقدر درباره
گرفتن توپ پا فشاری نکن. تو نه تنها با من لجبازی می‌کنی توی کلاس هم با بچه‌ها و خانم
معلم لجبازی می‌کنی.

قلی: به من میگی لجباز. خودت لجبازی اصلاً بیا از خانم معلم بپرسیم که من توی کلاس
لجباز هستم یا تو.

(علی نگاهی به خانم معلم می‌کند و سوالش را می‌پرسد)

علی: خانم معلم بعضی از کارهایی که بچه‌ها توی کلاس انجام می‌دهند کارهای خوبی نیست
یک نوع لجبازی است مگه نه؟

مجری: بله اما بعضی از بچه‌ها خودشان نمی‌دانند که بعضی از کارهایشان لجبازی است.
مثلاً سر کلاس حرف می‌زنند. به نظم کلاس بی‌توجه هستند. یا از معلم توقع دارند بیشتر از بقیه
بچه‌ها به آنها توجه کنند. وقتی کسی بر انجام این کارها اصرار کنند یعنی دارد با معلم و کلاس
لجبازی می‌کند.

علی: خانم معلم من یک برادر کوچک دارم هر وقت با مادرم بیرون می‌رود هی می‌گوید
این را بخر و آن را بخر. وقتی مادرم او را به خانه می‌آورد. او گریه می‌کند و هر کاری که به او
می‌گوییم انجام نمی‌دهد.

مجری: بله همه این کارها که گفتی یک نوع لجبازی است. کسی که لجبازی می‌کند. دیگران
او را کمتر دوست دارند و اگر او این کارهایش را ادامه بدهد. دوستانش را از دست می‌دهد.

قلی: خانم معلم ولی دوست ندارم دوستانم را از دست بدهم. من، علی و همه بچه‌ها را
دوست دارم، شما را دوست دارم. توی خانه هم دلم نمی‌خواهد کسی از من عصبانی شود.

مجری: پس همیشه سعی کن کاری را که نباید انجام بدهی، روی آن پا فشاری نکنی و هر
چه می‌خواهی اول درباره‌اش فکر کن اگر دیدی دیگران هم با تو موافق هستند آن کار را انجام
بده.

قلی: چشم خانم معلم از امروز من با لجبازی خداحافظی می‌کنم.

شبهه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این برگ مجموعه‌ای از کارهای متضاد است که یک به یک باهم در تعارض
هستند. صورت مثبت آنها همکاری و همراهی و صورت منفی‌شان لجبازی است. دانش‌آموزان
پس از اینکه در جریان محتوای تصاویر قرار گرفتند، آن وجه را که دوست دارند به آن شبهه

شیوه عمل کنند رنگ آمیزی می نمایند و پس از بازدید مجری از نحوه کارشان، در دفتر شکوفه‌ها بایگانی می‌گردد.

شیوه شماره ۳ - قصه خوانی، قصه "مداد رنگی‌ها"

یک روز مادر از بازار یک جعبه مداد رنگی خرید.

برادر بزرگ و برادر کوچک از دیدن جعبه مداد رنگی خیلی خوشحال شدند.

برادر بزرگ جعبه مدادها را برداشت و گفت: "این مدادها مال من است؛ چون من از تو بزرگتر هستم."

برادر کوچک دست او را گرفت و باناراحتی گفت: "مادر اینها را برای هر دوی ما خریده است. بیا آنها را قسمت کنیم."

برادر بزرگ حرف او را قبول کرد. مدادها را روی میز ریخت و گفت: "هر کدام را می‌خواهی بردار."

برادر کوچک کمی فکر کرد و گفت: "بهر است با چشم بسته انتخاب کنیم."

هر دو برادر چشم‌هایشان را بستند و هر کدام سه مداد برداشتند.

برادر کوچک مدادهای آبی، قهوه‌ای و سبز را برداشت و به برادر بزرگ هم مدادهای قرمز، زرد و نارنجی رسید.

برادر کوچک با مدادهای خود یک خرگوش کشید.

خرگوش گفت: "این که من نیستم! خوب به چشمهای من نگاه کن! رنگ آنها قرمز است."

برادر کوچک گفت: "این را می‌دانم اما من که مداد قرمز ندارم!"

برادر بزرگ گفت: "خرگوش جان! بیا اینجا کنار من بنشین. ببین چه کاهوی قشنگی برایت کشیده‌ام!"

خرگوش گفت: "کاهو که قرمز نیست، سبز است."

برادر بزرگ با ناراحتی گفت: "ولی آخر من که مداد سبز ندارم."

در همین موقع خروس خانه از راه رسید و از برادر کوچک خواست تا تصویرش را بکشد.

وقتی برادر کوچک کارش تمام شد، خروس به نقاشی او نگاهی کرد و گفت: "پره‌های من

رنگارنگ است، تاج من قرمز است، این شکل من نیست."

برادر بزرگ داشت پرستویی را که کشیده بود، رنگ می‌کرد. صدایی از آسمان به گوشش

رسید. وقتی سرش را بالا کرد، پرستویی را دید که داشت پرواز می‌کرد.

پرستو گفت: "پرندای که تو کشیده‌ای، شبیه من نیست. هیچکس تا به حال پرستویی با

نوک زرد و بالهای قرمز ندیده است." بعد هم با ناراحتی پر زد و رفت.

برادر بزرگ و برادر کوچک کنار هم نشستند. برادر کوچک گفت: "من دیگر نه خرگوش می‌کشم، نه خروس!"

برادر بزرگ گفت: "من هم دیگر نه کاهو می‌کشم، نه پرستو!"

برادر کوچک گفت: "من می‌خواهم یک پسر کوچولو بکشم."

برادر بزرگ با خوشحالی سرش را تکان داد و گفت: "چه فکر خوبی! من هم یک دختر کوچولو می‌کشم."

نگاه کن! پسر کوچولو دارد گریه می‌کند. برای این که برادر کوچک او را خیلی زشت کشیده است.

دختر کوچولو هم دارد گریه می‌کند چون برادر بزرگ هم او را خیلی زشت کشیده است. پسر کوچولو و دختر کوچولو همین طور دارند گریه می‌کنند و گریه آنها برادر بزرگ و برادر کوچک را ناراحت می‌کند.

برادر بزرگ می‌گوید: "یک فکر خوب و تازه! بیا باهم شریک بشویم، همه مدادها مال هر دو نفرمان."

برادر کوچک با خوشحالی دستهایش را به هم زد و گفت: "چه فکر خوبی! من حاضرم!" خرگوش چشم قرمزی که برادر کوچک آن را نقاشی کرده است، بالا می‌پرد تا کاهوی سبزی را که برادر بزرگ برایش کشیده است، بخورد.

خروس و پرستو هم از قیافه تازه شان خیلی راضی هستند.

پسر کوچولویی که برادر کوچک کشیده است، با خوشحالی برای دختر کوچولویی که برادر بزرگ کشیده است، دست تکان می‌دهد.

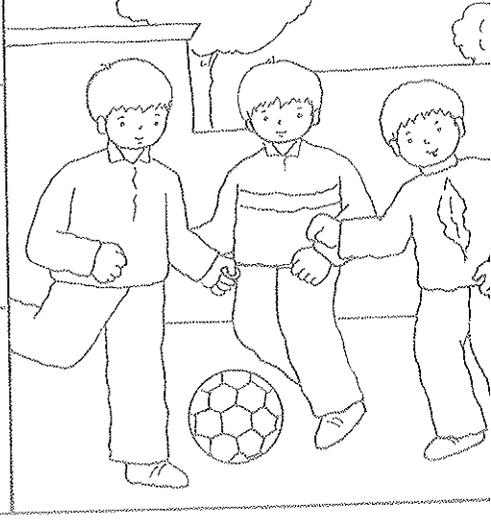
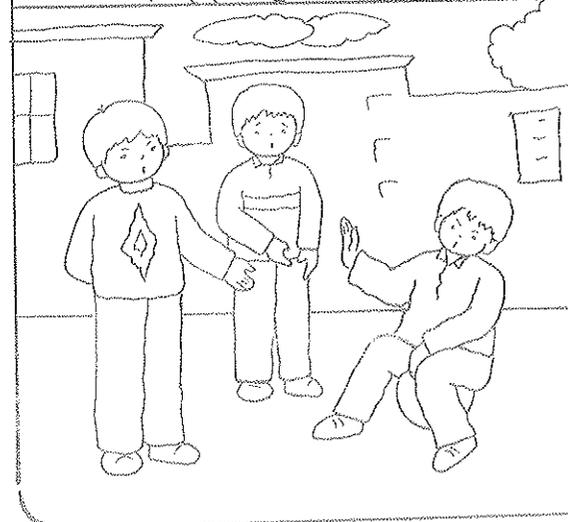
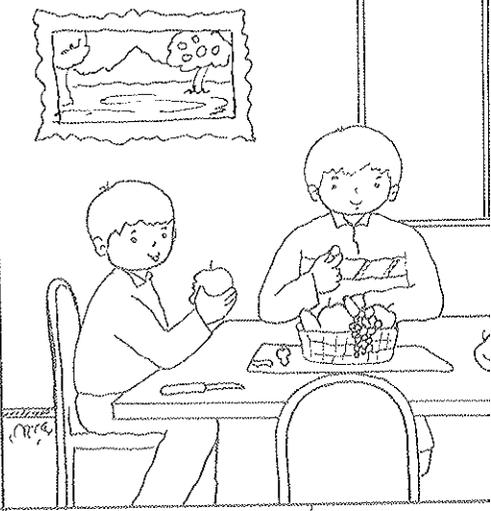
برادر بزرگ و برادر کوچک با کمک هم، چند تا بچه و یک طاووس قشنگ می‌کشند. پرستو و خرگوش هم در میان گل‌های رنگارنگ، با بچه‌ها مشغول بازی می‌شوند.

مادر که از دیدن نقاشی زیبای آنها خیلی خوشحال شده است، می‌گوید: "آفرین به شما بچه‌های خوب."

ترجمه: مهدی مراد حاصل

شيوه شماره ۴: نقل خاطره

پس از آشنایی کامل دانش‌آموزان با لجاجت‌هایی که در این سنین موضوعیت دارد، مجری محترم از دانش‌آموزان بخواهد که خاطراتی از لجاجت را که آنان شاهدش بوده‌اند در کلاس نقل نمایند. سپس مجری محترم با همکاری دانش‌آموزان حالت مثبت آن خاطرات را از دانش‌آموزان بپرسد و پس از اظهار نظر آنان به جمع‌بندی مناسبی دست پیدا کنند.



سرمی دهد شنیدد ولی اجابت نکند؛ مسلمان نیست) باید دانش‌آموزان را ترغیب نمود تا به هنگام زیر ستم قرار گرفتن همکیش و هم‌نوع خود به یاری آنان بشتابند، هرچند که این مسأله می‌تواند موجب خساراتی بر مال و جان آنان باشد.

هدف

پرورش روحیه دفاع از مظلوم

آزمون

دانش‌آموزان در موقعیت‌های عینی در برابر تضییع حقوق خود و دیگران واکنش نشان می‌دهند.

شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه گویی؛ کارخیز

مجری محترم قبل از اجرای قصه بحثی در باره مظلوم و لزوم دفاع از آن را در بین دانش‌آموزان مطرح می‌کند و بعد از روشن شدن معانی آنها و قرار گرفتن دانش‌آموزان در فضای لزوم دفاع از مظلومین قصه زیر را برای آنها اجرا می‌نماید:

توی حیاط مدرسه صدای هیاهوی بچه‌ها پیچیده بود. زنگ تفریح بود و آقای ناظم و چند نفر از معلم‌ها در حیاط قدم می‌زدند. نزدیک آبخوری شلوغ بود و چند نفر از بچه‌ها دورهم جمع شده بودند. عباس نزدیک من آمده و در حالی که مشغول خوردن خوراکی بود گفت: "رضا! دعوا شده" رضا بادست به طرف آبخوری اشاره کرد و گفت: "آنجا سه نفر باهم دعوا می‌کنند. باید آقای ناظم را خبر کنیم."

وقتی عباس به طرف آقای ناظم رفت، من با سرعت خودم را کنار آبخوری رساندم. یکی از بچه‌های کلاس اول روی زمین افتاده بود و دو نفر از دانش‌آموزان بزرگتر با مشت و لگد روی سروصورت او می‌کوبیدند. من خشم شدم و باهر زحمتی بود آنها را ازهم جدا کردم. از دماغ بچه کلاس اول کمی خون آمده بود. دو دانش‌آموز بزرگتر تلاش می‌کردند تاخودشان را از دست من رها کنند و دوباره به سمت دانش‌آموز کلاس اول بروند ولی من آنها را محکم گرفتم. یکی از آنها مشت محکمی توی صورتم زد در این موقع آقا سر رسید و ماچهار نفر رابه دفتر مدرسه برد. توی

دفتر وقتی همه ما آنچه را که اتفاق افتاد؛ بود تعریف کردیم. آقای ناظم نزدیک من آمد و گفت: "آقای رضا اسدی، شما چرا در دعوی این سه نفر دخالت کردید؟! مگر من بارها نگفتم که اگر هر مشکلی پیش آمد من را خبر کنید."

به آقای ناظم گفتم: "آقا اجازه! عباس آقاچانی آمد تا شما را خبر کند. من دیدم تا شما خبردار شوید و کنار آبخوری برسید. آن دانش آموز کلاس اولی از این دونفر خیلی کتک می خورد و ممکن است زیر دست و پای آنها، سروصورتش زخمی شود." آقای ناظم نگاهی به من کرد و به فکر فرو رفت بعد سرش را بالا کرد و گفت: "چرا بچه های دیگر مدرسه توی دعوی این سه نفر شرکت نکردند!"

من هم در جواب آقای ناظم گفتم: "شاید بچه ها نمی خواستند از یک نفر که مظلوم واقع شده است دفاع کنند. ولی من می خواستم، من قبل از این کار فکر می کردم که شما ممکن است از دخالت کردن من توی این دعوا ناراحت شوید و حتی برایم تنبیهی در نظر بگیرید اما با خودم گفتم عیبی ندارد اگر من مورد تنبیه قرار بگیرم بهتر است تا این دانش آموز کلاس اول به ناحق کتک بخورد."

بعد از حرفهای من آقای ناظم جلو آمد و در حالی که دستی به سرم می کشید گفت: "آفرین با وجود آنکه حرفی که من قبلاً گفته ام و سفارشی که کرده ام یادت بود. اما چون کار خیری انجام دادی و از یک نفر که مورد ظلم قرار گرفته، دفاع کردی هم تو را می بخشم و هم به تو آفرین می گویم."

وقتی از دفتر آقای ناظم بیرون آمدم احساس خوبی داشتم احساس می کردم که از خوشحالی دارم پرواز می کنم. از اینکه توانسته بودم از یک نفر که ضعیف تر از آن دونفر دیگر بود، دفاع کنم خوشحال بودم.

نوشته: امیر مهدی مرادحاصل

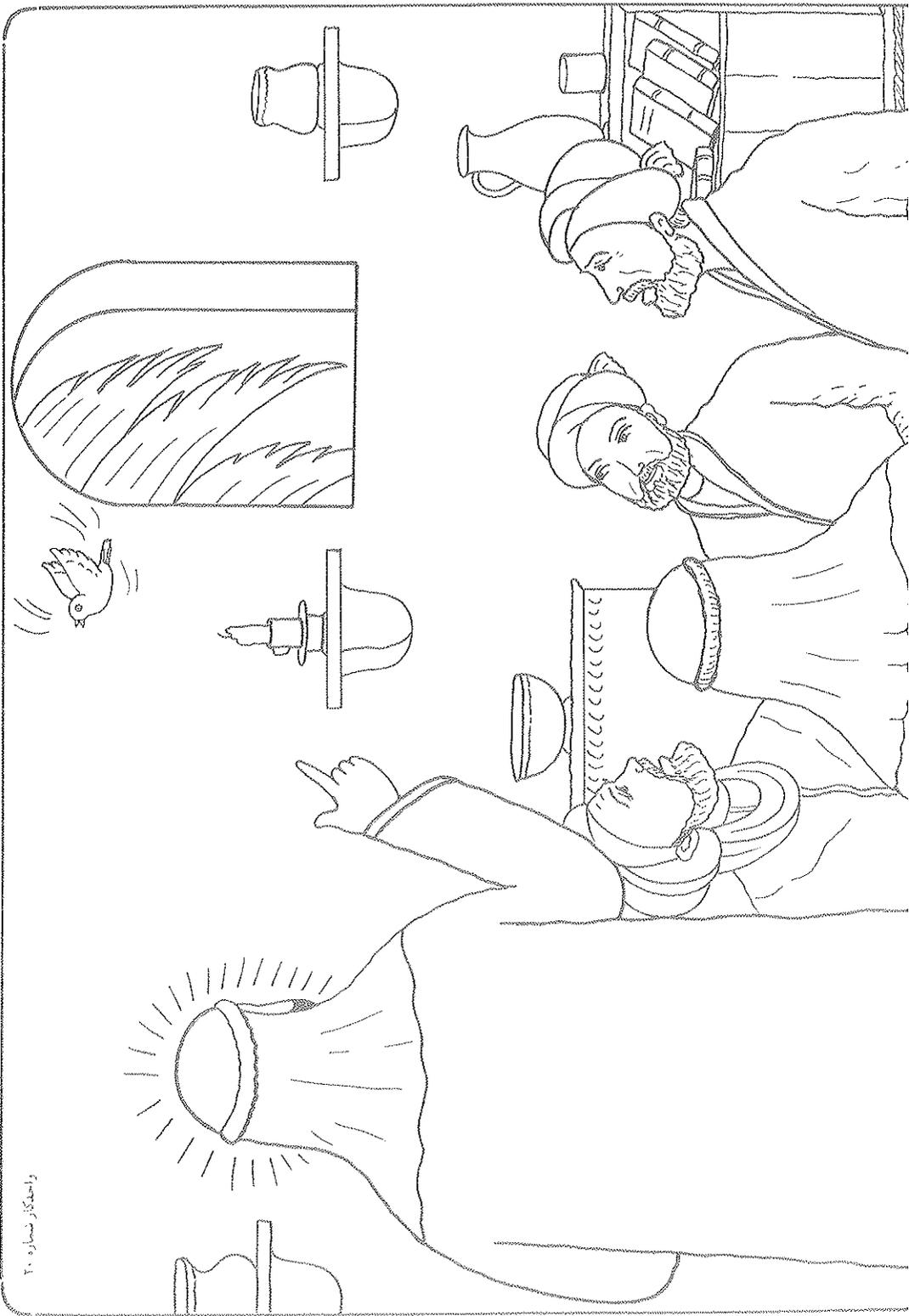
شبهه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه ها

برگ شکوفه این واحد تصویری از قصه ای است که ذیلاً می آید این برگه برای رنگ آمیزی در اختیار دانش آموزان قرار می گیرد و از آنان تقاضا می شود با توجه به اینکه موضوع واحد کار، "دفاع از مظلوم" است قصه مربوط به آن را پیش بینی کرد. و تعریف نمایند. در جلسه بعد پس از اظهار نظر چند نفر از دانش آموزان قصه مربوطه برای آن نقل می گردد. برگ شکوفه نیز پس از بازدید مجری در دفتر شکوفه ها بایگانی می شود.

دانش‌آموزان بخواهد تا آنها حدس بزنند که در آن موقعیتها چه وظایفی خواهند داشت.

شبهه شماره ۴ - یادی از مظلوم تاریخ: امام حسین علیه السلام

مجری محترم در جلسه مستقلى داستان قیام امام حسین علیه السلام را برای دانش‌آموزان نقل نماید و به علل مظلوم واقع شدن آنحضرت اشاره نماید و وظیفه مسلمین رادر آن زمان و در این عصر بازگو نماید و به نتیجه مطلوب اشاره نماید.



۶-۳. انتخاب دانش‌آموزان برتر بر اساس ملاک‌های پیشنهادی زیر و اهدای هدایا به آنان با همکاری و مساعدت اولیاء در این مراسم.

الف) نحوه انعکاس محتوای برنامه‌ها در دفتر شکوفه‌ها.

ب) پذیرش مسئولیت‌های فردی در ارتباط با اهداف هر واحد کار.

ج) مشارکت در فعالیت‌های گروهی (سرود، نمایش، روزنامه دیواری و...)

د) ساختن وسایل ابتکاری در ارتباط با اهداف واحد کار.

ذ) انجام تکالیف در ارتباط با اهداف هر واحد کار.

س) مشارکت در روش بحث و گفتگوی در ارتباط با اهداف هر واحد کار.

و) (مجریان می‌توانند ملاک‌های دیگری را به این لیست اضافه نمایند).

تذکره: از هر کلاس یک نفر دانش‌آموز با انتخاب مجریان و با عنایت به ملاک‌های

پیشنهادی ارائه شده جهت شرکت در مراسم اختتامیه منطقه معرفی شود.

۴- ارسال گزارشی از اجرای برنامه به منطقه پس از اجرای مراسم.

۵- برگزاری جشن اختتامیه در منطقه با حضور آموزگاران برتر و دانش‌آموزان نمونه به

همراه اولیای آنها.

دستورالعمل انتخاب مجریان برتر واحدهای کار پرورشی دوره ابتدایی (طرح کرامت)

اهداف

- ۱ - افزایش انگیزه در مجریان برای ادامه اجرای بهینه طرح
- ۲ - ایجاد روحیه رقابت سالم و سازنده در بین مجریان
- ۳ - تشویق و تقدیر مجریان برتر

تمهیدات اجرایی

- ۱ - وظایف مسئول پیگیری طرح در استان:
 - ایجاد تغییرات لازم در فرم ارزیابی عملکرد مجریان با توجه به ملاحظات زیر
 - ۱ - ۱ - ملاکهایی که برای ارزیابی عملکرد مجریان در فرم مربوطه در نظر گرفته شده پیشنهادی بوده و کارشناسان محترم استان چنانچه ملاکهای دیگری را متناسب با وضعیت اجرایی آن استان مد نظر دارند می توانند تغییرات لازم را در این فرم بوجود آورند.
 - ۲ - ۱ - متناسب با اهمیت هر یک از ملاکهای ردیفهای ۱۳ گانه فرم مربوطه، امتیازاتی به آنها اختصاص داده شود.
 - ۲ - ۱ - توجیه کاردانان مناطق
 - ۳ - ۱ - تعیین سهمیه مجریان برتر مناطق با عنایت به تعداد مدارس مجری
 - ۴ - ۱ - ارسال دستورالعمل تنظیم شده به مناطق و نظارت بر حسن اجرای آن.

۵ - ۱ - تشویق مجریان برتر به نحو ممکن (اعم از کاردان - مدیر - آموزگار)
۶ - ۱ - انتخاب کاردان یا کاردanan موفق پس از اتمام کار ارزشیابی با توجه به فعالیت‌های طول سال در این خصوص

تذکره: ملاکهای انتخاب کاردان موفق با تشخیص کارشناس مسئول مقاطع تربیتی و مسئول پیگیری طرح در استان می‌باشد.

۷ - ۱ - ارسال لیست مجریان برتر به دفتر توسعه و برنامه‌ریزی پرورشی تا پایان تیرماه
۸ - ۱ - راهنمایی کلی کاردanan مناطق جهت انتخاب مدیران موفق
۹ - ۱ - ارسال رونوشتی از دستورالعمل ارسال به مناطق برای دفتر توسعه و برنامه‌ریزی امور پرورشی

۲ - وظایف مسئول پیگیری طرح در منطقه:

۱ - ۲ - تکثیر فرم ارزیابی به تعداد آموزگاران مجری

۲ - ۲ - تکمیل فرم مربوطه برای مجریان با همفکری و همکاری مدیران مدارس مجری

۳ - ۲ - انتخاب مجریان برتر به تعداد سهمیه تعیین شده از سوی کارشناسی استان از بین مجریان منطقه بر اساس فرمهای تکمیل شده.

۴ - ۲ - انتخاب مدیران موفق بعد از اتمام کار ارزیابی با توجه به همکاری و فعالیت‌های مدیران در ارتباط با طرح

تذکره: تعیین ملاک انتخاب مدیران موفق با مسئول پیگیری طرح در منطقه می‌باشد.

۵ - ۲ - ارسال اسامی افراد منتخب به همراه فرمهای تکمیل شده به استان تا پایان خردادماه

راهنمای تکمیل فرم ارزیابی عملکرد مجریان

۱ - همانطوریکه در شرح وظایف مسئول پیگیری طرح در استان آمده است انجام هرگونه تغییر و اختصاص امتیاز به هر یک از ملاکهای پیشنهادی در فرم مربوطه به عهده ایشان می‌باشد بنابراین قبل از ارسال دستورالعمل به مناطق تابعه لازم است ضمن ایجاد تغییرات احتمالی برای هر یک از فعالیتها امتیازی متناسب با اهمیت آنها در نظر گرفته شود.

تذکره: برای ردیفهای ۱ لغایت ۴ طبق وضعیت در نظر گرفته شده (خوب، متوسط، ضعیف) امتیازاتی در ۳ مرحله بطور رتبه‌ای و برای سایر ردیفها امتیازاتی متناسب با اهمیت و سختی فعالیت‌های مورد اشاره در نظر گرفته شود.

- ۲- برای اختصاص امتیاز به ردیفهای ۱۳ گانه با استناد به دفتر شکوفه‌های دانش‌آموزان، برگه‌های شکوفه، فرم گزارش کار هر واحد و بازدیدهای انجام‌شده عمل شود.
- ۳- جهت اختصاص امتیاز به ردیف ۱ فرم ارزیابی با توجه به روزنامه‌های دیواری تهیه شده، گروههای سرود، نمایش‌های اجرا شده و سایر برنامه‌های گروهی انجام‌گرفته در ارتباط با اهداف طرح صورت خواهد گرفت.
- ۴- جهت اختصاص امتیاز به ردیف شماره ۲ فرم ارزیابی، بر اساس نظر مدیر مدرسه و بازدیدهای انجام شده (در زمینه استفاده چندمنظوره از فضا و امکانات موجود) اقدام شود.
- ۵- جهت اختصاص امتیاز به ردیف شماره ۳ فرم ارزیابی بر اساس نظر مدیر مدرسه و با توجه به مواردی از قبیل گشاده‌روی، مهربانی - بکارگیری رفتار محبت‌آمیز دوری از تنبیه و رفتارهای توهین‌آمیز - دوری از الفاظ زشت و... عمل شود.
- ۶- منظور از تعداد روشها در ردیف ۹ فرم ارزیابی همان روشهای پیشنهادی مندرج در کتاب برنامه واحد کار پرورشی می‌باشد.
- ۷- منظور از روشهای ابتکاری در ردیف ۱۰ فرم ارزیابی روشهایی است که در کتاب برنامه واحد کار پرورشی نیامده است.
- ۸- برای اختصاص امتیاز به ردیف ۱۳ فرم ارزیابی بر اساس نظر مدیر با توجه به استفاده مطلوب از امکانات موجود در اجرای طرح امتیازی در نظر گرفته شود.
- ۹- امتیاز ردیفهای ۵ الی ۱۳ از حاصلضرب تعداد فعالیتهای اجرا شده در امتیاز در نظر گرفته شده بدست می‌آید.

فرم ارزیابی عملکرد مجریان واحد کار پروشی دوره ابتدایی (طرح کرامت)

استان	دبستان	نام و نام خانوادگی محری	امتیاز کسب شده
منطقه	دریفت	ملاطهای عملکرد	ضعیف
		ترغیب دانش آموزان به مشارکت در فعالیتهای گروهی	متوسط
		استفاده بهینه از امکانات موجود جهت اجرای هر واحد کار	خوب
		رعایت تکربم شخصیت دانش آموزان	
		بررسی برگهای شکوفه دانش آموزان	
		شرکت در جلسات توجیهی و آموزشی برگزار شده از سوی استان و منطقه به ازای هر جلسه () امتیاز	
		تشکیل جلسات موری یا جمعی با اولیاء به ازای تشکیل هر جلسه () امتیاز	
		برگزاری اردوهای یک روزه یا توجه به اهداف واحد های کار () امتیاز	
		تشکیل نمایشگاهی از کارهای دانش آموزان در ارتباط با طرح در مناسبت های مختلف به ازای تشکیل هر نمایشگاه () امتیاز	
		تعداد روشنائی راکه جهت اجرای هر واحد کار استفاده نموده به ازای استفاده از هر روش () امتیاز	
استفاده از روشهای ابتکاری به ازای استفاده از هر روش ابتکاری در هر واحد کار () امتیاز			
تشریح دانش آموزان فعال طرح و پیشنهاد تهیه حدیثا برای آنان به ازای هر مورد () امتیاز			
ارائه گزارش کار پس از اجرای هر واحد کار به ازای هر مورد () امتیاز			
تهیه تجهیزات ابتکاری برای اجرای بهینه واحدها به ازای هر مورد () امتیاز	۱۳		
محل امضاء ارزیاب منطقه	محل امضاء مدیر مدرسه	جمع کل امتیازات	

(ضمایم مهارت‌های مورد نیاز ارائه واحدهای کار) قصه گویی^۱

اهداف

دانش‌آموزان باید با اجرای این برنامه بتوانند:

- خوب گوش کردن و دقت نمودن به شنیدنی‌ها را تمرین کنند.
- چارچوب قصه و سیر آن را به خاطر بسپارند.
- نتایجی از قصه را به صورت جملات ساده و کوتاه بگویند یا در دفتر شکوفه‌ها درج کنند.
- در باره مضمون قصه بحث کنند.

* این برنامه، اهداف اجتماعی و فکری کلاس را تأمین می‌کند و مجری باید در ضمن اجرای آن عملکرد دانش‌آموزان را تحت نظر داشته باشد و ارزیابی نماید.
(... قصه می‌تواند به گونه‌ای شگفت‌انگیز انتقال فرهنگ دهد، بیاموزد، رشد فکری ایجاد کند، نگرش بدهد، گرایش‌های اخلاقی را تعالی بخشد، الگوی مطلوب ارائه نماید و...)
چنین است که همواره گنجاندن قصه در متن فعالیت‌های آموزشی و پرورشی به مثابه ترجیح بند هر مقاله و اظهار نظر طرح و برنامه درآمده است.
* برای اجرای قصه گویی در کلاس، رعایت موارد زیر ضروری است:

۱- برنامه و محتوای کلاسهای پرورشی (فعالیت‌های پرورشی)، کلاس دوم راهنمایی، تهیه‌کننده: قاسم کریمی، انتشارات تربیت، چاپ اول ۱۳۶۹

۱ - گزینش قصه

هر قصه یا هر نوشته‌ای به نام قصه را نمی‌توان در کلاس مطرح نمود، یک قصه در چارچوب هدف و برنامه‌ای باشد که ما در پی آنیم. از طرفی باید دارای سوژه و محتوای مربوط به اهداف سایر برنامه‌ها نیز باشد و از سویی لازم است شرایط و خصوصیات یک قصه خوب را دارا باشد. (البته، اکثراً قصه‌های متناسب با اهداف طرحها، در این کتاب پیشنهاد شده است). ولی مجری می‌تواند خود نیز دست به انتخاب قصه‌ها بزند.

۲ - یادداشت کردن طرح و چهارچوب قصه

- قصه گو باید به عنوان اولین قدم آمادگی برای قصه‌گویی، خلاصه‌ای از قصه را به صورت طرح و چهارچوب آن یادداشت کند، بطوری که مجبور نباشد عیناً جملات کتاب را بازگو کند.
- قصه‌گو براساس یادداشتهای خود، تمام جزئیات و خط سیر قصه را بیان می‌کند، ولی با بیان و جمله بندیهای خودش.
- پس تعدادی تغییرات، تکرارها، حذفها و... پیش می‌آید که همه و همه به شیرین تر شدن شنیدن آن کمک می‌کند.

۳ - تمرین

- قصه‌گویی یک فن است که پرداختن به آن نیز مستلزم تمرین و آمادگی است، قصه‌گو باید پس از اینکه طرح قصه را آماده کرد، آنقدر تمرین داشته باشد که احساس کند به تمام جزئیات و فراز و نشیبهای قصه وارد شده است و به راحتی می‌تواند احساس خود را به مخاطبین خود منتقل بنماید.
- قصه‌گو با بهره‌مندی از این زمینه ضروری که عبارت از علاقمندی و ذوق شخصی است، باید با تمرین و دقت بسیار آن را در خود تقویت نماید و در حین قصه‌گویی، تمام همت خود را بکار گیرد تا لحظات مطلوبی را بیافریند، یعنی حتی گاهی لازم می‌آید که نسبت به تن صدا، نحوه سخن گفتن، لهجه و تکیه کلام خود و... توجه و دقت داشته باشد.

۴ - ارائه قصه

مجری در این مرحله، به اصلی‌ترین مقطع کار خود می‌رسد، یعنی هنگامی که در برابر

دانش‌آموزان قرار می‌گیرد و آنان را در انتظار شنیدن عبارت شیرین "یکی بود، یکی نبود..." قرار می‌دهد.

- نحوه ارائه قصه دارای انواع و اشکال گوناگونی است که در اینجا به چند روش پیشنهادی اشاره می‌شود.

۱ - ۴ قصه خوانی

- هرچند که این روش چندان توصیه نمی‌شود، اما در صورتیکه مجری استفاده از روشهای دیگر را ممکن و مقدور نداند می‌تواند قصه را عیناً از روی متن بخواند. البته در این صورت تأکید می‌شود که از قبل قصه را خوانده باشد و در صورت لزوم، پاره‌ای عبارات یا قسمت‌ها را حذف نماید و نیز آمادگی لازم برای خوب خواندن متن را داشته باشد.

۲ - ۴ قصه گویی معمولی

- همان روش عمومی و جاری در قصه‌گویی که عموماً رادیو نیز از همین روش استفاده می‌کنند و پدر و مادرها نیز با استفاده از چنین روشی قصه می‌گویند.
- در این روش به کمک حافظه، قصه، از حفظ بیان می‌گردد، ولی رعایت مکث‌ها، تأکیدها و بهره‌مندی از فن بیان در این روش، ضروری است.

۳ - ۴ قصه گویی با تقلید صدا

- از آنجا که هر قصه‌ای دارای شخصیت‌های مختلفی است، قصه‌گو می‌تواند نقل قولها را متناسب با ویژگیهای هر یک از شخصیت‌ها، بیان نماید.
- مثلاً: اگر بجای یک پیرزن حرف می‌زند، صدایش لرزان و ضعیف باشد و هنگامی که به سخنان یک پدر خشن و زورگو می‌رسد، صدایش را خشن و بلند نماید...

۴ - ۴ قصه گویی با تقلید حرکت

- در این روش، قصه‌گو سعی می‌کند حرکات شخصیت‌های داستان را تا حد مقدور تقلید نماید.
- مثلاً وقتی پیرمردی چاق و سالخورده راه می‌رود، نحوه راه رفتن او در ضمن گفتن متن

داستان نمایش داده می‌شود و وقتی کسی دارای بیماری یا ناراحتی جسمی است، قصه‌گو حرکت و حالات او را ارائه می‌دهد.

- این موضوع نیاز به تمرین و آمادگی دارد و گرنه شاید حرکات تصنعی و ناچسب آن، حواس بچه‌ها را از اصل داستان پرت می‌کند.

نتیجه‌گیری از داستان

قصه خوب، قصه‌ای است که آنچنان پیام و هدف خود را به مورد اجرا بگذارد که، مخاطب احساس نکند. خاصیت قصه‌گویی در همین نکته انتقال پیام از طریق غیر مستقیم است. پس نباید گمان کنیم که قصه نیز همچون یک مقاله بلافاصله پس از خواندن یا شنیدن آن باید قابل بررسی و بحث باشد. برخی بلافاصله پس از بیان قصه، به بحث و نتیجه‌گیری از آن می‌پردازند و دوست دارند که پیام‌های آن را فوراً از زبان بچه‌ها بیرون بکشند و یا خودشان مستقیم آنها را به دانش‌آموزان القاء نمایند. در اینجا این روش توصیه نمی‌شود. اما در صورتی که دانش‌آموزان، خود مایل باشند که پیرامون قصه و اطلاعاتی مربوط به آن صحبت به میان آید، وقت مناسبی است که مربی به بهانه توضیح برخی اطلاعات و آگاهی‌ها راجع به قصه، به طرح مباحث و مسایل لازم و ضروری با مخاطبین بپردازد.

روش اجرای قصه‌های تصویری

الف - قصه‌های تصویری که متن قصه به همراه تصاویر آمده است.

روش اجراء

- دانش‌آموزان بر انگیزخته شوند تا نخست مجموعه تصاویر هر قصه را با توجه به نام آن قصه ببینند و رابطه و پیوند آنها و سرانجام قصه را خود، کشف کنند.
- سپس متن قصه برایشان خوانده شود، یا خودشان متن را بخوانند.
- ب - طرح تصویری، که فاقد متن و عنوان قصه می‌باشد.

روش اجراء

- مجموعه تصویر را به دانش‌آموزان نشان دهید.

- از دانش‌آموزان بخواهید پس از مشاهده دقیق تصاویر، در مدت زمان معینی داستان مربوط به آن را به صورت شفاهی بازگو کنند و یا داستان کوتاهی درباره آن بنویسند.

نکات

- در صورت امکان مجموعه تصاویر رایج تعداد دانش‌آموزان تکثیر کرده و در اختیار آنها قرار دهید.

- از دانش‌آموزان بخواهید تصاویر را رنگ‌آمیزی کنند.

از قصه تا نمایش^۱

اهداف

- دانش‌آموزان با اجرای این برنامه باید بتوانند:
- حداقل یک قصه را یاد بگیرند.
- تخیل و حاصل اندیشه‌های خود را به زبان بیاورند.
- در کلاس به مباحثه و گفتگو درباره موضوعات مختلف مربوط به موضوع کار پردازند.
- حاصل اندیشه و بحث خود را به یک صحنه نمایشی تبدیل کنند.
- بدون اینکه از ابزار و اسباب فیزیکی و ظاهری استفاده کنند، تمام صحنه‌ها، دکور و گریم تئاتر و بازیگران را در ذهن مجسم کنند.
- در یک گروه نمایشی شرکت کنند و قصه را به صورت نمایش به اجرا درآورند.

تذکر

از آنجا که اجرای این برنامه مستلزم آمادگی کافی مجری محترم می‌باشد، لازم است قبلاً

۱- برنامه و محتوای ۲ ساعت پرورشی (۱) حکایت ستمگران (راهنمای کارمربی): تهیه کننده قاسم کریمی، دفتر تحقیقات و آموزش امور تربیتی ۱۳۶۷

مثلاً اگر صحنه مورد نظر کلاس عبارت از هنگامی است که پدری بخانه می‌آید و باشلوغی و کثیفی خانه روبرو می‌شود هیچکس رادرخانه نمی‌یابد و بعد از چند لحظه، یکی از فرزندان کوچک خود رادر یکی از اطاقها در حالت خواب می‌بیند، لازم است بچه‌ها بحث کنند که آیا آن مرد پیر است یا جوان است؟ آیا تعجب می‌کند) آیا از خود سؤالی می‌کند؟ آیا به اسباب و وسایل دست می‌زند؟ و... وقتی همه اینها بحث شد و مجری، آنها را روی تخته سیاه نوشت، در واقع متن نمایشی برای یک گروه فراهم آمده است. این بحثها باید طوری باشد که درست مثل یک متن نمایشی قابل استفاده باشد.

۵ - تعیین گروه بازیگران

شاید چنین گمان شود که آنچه تاکنون بیان گردید، تناثر نباشد و ظاهراً تا حدودی نیز چنین است. به همین خاطر از ابتدا اشاره به این نکته شد که برنامه با روش معمولی و مرسوم نمایشی در مدارس ما فرق دارد ولی از نظر دور نداریم که همین بحث گروهی و مشارکت جمعی دانش‌آموزان از یک حکایت ساده توانسته است. یک متن قابل نمایش (که البته فقط در ذهنها نقش بسته و خلاصه‌ای از آن روی تخته سیاه قرار دارد) را فراهم آورد و در واقع، این اصلی‌ترین جزء هر کار نمایشی است.

بهرحال، مجری به تعداد شخصیت‌های صحنه مورد نظر، تعدادی از دانش‌آموزان رادر نظر گرفته و از آنها درخواست می‌کند که همان صحنه را پس از چند دقیقه مشورت باهم، در کلاس به اجرا بگذارند.

۶ - ارائه نمایش

پس از اینکه گروه آماده شد، نمایش در کلاس ارائه می‌گردد ولی بسیار طبیعی است که تماشاگرانی که از ابتدای تهیه متن نمایشی مشارکت و همکاری داشته‌اند، توقع دیدن یک نمایشنامه کامل راندارند ولی باید گفت علیرغم عدم توقع و کاستی این نوع نمایش، توجه و عنایت زیادی نسبت به آن جلب می‌شود. مربی باید از این حس همکاری و لذت از آنچه خود پرداخته و ساخته‌اند، استفاده کند و بگذارد، گروه مزبور هر طور که خود می‌خواهند تانتهای بازی

۷ - ارزیابی

پس از اتمام کار گروه نمایشی، مجری از دانش‌آموزان می‌خواهد که باتوجه به آنچه در صحنه بندی و شرح جزئیات آن گفته‌اند، عیوب، نواقص و ضعفهای این گروه را بیان نمایند. و در عین حال، از توجه به نکات مثبت در برنامه آنان غفلت ننمایند.

۸ - اجرای مجدد

مری براساس فرصت کلاس از گروه یا گروههای دیگر می‌خواهد که همان صحنه یا صحنه دیگر را به مورد اجرا بگذارند. البته کلاس توقع خواهد داشت که هر نمایش، از کار قبلی خود بهتر و پخته‌تر باشد. بدین جهت نباید گمان کنیم که اجرای یک صحنه در دو یا سه بار، خسته کننده و ملال آور می‌باشد. بلکه بالعکس باتوجه به ابتکارات و ابداعاتی که هر گروه بکار می‌گیرد و همتی که نسبت به رفع نواقص گذشته بخرج می‌دهد، شاید صحنه و یا عنوان آن تکراری باشد ولی مطمئناً محتوای آن چندان شباهتی با نمایش قبلی نخواهد داشت. پس از هر نمایش به همان طریقی که ذکر شد، ارزیابی بعمل می‌آید و سپس نوبت به اجرا گروه بعدی می‌رسد.

از قصه تا نمایش، حرکتی است نشاط آفرین و پرتحرک که در دانش‌آموزان اعتماد به نفس و احساس همکاری ایجاد می‌کند و به رشد و شکوفایی استعداد، سخن گفتن، تسخیل، خوب اندیشیدن، و... در آنان می‌انجامد. و در این میان، مجری است که بامدیریت و آگاهی خود از جزئیات این برنامه می‌تواند لحظاتی مفید شاد و اثربخش را بیافریند و گامی بلند در راه اهداف خود بردارد.

نمایش خلاق، بخشی از طبیعت کودک

”و انمود بازی“ بخشی از طبیعت کودک است. تاریخ به ما می‌گوید که کودکان همه سرزمینها و فرهنگها، بیشترین وقت فراغت و بازی خود را به انمود کردن شخصیتها و درگیر شدن در ماجراهای تخیلی گذرانده‌اند. امروز نیز به راحتی می‌توان بچه‌هایی را دید که از انمود بازی

لذت می‌برند. "گاوچرآنهاوسرخپوستان" پلیس‌ها و دزدان دریایی " و دیگر شخصیت‌های محبوب پسرهای کوچک، همگی بیانگر نیاز آنها به وانمود بازی است. عروسک‌های لطیف، بازی خانه‌داری یا خرید رفتن که از بازیهای محبوب دختران به شمار می‌آید، نیز نشانه‌هایی از نیاز به اجرای نمایشهای تخیلی به عنوان بخشی از بازی است.

برخی از نویسندگان عقیده‌دارند که این گونه بازیها (که کودکان نقش بزرگترها را ایفا می‌کنند) در حقیقت نوعی آموزش مقدماتی برای زندگی کردن مانند یک بزرگسال است. این نویسندگان اظهار می‌دارند که کودکان در خلال بازیهای تخیلی خود، لباس بزرگترها را برتن می‌کنند و نقش آنها را بازی می‌کنند تا هنگامی که به بزرگسالی می‌رسند بهتر بتوانند با واقعیتها و وظایف بزرگترها کنار بیایند. (البته این نظریه، قابل تأمل است.)

بی شک، هنگامی که بچه‌های حیوانات را در حال بازی می‌بینیم، این بازی را یک واقعیت می‌پنداریم.

توله سگ وانمود می‌کند که در حال کشمکش و شکار است. بچه گربه بیشتر وقت خود را به بازی با جوراب نایلون، هجوم ناگهانی و تمرین حرکت‌های برق‌آسای پنجه‌های خود می‌گذرانند، برای اینکه وقتی که گربه بزرگتری شد، در موقعیت بهتری قرار داشته باشد، شاید این بچه‌های حیوانات، مانند هم‌تای انسانشان به غریزه کهن وانمود کردن که در سالهای بعد به آن نیاز خواهند داشت این چنین پاسخ می‌دهند. شاید بتوان این بازیهای کودکانه را تمرینی نمایشی برای زندگی آینده دانست.

سالهاست که صنعت اسباب بازی سازی، این نیاز به خلق نمایشی در بازی را درک کرده و برای آن ارزش قائل شده است. اگر کسی به یک مغازه اسباب بازی فروشی یا به بخش اسباب بازی در یک فروشگاه بزرگ سرزند می‌تواند برای اثبات این واقعیت دلایل قاطعی بیابد. در آنجا انواع خیره کننده‌ای از وسایل گوناگون برای کودک فراهم آمده است تا اینکه بتواند نیاز به وانمود بازی خود را برآورده سازد. بیشتر این وسایل متناسب با بازیهای تخیلی و نمایشی است که به گفته بعضی‌ها، کودک را برای نقش خود در بزرگسالی آماده می‌کند. عروسکها، اسباب بازیهایی که به شکل وسایل خانگی یا اسلحه‌های واقعی ساخته شده است، لباسهایی که نشانگر حرفه‌های متنوع بزرگسالان است و ابزارهای فنی بدلی و مانند اینها... همه و همه در انتظار

خریداران کوچک و بزرگ است. پولی که از تولید و فروش این گونه وسایل به جیب کارخانه‌ها ریخته می‌شود شگفت‌انگیز است. در واقع می‌توان گفت که این صنایع غول‌آسا زائیدهٔ نیاز کودکان به بازی است.

معلمی که از نیاز کودکان به بازی آگاه است و در برنامهٔ آموزشی خود امکانات آن را فراهم می‌آورد، به راستی استادی دانا است. چنین به نظر می‌رسد که امکانات آموزشی برای فعالیتی از این نوع بی پایان است. آموزگاری که از ارزشها و روشهای نمایش خلاق آگاه است یکی از انعطاف پذیرترین و خلاقترین ابزارهای موجود در حرفهٔ آموزگاری را با خود به کلاس می‌برد. نمایش خلاق شکلی از وانمود بازی است. یک تجربهٔ سازمان یافته است که با دقت طراحی می‌شود و به اجرا درمی‌آید. کودکان به وسیلهٔ نمایش خلاق، صحنه، رویداد، مشکل یا واقعهٔ برخاسته از ادبیات کودکان را با هدایت آموزگار خلق یا بازآفرینی می‌کنند. این فعالیت نمایشی به وسیلهٔ کودکان مورد بحث قرار می‌گیرد، همچنین به وسیلهٔ خود آنها طراحی و ارزشیابی می‌شود. گرچه در اجرای نمایش خلاق که کودکان در آن نقش آفرینی می‌کنند، کم و بیش از تکنیکهای نمایشی استفاده می‌شود، اما این فعالیت را نمی‌توان به معنی سنتی آن "نمایش" خواند در اینجا سناریو هرگز مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. بیشتر اوقات لباس ضرورتی ندارد، لوازم و دکور کوچکترین نقشی ندارد. اجرای نمایش خلاق نقطه نظر تماشاچی احتمالی در نظر گرفته نمی‌شود بلکه، تنها نقطه نظر اجراکنندگان نمایش مورد توجه است. اهمیت نمایش خلاق در فرآوردهٔ نهایی آن نیست، بلکه اهمیت آن در رضایتبخش بودن حاصل کار است. مهمترین نکته در نمایش خلاق، مراحل انجام دادن کار است. مراحل آفرینش نمایش سازمان یافته، مرکز ثقل این فعالیت است و برد آموزشی آن از این مرحله سرچشمه می‌گیرد.

نمایش خلاق را نباید همانند نمایشهای درام یا فعالیتهای دیگری دانست که در آنها بازی به عنوان یکی از عوامل اصلی اجراست. بازی نمایشی، اغلب یک فعالیت خلق الساعه، غیر سازمان یافته و آزاد است.

بازی بایک کامیون اسباب بازی یا وانمود کردن راندن آن، یک بازی نمایشی است. بازیهای آزاد کودکان در سالن بازی کودکان، مانند بازی "گاوچران و سرخپوست" یا "پاسبان و دزد" و بازی در زمین بازی، اغلب از بازیهای نمایشی به شمار می‌آید. نمایش خلاق نیازمند به

ساخت، طراحی و ارزشیابی است، حال آنکه در بازی نمایشی چنین نیازی وجود ندارد. مسلماً نمایش خلاق را نباید با تأثر به وسیلهٔ کودکان اشتباه کرد، زیرا در اینجا اصلاً مفهوم بازی به شکل تأثری مطرح نیست.

همچنین نمایش خلاق را نباید با بازی نقش^۱ یا نمایش اجتماعی^۲ اشتباه کرد. گرچه این دو روش در آماده سازی و اجرا شباهتهایی با نمایش خلاق دارند ولی هدفشان کاملاً متفاوت است. در خلال "بازی نقش" و "نمایش اجتماعی" روان درمانی نیرومندی نهفته است. در حالی که نمایش خلاق یک روش درمانی نیست و نباید از آن به این منظور استفاده کرد.

نمایش خلاق فعالیت نمایشی سازمان یافته‌ای است که بیشترین تأکید آن بر مراحل انجام دادن کار است تا بر حاصل کار، این فعالیت باید خود به خودی و خلاق باشد و عمق بینش شخصیتها و نکته‌های نهفته در نمایش را نشان بدهد. نمایش خلاق که از هرگونه رسمیت و تناثری رهاست اگر قادر به خلق شادی واقعی نباشد باید دست کم در کسانی که خود را در آن درگیر کرده‌اند احساس رضایتی به وجود بیاورد. نمایش خلاق که بخشی از طبیعت کودک به حساب می‌آید می‌تواند به راحتی و با موفقیت، به وسیلهٔ آموزگاران دورهٔ ابتدایی به کار گرفته شود.

به گفتهٔ مناخ "امکانات مورد نیاز برای نمایش خلاق اندک است و تنها در گروهی کودک، یک سرپرست واجد شرایط و فضایی که بتوان در آن عمل کرد خلاصه می‌شود. به متن نوشته شده و کمکهای فنی که اغلب با فرآورده‌های تئاتری عجین است احتیاج ندارد. به صحنه، نور لباس و گریم نیاز ندارد و تنها به محیطی فیزیکی مانند کلاس درسی که بتوان میزها و صندلیهای آن را کنار گذاشت نیاز دارد. البته گاهی نیز ممکن است صندلیها و میزها مورد استفاده قرار بگیرند. تماشاگری وجود ندارد اما ممکن است خود شرکت کنندگان

۱- arole - drama (بازی نقش) مجموعه طریقه‌ها یا فنی‌ها است که براساس آن افراد به ایفای نقشهای کم و بیش معینی با هدفهای درمانی و تربیتی می‌پردازند تا اکتشافات مربوط به موقعیت و غیره تحقق پذیرد. بازی معمولاً تحت تحلیل و تفسیر انجام می‌گیرد (نقل از لغت نامه روانشناسی - دکتر محمود منصور).

۲- Socio - drama (نمایش اجتماعی) کاربرد نمایش و ایفای نقش به منظور آموزش مهارتهای اجتماعی. (نقل از لغت نامهٔ روانشناسی - دکتر محمود منصور).

تماشاگر نیز بشوند.^۱

هسته اصلی موفقیت آمیزترین تجربه‌هایش نمایش خلاق از میان کتابهای ادبیات کودکان به دست می‌آید. قصه‌های قومی، حوادث یک داستان بلند کودکان یا یک داستان کوتاه و مانند اینها همگی فرصتهایی را برای تجربه کردن این فعالیت خلاق به دست می‌دهد. فعالیتی که می‌تواند بعد مخصوصی به قلمرو ادبیات کودکان ببخشد.

“زمانی که کودکان از طریق نمایش خلاق با شخصیت‌های کتاب آشنا می‌شوند، کتابها به نظرشان واقعیت‌تر جلوه می‌کنند... کودکان داستان را براساس اعتقاد به نقشی که برای خود تصور کرده‌اند بازی می‌کنند. توجه اصلی آموزگار به مراحل بازی و ارزشهایی است که کودکان درگیر آن هستند. ارزش نمایش خلاق در مراحل بازی آن نهفته است...”^۲

1 - H.Beresford Menagh. 'Creative Dramatics' in Guiding children's Language, Learning. Publishers, Pose Lamb. ed. (Dubuque, Iowa: Wm. C.Brown Company Publishers, 1967). P.63.

2 - Charlotte S. Huck and Doris Young Kuhn. Children's literature in the Elementary School. 2d.ed. (New York: Holt, Rinchart and Winston, Inc. 1968). P.625.

فرم گزارش کار واحد مدرسه پایه اول

۱ - زمان اجرا: از تاریخ..... لغایت.....

۲ - نظر خود را در باره جذابیت هر یک از شیوه‌ها و استقبال دانش‌آموزان از آنها در جدول زیر مرقوم فرمائید.

نظر مجری					شیوه‌های استفاده شده
خیلی ضعیف	ضعیف	متوسط	خوب	خیلی خوب	
					۱ -
					۲ -
					۳ -
					۴ -
					۵ -
					۶ -

۳ - در صورتیکه غیر از روشهای پیشنهادی از روشهای ابتکاری دیگری استفاده نموده‌اید، توضیح دهید.

۴ - هر نظر دیگری در ارتباط با این واحد کار دارید مرقوم فرمائید:

نام و نام خانوادگی مدیر دبستان

نام و نام خانوادگی مجری